

افشار بکشلو قزوینی، رضا
پروز نکارش پارس/ کار خامه میرزا رضا خان
افشار بکشلو غزوینی. — اسلامبول: تافتخانه اختر،
۱۳۰۰ ق. ۱۲۶۱.
۱۱۹، ۱۳۶.
چاپ سربی.

PIR
۲۸۳۹
۱۷/ف
۴
۱۲۶۱

۱. فن نکارش. ۲. فارسی - دستور. الف. عنوان.

۱۰۰۳۰

PIR ۲۸۳۹/ف ۱۷
۱۲۶۱

۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳
۱۴	۱۴
۱۵	۱۵
۱۶	۱۶
۱۷	۱۷
۱۸	۱۸
۱۹	۱۹
۲۰	۲۰
۲۱	۲۱
۲۲	۲۲
۲۳	۲۳
۲۴	۲۴
۲۵	۲۵
۲۶	۲۶
۲۷	۲۷
۲۸	۲۸
۲۹	۲۹
۳۰	۳۰
۳۱	۳۱
۳۲	۳۲
۳۳	۳۳
۳۴	۳۴
۳۵	۳۵
۳۶	۳۶
۳۷	۳۷
۳۸	۳۸
۳۹	۳۹
۴۰	۴۰
۴۱	۴۱
۴۲	۴۲
۴۳	۴۳
۴۴	۴۴
۴۵	۴۵
۴۶	۴۶
۴۷	۴۷
۴۸	۴۸
۴۹	۴۹
۵۰	۵۰
۵۱	۵۱
۵۲	۵۲
۵۳	۵۳
۵۴	۵۴
۵۵	۵۵
۵۶	۵۶
۵۷	۵۷
۵۸	۵۸
۵۹	۵۹
۶۰	۶۰
۶۱	۶۱
۶۲	۶۲
۶۳	۶۳
۶۴	۶۴
۶۵	۶۵
۶۶	۶۶
۶۷	۶۷
۶۸	۶۸
۶۹	۶۹
۷۰	۷۰
۷۱	۷۱
۷۲	۷۲
۷۳	۷۳
۷۴	۷۴
۷۵	۷۵
۷۶	۷۶
۷۷	۷۷
۷۸	۷۸
۷۹	۷۹
۸۰	۸۰
۸۱	۸۱
۸۲	۸۲
۸۳	۸۳
۸۴	۸۴
۸۵	۸۵
۸۶	۸۶
۸۷	۸۷
۸۸	۸۸
۸۹	۸۹
۹۰	۹۰
۹۱	۹۱
۹۲	۹۲
۹۳	۹۳
۹۴	۹۴
۹۵	۹۵
۹۶	۹۶
۹۷	۹۷
۹۸	۹۸
۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰

۲/۵
۲/۵
افشار بکشلو قزوینی، رضا
۲۸۳۹ PIR
پروز نکارش پارس/ کار خامه میرزا رضاخان
افشار بکشلو غزوینی. — اسلامبول: تافتخانه اختر،
۱۲۶۱ = ۱۳۰۰ ق.
۱۱۹، ۶ ص.
۱۲۶۱ چاپ سربی.

۱. فن نکارش. ۲. فارسی - دستور. الف. عنوان.

۱۰۰۳.

۴۷۱۷/ف/۲۸۳۹ PIR
۱۲۶۱



۲۱۵
۱۸۱۹
۱۲۱۹
۱۲۱۹



۱۰۰

روز نکارش پارسی

کارخانه

۹۴
۱۰۰

استاد

میرزا رضاخان افشار بکشلو غزوینی دیران دیرو و سرترجان سترک
و خشوری دولت با فرو بزرایران

در اسلامبول

که از پی نکارش پارسی آو یژه برای نمونه از هر گونه نوشته نگاشته
شده است

در تافت خانه اختر آرش کوهر بفرخی پیکره پذیر پذیرفته است ساله آبانماه
بزد کردی ۱۲۵۲ بر همنه جادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

۵۷/۵

بدستور دستوری فرزاد دولت با فرو توان تبار همن
بشماره (۴۶۵) ساله هشتم آب سال ۱۲۹۹

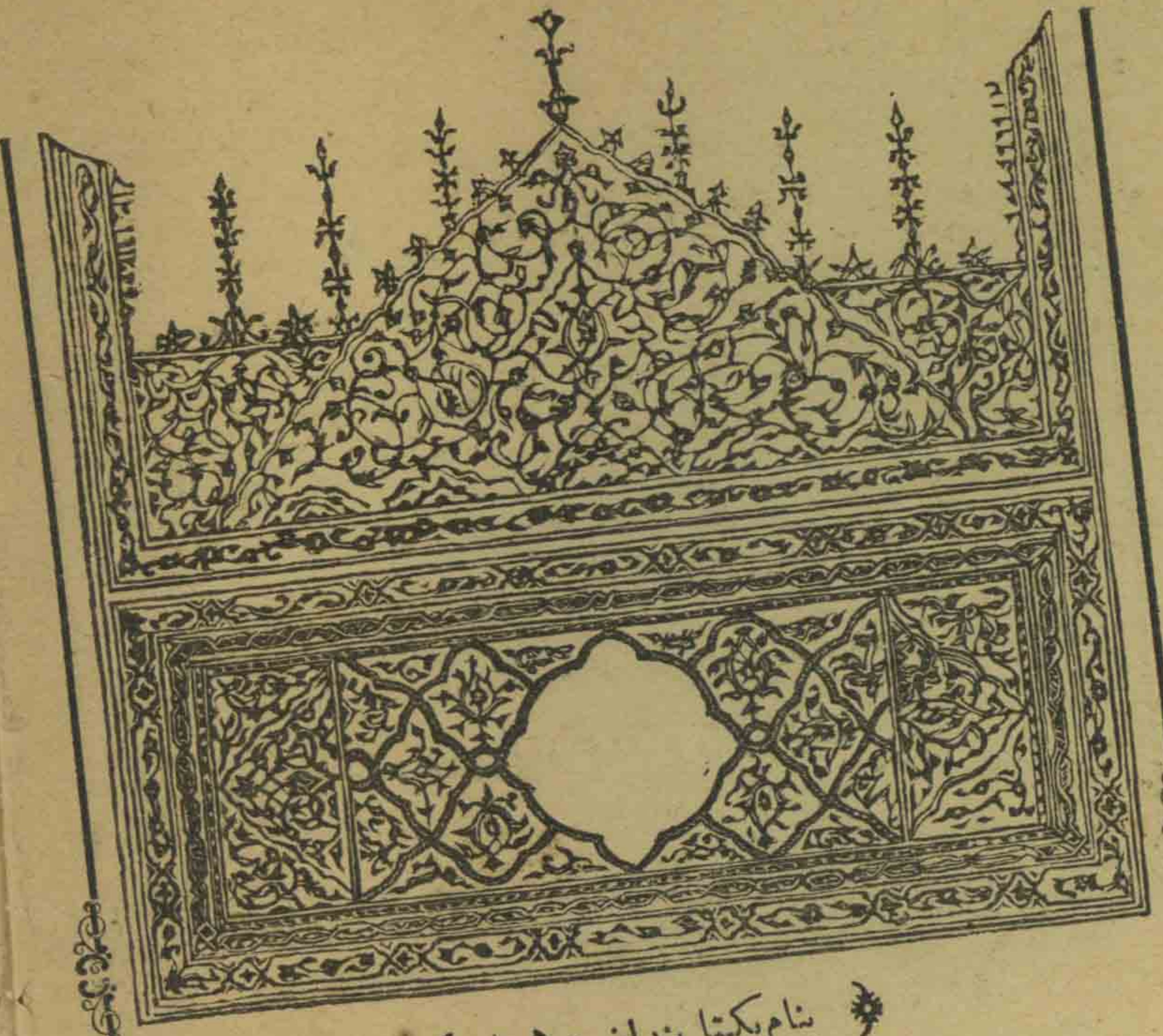
در تیم (والده) در تافتخانه اختر

نواد

(نواد)	(دستور)	(دستوری)	(فرزان)	(تبار)
لغت	رخصت	وزارت	علم و حکمت	آل
(شماره)	(ساله)	(تیم)	(تافتخانه)	
نمره	تاریخ	خان	مطبعه	

توزش جهان کش-آباد . بدین و داد پیرایه یافته و در خشمند
 کوهر دانش کران تا کران کش-ور تافته است . دبستانها باز
 و درهای دانش برهمگان فراز گردیده است . نوخواستگان
 بفرهخت شایسته چنانکه بفروبار باری در سرشت
 ایرانیان هشته است از هر سو بدانش پژوهی برخاسته و هوش
 کوهری را بکهرهای دانشی آراستن کرایده اند . از آنجائیکه
 آرشهادر نواد کونا کون اندراست نخستین پایه آموختنی نواد
 و پس از آن دریافت آرش آن است و زبان پارسی از آموختن تازی
 بد آنجا رسیده که کسی بدر یافت آمیغ دازه چنانکه هست
 تواند دست یافت از این روکار آموزکاری بسی دشوار گردیده است
 چه مردم بخواندن و ندانستن خو گرفته از آرش جهان
 ارزش بوازه کوازه همدانستان گشته اند . چونانکه
 در کشت نخست زمین را از خار و سنگ و سفال و درختان سایه افکن
 پیراسته و سپس دانه افشانند و نهال نشانند باید زبان را از تازی و ترکی
 و فرانسه و مانند آنها زدوده در خور کنجایش آرشهای دانشی
 نموده و یکزبان آستین دانش آموزی آخته با سپر یس هنر اندوزی
 تاخته کوشید تا از همراهان پیش افتاد و پس نماند . پس بر کودک
 هم از روز نخست خواندن و دانستن و از هیچ کبی ندانسته نگذاشتن
 باید آموخت . تا از آرش و بنیش . به پیکر کالیوه نکر نیفتاده .
 هوش گرامیرا که یکتا بخشش یزدانست بچیر نه های پست پیکری
 هم نشست ندارند . هرگاه . زبان سادگی گرفته . و دانشها
 بدان زبان پچوه یابد . رنج بیست ساله دانش پژوه . به پنج
 فرود آمده . در اندک روزکاری . فرزندان دانشور ایران .
 آموز کار سخنوران . خاور و باختری کردند . در کنونه
 کنونی . که زبان کوهری خویش را نمیدانیم . زبان دیگران را

(فرهخت)
 ادب
 (فروبار)
 فیض
 (نواد)
 لغت
 (آمیغ)
 حقیقت
 (دازه)
 لفظ
 (وازه)
 کله
 (کوازه)
 سست و خشک
 (اسپریس)
 میدان
 (کالیوه)
 حیران
 (پیکری)
 صوری
 (پچوه)
 ترجمه
 (دانش پژوه)
 طلبه



بنام یکتا یزدان بی همتا

سپاس بی کران یزدان دانا و توانا را سزااست که آفرینش جهان را
 از بنیکه نیستی با آرامی هستی درآورد . و مردم را به نیروی زبان
 بر دیگر جانوران برتری بخشیده بر آنان هم از گونه خود پیامبران
 با فرمان فرستاد . و درود بی شمار بر همه نزدیکان فرگاه بارگاه
 خدائی که پزشکان درد خستگی دوری از آغاز که . و در ماندگان
 کرداب نافرمانی و کینند . و بویژه فرجام نیکو انجام فرستادگان
 و دوده و تبارش باد که پیشوایان راه و باز خواهند کان آمرزش
 بزه کارانند (سپاس) چون در این چرخه مهر آباد که ایران
 بهشت آیین در سایه دانش پروری سایه یزدان شاهنشاه سلیمان نکی
 (ناصرالدین شاه قاجار) که جهان داری پیروزش پایا و لشکر کینه

(نند)
 نیروی
 سار
 (کونه)
 است
 (پزشکان)

(آغاز که)
 مبدأ
 (بویژه)
 مخصوصه
 (بزه کار)
 ماصی

بر روی چه پایه . توان آموخت . که از آموختن اندوخت .
 در کشورهای پهلوی نویم از برای زبان . انجمنهای
 سترک . اشکیود از مردمان دانشی بزرگ . فراهم است .
 که پادشاهان دانشور . باندای آنجا سرفرازی کنند . و از آن
 انجمنها . در هر زبان . نامه ها گرد آمده بر می آید . دریغ
 است . که پهلوی زبانان سرفراز بنوله (لوکان العلم
 فی الثریالنا له الفرس) بآرایش و پیرایش زبان خویش .
 نکرانید . و زبان پارسی ندانند . و در آن تابدان مایه نخوانند
 و ننگارند که یکسر نابودش داشته . چنان انکارند که در آن
 زبان ننگارش از پرهون گذارش بیرون است . بنده شرمسار
 محمد رضا افشار بکشلوغز و بی از برای غونه ننگارش پارسی .
 از نامه . و فرمانهای شاهی . تا درخواست نامه (و (چک) و (سفته) و (شماره) و (دریافت)
 و (باز یافت) و (اماره) و (فهرست) و (باز
 پرس) و (بازخواست) و (پرسش) و (پاسخ)
 در سوك و شاد یانه و مانند آنها نگاشته . درشش
 در . و چند فرشی و کونه بانجام آن پرداخته و (بروز ننگارش
 پارسیش) نامیدم . و در آن از گفتار باستان . و نوه
 دیگران . چیزی جز برخی از چاه های کواه بایرمان نیاوردم .
 امیدوارم . در نزد خداوندان خرد . بهره یاب پذیرائی .
 و پیرایه اندوز فروزه رهنمائی یابد .

❁ نخستین در نامه و فرمانها ❁
 ❁ فرشی نخست در نامه ها پادشاهان ❁
 ❁ نامه نامی پادشاهان همدین و هجوا ❁

پس از ستایش یزدان پوشیده دان جان بخش و روزی رسان

(پهلوی)
 مدنی
 (نویم)
 محض
 (اشکیود)
 مرکب
 (دانشی)
 اهل علم
 (اندامی)
 اعضای
 (نوله)
 خطاب
 (پرهون)
 دانه
 (چک)
 برات
 (سفته)
 حواله
 (دریافت)
 قبض
 (اماره)
 محاسبه
 (باز پرس)
 استنطاق
 (بازخواست)
 مسئولیت
 (چاه)
 شعر
 (در)
 باب

آسایش ده آب و گل . آرامش نه جان و دل . که خاک را پایه
 جان پاک در داده بنوله (کرمنه) افسر سرفرازی بخشید .
 و آخشج دوری آخشج را بیروی خدائی با همه جدائی برشته یکتائی
 کشید و نیایش نخستین کامه هستی و سرمایه داد برستی پایان
 فرستادگان ورفان از راه افتادگان سترک پیر تازی و نژاد و تبارش .
 که بر کزیدگان کرد کار و پیشوای هوشیاران بختیار نیکو هنجارند .
 درود فزون از شمار بر فرگاه گردون پناه پادشاه جمجاه کیخسرو کلاه
 فرخ گاه . انجم سپاه . دوست باستان دولت بافرهت جاودانی ایران
 سر با افسر دوده عثمانیان . سلطان با فرو توان که جهانش یار
 و روزگارش تاجهان است پایدار باد . رنج افزای کردد . که دمان
 بی پایان است . به پیام و نامه از آنسو و نپرداخته . و فرسته
 بنام باهنکامی نفرستاده . و از نشانهای بیکران دوستی و بیکرانی
 پرده نکشاده اند . سودیکروئی و هم پستی این دو دولت فرهمند .
 جاوید پیوند . بدانگونه پدیدار است . که از هیچ روی پای
 مردی رهبر و روشنگر نیاز نمی افتد . همسایگی و همدینی
 و همپایگی از روی منش این دو گروه را برهم بسته است .
 و دوستدار را . در فرگاه جهان پناه پایه مهر . بیرون از
 گفت و شنود . و نمود و پیود است . کار گذاران دو در بار
 داد یار را است . که بدین پیکره مهر چهر . بی نکرش گونه
 و سان . بکار هر دو کشور . و کسان آن . واری کرده . راه
 آبادی برهم کشایند . و ز بردستان هر کشور . از دادوستد .
 و ایست و گذر . در خاک یکدیگر . آزاد بوده . بسود سودا .
 و بازرگانی . که نخستین پایه توانگری . و مایه برتری است .
 بگونه دلخواه در رسند . تا دیگران . شمار خویش . از بیکروئی
 و توان . این دو گروه گرفته . راه پیشدستی و دراز درآبی

(آخشج)
 عناصر
 (کامه)
 مقصود
 (ورفان)
 شفیع
 (فرگاه)
 حضور
 (فرهت)
 شوکت
 (جاودان)
 ابد مدت
 (دمان)
 زمان

بر بندند . برای رسانیدن نامه دوستانه تیسار مهر یار . سرکار
والا تیسار دولتمند . دستور ارچند . میرزا بهراخسان دبیر را که
پرورده سایه خسروی . و برآورده فرهنگ خانه تاجوری است .
بنام فرستاده این در بار . روانه بارگاه کیوان جایگاه داشتیم .
اودر هر کنونه دارای جهان دیدورای است . وز بانی رازدرون
مارا . در پیشگاه والا خواهد نمود . و بر هر چه فرمان رود
پیروی خواهد کردید . همچنان درین در که کردون خر که جای
فرستاده پادشاه با فروگاه بازو نمایان است . کسی درخور آرزوهای
درونی . روانه داشته بر نشانند . که گاه و بیکاه . بزبان خویش .
از در بایست کار . و بایستنیهای روزگار . سخن گذار آئیم . همواره
جهان . بر خسرو کامکار . و دودمان خسروی نشان . یار بوده .
و کشور و لشکرش آباد و آراسته باد .

پیادشاهان دیگر

خدائی را بنده . و پروردگار را پرورده ایم . که برآورنده
مهر و ماه . و آفریننده سید و سیاه . و بخشنده تخت و گاه است .
آنچنان خداوندی . که با همه شماره فروزه یکی است و جهان و هر چه
در آن در زرف دریای دانشش اندکی (ازو یست نیک و بدو هست
و نیست . همه بنده کانیم و یزدان یکی است) کونه مردم . از روی
آفرینش مردمی . بدانگونه به همگروهی بر بسته . که بی یاری
یکدیگر . از هیچگونه در بایستی بی نیاز نتوانند بود . و هیچدستان
و فسون . از سودهم انبازی . بر کنار نیسارند غنود . آغاز
هستی . آمیزش . و برهم پیوستگی است . بر هر چه بنکریم .
از همدستی و همدانسانی مایه های کهری رسته . و بر هر برآورده .
گذریم . چندلخت از هم بر کران است . که بر یکدیگر پیوسته
است . همه جهان . برآمد و شد کشورها ناچار . و داد و ستد کالا .

(تیسار)

جناب

— (فرستاده)

ایلچی

(کنونه)

حال

— (فروزه)

صفت

(زرف)

عمیق

و دست رنج . و جاور داشتن کاشته و نداشته برخوردارند . همسایگی
این دودولت بافرهت . بازرگانان دوسوی را . بهم کاری و هم
بازاری واداشته . از برآمد و درآمد کشتی مرزو بوم . و دستکار
هنر یار . بافت . و ساخت یکدیگر از دمان دیر بازی .
در پهلوه های سترک / شبکه گرفته . و در سراهای بازرگانی بزرگ .
لاددانگانه . و کالاهای دستی . و کشتی . و کانی . نهاده .
و شهره سود . بر هر دو کشور کشوده اند . آنچه را در کشور
دوست والا کهر . شهر یار داد کرز ببنده کلاه و کر . و برآزنده
شکوه و فر . که زندگانش پایا . و تخت امپراتور یش همواره بر تن
و توش خسروی زیبا باد درخور دانند . خریده هزینه برآمد
و اگذارند . و هر چه از این سوی درآورند ساوراه و سومه شمارند .
از هر دوسو این گونه آمد و شد . شوه آبادی و نوه شادی است .
نمیدانم اینروزها . بر کار گذاران در بارشهریاری . چه پیش
آمده . که یکسره از راه رفتار جزیده . بدشیر فراهم داشتن در
بایست آسانی کار . رنج آزار بازرگانان نامی و کرامی برخاسته .
از فروتن شمردن . و به پستی نام بردن بزرگان رهگذر . چیرنی
فروغیکندارند . و شهره بسیج و بازگشت را . از دزد و راهزن
پاک نمیدارند . در درگاه سپهر بشگاه ما جز دوستی آن خسرو
پیروز دستگاه بنوده و نیست . چون آسودگی ز یردستان را از سوی
یزدان یابیدان آمده ایم بدین روش آمیزش کسل . که شوه زیان
بازرگانان کرامی کشور و کشاورزان باارزو هنراست . تن توانیم
داد . نویم از برای تازه داشتن مهرهای کهن . و باز کشودن
کره های سخت گیری دران انجمن . تیسار دانش یار فرخندگی
و فرخجستی گذار میرزا فریدون مهر دار را . که بدرستی و راستی
آراسته . و از کوتاهی و کاستی پیراسته است . روانه در بار

(جاور)
تبدیل

(پهلوه)

شهر

(بشکه)

مسکن

(لاد)

نا

(دانگانه)

متاع

(هزینه)

خرج

(برآمد)

اخراج

(ساو)

باج

(سومه)

سرحد

(جزیده)

متغیر

(یابیدان)

کفیل و ضامن

(شوه)

سبب

کردون پر کار ساختم . که از روی فرمان خدیو جهاندار . با کار گذاران در بار . چگونگی آسانی کار . و آسایش ره نوردان پهنه کرمی و آرایش بازار . و آفتنه کان کشت و گذار . گونه رفتاری بهنجار گذارد . و پیمان نامه نکاشته و آینده و روند کان هر دو سوی را بنهار اندر آورند همواره کشور با فروهنر بود جهان سود کرامی دوست مهر پرور و دوده ارزنده اش پاینده و بهره ور باد

فرشیم دوم در فرمانها

(گونه نخستین فرمان)

(فرمان همایون شد) آنکه چون همواره کابنه مهر آینه خسروی . پروردن چاکران شایسته . و توختن پاداش کارهای بایسته است . تا فرمان برانرا امید پیش روی افزوده . در انجام کارهای دولتی . که سرمایه آسوده کی زیرستان از همه سود بان بسته است . خودداری رواندارند . و بفرخور هر خلعتی از رنج و کوشش . بیستگانی . و پوشش دریابند . و الا بهاء بلند پایگاه . چاکر بندی پرور برافراشته بارگاه کشتی (کرکین خان) بگذار . که پدر بر پدر از سران دربار کردون یار بوده . و هم از آغاز کودکی تا کنون . جز راه نیکو بندی نه پیوده است . بویژه در این جر مزه خراسان . که او را بدهند کار کشت کشاورزان آن سامان . که دیر بازی است . شیرازه کردارشان . از دست اندازی دزدان راه زن . و دغل کاران آسایش شکن . از هم ریخته بود . فرستادیم . بگونه دلخواه ما . به پیرایش راه . و آرایش کارگاه مردم کارگر . بر خوردار کشته . هر کسی را از روی دور بینی . و نیک اندیشی بی اینکه چکله خونی بچکد . و دیسه از میان بچهد . بر جای خویش نشاند . در بایست کشت و کار کشاورزان را . از ورزه . و یوغ . و جزآن . فراهم ساخته آب های افتاده را باز بجوی آورده .

(پیمان)
عهد
(فرشیم)
اصل جزو

(بیستگانی)
جیره و مواجب

(جر مزه)
سفر
(دهناد)
نظم
(دیسه)
شخص
(ورزه)
عوامل

ان سرزمین بهشت آیین را . بسپرنه و خرمی رنگین . و سود گزین کرده . از اینرو چندی بر کنج فزود . و آسودگی . و خرسندی بر زیر دستان آن سامان رخ نمود . نویم پاداش اینگونه کار گذاری و پرستاری بزرگ . او را پایه دستوری در بار خمروی . برتری داده . و بسرنامه نیساری . که سامه ان پایه است . سرفراز داشته . و بلنج سه هزار تومان . بر بیستگانی پنج هزار تومان پیشین آن . بر فزودیم . که افزاش هشت هزار تومان . زرروا میشود . از امسال فرخ بال . که سال هزار و دو بیست و پنجاه و دو یزد کرد بیست . همه ساله از کنجینه دولتی بر آور سیده . شوه دلخوشی . و ستواری او گردیده . بیش از پیش . بچان فشانی . در راه دین و دولت کوشد . دبیران در بار سپهر هنجار . گذاره فرمان مهر نشان را . چنانکه هست . بچریده باز بست برده . و از فزودن و کاستن باز دارند . ساله او رمزد روز آبغاه یزد کردی

۱۲۵۲

فرمان همایون شد

آنکه چون مهکامه راستخانه شهر یاری همواره بار مکان بندکان راستی نشان . درستی پیمان شایسته یار و بایستی گذار است . و از برای پیشرفت کار . و برتری هنجار فرخندی . و بفرهت ارزندی لشکر . که اندام بهروز ناگز بر خسروی و کشور است . و کشاورز . و کدیور و (سور ستار) وابسته چالش و کوشش جوانان باهنر . و برویال دلیران برخاست . که بی دستیاری آنان . آسایش کشور پیکره نبندد . و نگاهداری سومه به دینان . از دست اندازی دشمنان آیین . که همواره در کین هستند . بگونه دلخواه آرایش نکز بند . و اشکر بی دهناد . مانند خانه بی بنیاد خودی بی بود . و غایبی بی سود است . که ببادی از پای در آید .

(دستوری)
وزارت
(سر نامه)
عنوان
(سامه)
خاصه
(افراز)

جمع
(باز بست)
تبت
(مهکامه)

اعظم مقاصد
(از مکان)
تریت

(سور ستار)
عموم رعایا
(دهناد)
نظم

و باندگنی برجای بریزد . و نگاهداشتن دهندانیک بختی نهاد را .
 سران کاردار . و مهتران آموزشکار کار آزموده می باید . تا از
 درستی روش . راستی کنش . و استواری مردان کار .
 و ایستادگان هنگامه کپیرودار . پشتی دوستان . و درستی
 بردشمنان . هم از نخستین دیدار . پدیدار آید . تیمسار بختیار
 و الانژاد مهریاد . پرورده فرهنگستان خسروی . برآورده کابنه
 بوش فشانده شهر یاری و برتری . دولت خواه کار آگاه . فرامرزخان
 مبین پورسرفرازخان نوشین روان را . که بهر گونه ارمان داد
 و دانش آراسته . و از هر گونه انیر نکوهش پذیر پیراسته و یارون
 نیک بختی فزون آرایش یافته . و در کار لشکری نیرو و دانشی
 درخور . و پخته بس بافر برآمده است . بکازه سری برتری داده .
 بهر خوان سرداری . سرفراز . و بنهادن سرشانه شیر و خورشید
 چهار ستاره . و بستن کرز زین شاره . و نشا ختن مهمیر زریبر .
 و داشتن کوس و درفش . با ساز داشتیم . که در انجمن آموزش
 رهنمون لشکری . از روی دهندانیک و نهادداری اندیشه پیروزی
 پیشه بوده . و در هنگام جنگ و آهنگ در میان سپاه . بسر بازی .
 و جان فشانی پردازد . سران و کردنان . و همه نامور و نامبرداران .
 لشکر دشمن شکر پیروزی رهبر . او را بکازه فرهنگ آوازه نامبرده
 شناخته . و فر بزرگی او و فروتنی بر همنه دهنداداد بنیاد لشکری را
 بآیین دارند . دبیران فرزانه دیوان سپهر توان خسروی . غمیرای
 فرمان بوش نشان را همچنان لخت نامه های باز بست بر نگاریده .
 از فزودن و فرسودن بر کنار گیرند . با دروز آنگاه یزد کردی ۱۲۵۳
 بر همنه سلخ شهر جادی الاول سنه ۱۳۰۰

فرمان همایون شد

آنکه چون همواره پیش نهاد کار گذاران آستان آسمان ساری

(نوشین روان)
 مرحوم
 (انیر)
 اخلاق سینه
 (آرون)
 اخلاق حسنه
 (سران)
 روئسا
 (نامور و نامبر)
 دار
 مقام
 (نامبرده)
 مذکور

خسروی . و جسته بار یابندگان بارگاه کردون پایگاه سری
 و سروری . بهر افراشتن پایه چاکران راستکار و درست کردار .
 و بندگان در بار جان فشان هنجار است . و تیمسار فرهنگ یار .
 کرامی دستور استوار فرخندگی یار . میرزا علیخان امین الملک .
 که روز کارش پیوسته در خور آرزو باد . هم از آغاز فرخجسته
 خسروی ما . بر دودمان شاهی از بندگان جان فشان و کار
 گذاران کاردان بوده . و در هر گونه کاری که از پیشگاه کردون
 پناه شهر یاری . بسر انجاش نامزد گشته . هر گونه هنر
 خود را . در کوشش و چالش نیکوئی آغاز و انجام آن بجای آورده .
 شایستگی و کار آگاهی خود را در کامیابی خویش . و دست
 آوردن خوشنودی درونی ما که نمونه خرسندی ایزد توانا است .
 بر زمینه پدیداری هویدا ساخته است نویم از پی پاس رنجهای کار
 گذار یهای او در راه دولت دیر پایا و دلگرمی همکنان بجایه و پایه
 شناسی در بار سپهر نشان . او را بیاجنامه و مهر خوان امین
 الدوله که ستواری در راه و کار دین و دولت است سرفراز فرموده .
 و بلنج تومان بر یستگانی در باری وی فزودیم . از
 آغاز نوروز امسال . که بفرخجستگی سالمه هزار و دو بیست
 و پنجاه و یک یزد کردی است . آنرا در دستور کردار دیوانی
 کشور آذر بایکان . لخت در آمد و هزینه ساخته . همه ساله
 از روی چک و سفته کار گذاران در بار . و دریافت خود
 او بر ساند . دبیران مشکین خامه . غمیرای فرمان همایون را در دفتر
 خانه دولتی نگاشته . و از کاهش و فزایش در پناه دارند .
 روزمه سروش روز اسفندماه ۱۲۹۱ بر همنه ۲۲ شهر رمضان
 تازی ۱۲۹۹

(جسته)
 مطلب

(باچنامه)
 (و مهر خوان)
 لقب
 (بلنج)
 مبلغ
 (در باری)
 رکابی
 (دستور کرداری)
 دستور العمل
 (در آمد)
 دخل

کونه دوم در پروانه و فرمانچه

(پروانه)

(پروانه همایون شد) چون همیشه اندیشه فرخجستی
پیشه در بار بهروزی یار . ببر کزیدن مردان کار . و بزرگ شمردن
تراوش رفتار آنان در نیکوخواهی دولت با فرو برز . و پیش بردن
کارهای با آب و آرم بود . و بجایه و پایه کار و کردار چاکران فرجام
اندیش خردمند و هوشیار . غنوه از مهر درونی خویش بخشیده .
هده کسی را به بهوده رفتن روانش کرده . و پاداش هر گونه
پرستاری را . از روی هده گذاری بجای آورده ایم . بار یافته
درگاه می و خسروی . زاده آزاده کرامی سردار پیروزی یار .
فریدون خان سر تفنگدار را . که سالها است در انجام کارها
آزموده . و بکاری بودنش ستوده ایم . به بخشیدن نشان
درخشان شیر و خورشید . از پهنه (سیم) سرفرازی
دادیم . که آویزه سینه مهینه نموده . در میانه همکمان
سر بلند آمده . بدل درست . و گونه چست . در پیروی
کارهای باز گذاشته کوشیده . از روی چالش برتری و بالش
جوید . دبیران دیوانخانه جاوید نشانه . سفرنگ فرمان
کیوان اورنگ را در باز بست دفترهای دیوانی . از فزایش
و کاهش باز دارند . ساله اورمزد روز آنگاه یزد کردی ۱۲۵۲
شهر چادی الاول تازی ۱۳۰۰

همچنان

(پروانه همایون شد) آنکه از روی باز آور تمسار بختیار
بهروزی هنجار یاد کار خان فرستاده توان کن خسروی . برنشاخته
در بار فرهت یار دولت فرانسه که بدستبازی دستوری کاردار پیمان
ناشان بفرگاه همایون بر گزار کردید و الاجاه خرد دستگاه (میرزا

(هده)
حق

(سفرنگ)

شرح

(باز آور)

رابورت

(فرستاده توان کن

وزیر مختار

دستوری کاردار

پیمان تاشان

وزارت امور

خارجه

(بر گزار)

تقدیم

نوس (وابسته نامبرده فرسته که که دبستان کرداری آموز کاران
راه روش برتری فرجام پیروز دولت با فرو برزاست . در کارهای
بوی و اگذار آمده . بگونه شایستگی رفتار نموده . و بدان
سان با موختن خو و زبان مردم آن سامان دست یافته . که بانبروی
بهره وری در زبان خدا داد نژادی خویش هر گونه نکارشهای
پارسی را بفرانسه و فرانسه را بیارسی پیچیده نماید . و بدین
هنر پایه همکسانی . و نلت ناگزیری فرسته که را دارا شده
است . برتری پایه او را نویم پشت کرمی او و دلخوشی و امید
واری یاران از در بار کردن توان درخواست نموده است . لاد بر این
او را . بدیبری سیم آنجا بر نشاخته . و مهر خوان خانی بدو
داده . فرمودیم . کنجور دستوری کاردار پیمان تاشان از فلح نوروز
امسال . که هزار و دو بست و پنجاه و دو یزد کردی است .
بلنج دو بست تومان . بر یکسد تومان بیستگانی او افزوده . همه
ساله سیسد تومان پول او را . نلت راستاد آن فرستکه روانه
دارند که بدستبازی دستور توان کن بر اورسیده . در یافت نامه
باز فرستند . دبیران ستوده نشان دیوان همایونی سفرنگ پروانه
بوش نشانه را . نلت دفتر و دیوان ساخته . از کم و کاست
باز دارند . هشتویس روز اندرگاه باستان ۱۲۵۲ برهمنه ۱۴
جادی الاخره سنه ۱۳۰۰

همچنان

(پروانه همایون شد) آنکه از روی باز آور تمسار فرهت
یار . سردار پیروزی کار . بلند جاه . و نیک بختی دستگاه
(بیرن خان) بورمه دستور دانش آروز خواجه خرد یار .
وابسته لشکری فرستکه دولت نیرومند برنشاخته در در بار دولت
ایتالیا . در پژوهش . و بوزش کنونه لشکری . و ساز

(وابسته)

آناشه

(فرسته که)

سفرانخانه

(روش)

بولیتیک

(لاد)

بنا

(دبیر)

منشی

(ورستاد)

مقرری

(توان کن)

مختار

(اندرگاه)

خسته مسترقه

(هشتویس)

روز پنجم خمه

(باستان)

قدیم

(آروز)

حر یص

(بوزش)

تفحص

کار زار آنجا . از تفنیک و توپ دز کوب و کشکجیر .
و چگونگی بکار بردن افزارهای بنوی پدید آمده . و شماره مردان
کاری . از سواره و پیاده . و دهنساز جنبش و ایست
و بازگشت در کوه و دشت . و تلایه و پیشدار و پیدار .
و آختن و ناختن . و خود داری . و بازداشت از آختن و ناختن
دشمن . و پل بستن . و بند و بست شکستن . و مانند
آنها . و بویژه پوشیده ساختن باروت بیدودرایی برده .
و در آن اجلتهائی بسیار آسان نزدیک بهوش . با گذاره ساده
نکاشته فرستاده است . نویم پاداش رنج او و دلکرمی و امیدواری
زاوران راه نیکو بندی . و هده شناسان شایستگی و ارزندگی .
اورا بپایه سرهنگی لشکر پیاده سر فرازی داده برساندن بپستگانی
پایه نامبر ده فرمان دادیم . که از ساله امساله . درخت
بر آورد هزینه لشکری بوی رسانیده . و دریافت بکنجور
سپارند . نکارش و رزان باداد و ارز دیوان خسروانی .
نمیرای پروانه بوش نشانه را . در جریده باز بست نکاشته .
از جزش و رمش در پناه دارند . هشتویش روز اندرگاه هزار
و دو بست پنجاه و دو رد کردی بر همنه ۱۴ شهر جدادی الاخره ۱۳۰۰

فرمانچه

(فرمانچه همایون شد) آنکه درخواست بازار کانان
اسپهان . بفرگاه جهان پناه داوری دستگاه رسیده . از
نکارش آن آگاهی درخور پیدار کردید . چنانکه دریافت
می شود . فرمانداران کار . و کار گذاران آن مرزو بوم .
بر بدهی کرک چیرنی خود سرانه فزوده اند . و با اینکه
درکنونه دستوری داشتن از بارگاه . هرگاه فزایشی درخور
می آمد کم از اینکه بر درآمد بایستی نهاد . تا کالای بومی روایی

(کشکجیر)

توپ بزرگ

(دز)

قلعه

(پیشدار)

مقدمه الجیش

(پیدار)

عقیه

(آختن)

جمله

(پوشیده)

سر

(اجلته)

کتابچه

(گذاره)

عبارة

(زاور)

خادم

(بر آورد)

بودجه

(نمیرا)

شرح

(جزش)

تغییر

(رمش)

تبدیل

گرفته . کشور از تباهی برهد بدشیر راه و روش سود بدین پایه
بیدار بود دولت . بلیج کزانی برآمد گذاشته . و در
آمدرا . بکنونه پیشین خود وا گذاشته . ندانسته اند
که از اینرو تاجه مایه زیان . بر مردم اسپهان . و کنج ایران
میرسد . چه کنجینه خسروی . برابر رنج دلبران . برای
باز داشتن راه دوستی بادولتهاست که نگاه داشتن پایه و اندازه
همسری . و هنوند و آروند سروری . و کشور داری .
و آزادی کشت و کار . و آسوده نشستن زیر دستان درخانه
و بازار بدان بسته است . اینگونه رفتار برون از هنجار .
یکسره دشیر آرزوی ماست . و کننده آن . درخور هرگونه
سخنی و آزار همنا کرمی مهرما . چهر درآهنکشان را . از
راه راست روی . و فرجام اندیشی بر تافته است . که به بیراهی
چنین تاروتنگ اندر افتاده . تا بدین پستی همدستان گشته اند .
که برای فراهم داشتن شوه چهارروزه خوشی خویش . بنا بودی سود
کشوری بفسون راه بسته اند . بالا جایگاه فرهختی پناه ستوده
دستگاه . (فرامرز) خان مرزا فکن را . که از
دانشمندان کهن . و راه و روش دانان انجمن کنکاش دولت
ار چند جاوید پیوند است برای واری با میغ فروکش مردم آن
پهلوی کیتی مینو روانه داشتیم . که در دیوانخانه دولتی آنجا .
بدینکار . بموش کافی رسیدگی نموده . پس از دریافت آمیغ
کار . چگونگی را بامهر ریش سفیدان بازار کانان و سران
و روشناسان آنجا . به پیشگاه فالشکر پناه فرستاد . هرگاه
فروکش داد خواهان را . در باره نامبردگان ستمگر جای
گیر بینند . آنان را در زندان بدارند . تا از روی فرکفت
دویمین درباری . بسزای کار خود برسانند . و هرگز

(هنوند)

ناموس

(آروند)

شان

(انجمن کنکاش)

دارالشوراء

(فروکش)

ادماء

(آمیغ)

حقیقت

(پهلوی)

شهر

(روشناسان)

وجوه

(فالشکر)

متظلم

بکاست و فزود کم و بیش از اینگونه بده نکرانند . شوه زیان
مردم کشور . و بدید آمدن راه گفتگو بادولتهای هم پیمان
دیگر . نشوند . و از خشم خرمن سوز ما که جز بفرمان
یزدان پوشیده دان نیفرود پیر هیرند . ساله اورمزدروز آگاه
یزدکردی ۱۲۵۲ برهمنه ششم جمادی اول تازی ۱۳۰۰

همچنان

(فرمانچه همایون شد) آنکه گروه همایون در خواست
نامه بدستباری دستوری کشور . به پیشگاه دادگر بنده پرور برگذار
داشته . در خواست چراگاه بهاری نموده اند . چون همواره
آرزوی همایونی بفرام بودن بهره بود آسودگی ز یردستان کاردار .
وراسته کاران نیکو خواه دولت جاویدی بر کار است . و گروه
نامبرده از فلخ خسروی دوده ستوده شهر یاری . بویژه در این
مهرین چرخه داوری ما . در کارهای بزرگ زواری و پرستاری
برخورده . و در هرگونه پیش آمد در تاختگاه دشمن لشکری کوی
پیشدستی از همکنان ر بوده اند . چن که دستان را که نویم
از برای کلمه دیوانی است . بر آنان واگذار نمودیم . که از پل
مالان تا غوریان را از خود دانسته . از بهار امسال که سال
فرخی همال یکمزار و دو بیست و پنجاه و دویزد کردی است . از
نخستین روز بهار در آنجا چادر زده . کله و رمة خود را به پیمان
اینکه بکمی از مردم روستا و شبانان و کله بانان بدیوزیان رسانند
بجرائند . و در روز نخستین پایز بدهکده های خویشان اندر آمده
بکشت و شیار بپردازند . کارگذاران دیوانی چراگاه نامبرده را
بگونه که نوشته شده است . از آنان شمرده . از باج و سوا
برکران دارند . دبیران دانش نشان . نمیرای فرمانچه همایونی
را لخت دیوان داشته . از دست برد کم و کاست در پناه نگاه دارند

(هم پیمان)
معاهد
(ساله)
تاریخ
(دستوری کشور)
وزارت داخله
(بهره بود)
باعث

اسپندارمزدروز آذرماه یزدکردی ۱۲۵۳ و ۱۷ جمادی الاخره تازی

سنه ۱۳۰۰

همچنان

(فرمانچه همایون شد) آنکه چون همواره کلمه نزدیکان
فرگاه خسروی دولت بافرهت جاودانی پناه . ارمان ز یر
دستان و کودکان بندکان پیرو فرمان خواست یزدانی نشان است .
و آموز کاری دانش لشکری . و ورزش تنی شاگردان دبستان را
نیز مانند روشنی بینش آرشی آنان در خور میدانیم . اسپریس
هزار کریم غزوی را . که سبزی کاران آن شارستان ز یر دست
کرده اند . برای دبستان نامبرده جای آزمون تاخت و آخت .
و ورزش کارزاری آنان . و اگذار داشته . و هر نیز دادیم . که
بسبزی کاران از سوسی خاوری آن کشور جای نموده . و آنان را
از باز کشت بزمین اسپریس . بی نیاز داشته . و سبزی کار را هموار
کرده . و دار آفرین کشیده . و غلبکن نهاده برای شاگردان
ساخته و پرداخته دارند . و از امروز به پس . زمین نامبرده را .
لخت آن دبستان شمرده . دیگر بهیچرو چیرنی از بده دیوانی از آنجای
نخواهند . دبیران مشکین خامه سفرنگ فرمانچه را . بباز بست
دیوان برده . از جزش باز دارند . اسپندارمزدروز آذرماه یزدکردی
۱۲۵۲ برهمنه ۱۸ شهر جمادی الاخره سنه ۱۳۰۰ تازی

در . دویم

فرا زمان مهرین دستور

نمال برومند دوده خسروی و فرزند ارجند فروهیده خانواده
تاجوری پیره بافر باره و یزه پیکر شهر یار . کارکیای کشور آذر
آبادکان . در هرگونه فرهت کار و بختیار باد . کرامی نامه مشکین

(تنی)
جسمی
(آرشی)
معنوی
(هر نیز)
قرار
(دار آفرین)
محجر
(غلبکن)
در پنجره
(فروهیده)
ادیب و عاقل
(پیره)
خلیفه
(فر باره)
شوکت
(و یزه)
مقدس
(کارکیا)
حاکم

(فرا زمان مهرین)
(دستور)
حکم صدر اعظم

آمد . که آکمش روش بهروزی کنش دبستان آن سامان بود .
 رسیده . بفرگاه جهان پناه دانش دوست شهر یاری . که بز دانش
 درهر کنونه یار . و از هرگونه برخوردار داد . باز گذار کردید .
 فرمودند . دلخوشی و شادمانی درونی خسروی را . درخور
 کردار فرزند کامکار دانشی هنجار مابرسان . بداند . که تاجه مایه
 از نیکوئی سرپرستی . و واری اودر باره فرزند ان خهر . که
 سرمایه بهبودی آینده کشور و لشکرند . خوشنودی پدیدار آمد .
 در هر کونه کارهای کنونی اورا بهره یار . و برخوردار یافته .
 در کار آینده که رهبر دوراندیشی و باخرد خویشی است . بیش
 از پیش . و فزون از اندازه روززدگانی خویش بسنده و پسندیده
 شناخته . مرسیاسه را بدرگاه جهان بخش دانش بخش . آمرزش
 پناه تاخته . همراهی کابنه مهرنشانه یزدانی را در باره فرزندیکانه
 درخواستم . و امیدوارم بهر پدیری در خواست پیر دوتا . در
 پیشگاه آفرینش دستگاه خداوند یکتا . کازه پذیرائی در یابد .
 اگر چه خج دبستان . و بیهده رفتن رنج شاهزاده فرهنگ سنج
 از نیکی فرهنگ شاگردان بنوی بر آمده هویدا است . فایده میرزا
 صادق خان و میرزا فرج الله خان را که هنوز دمان پیمان ورزش بسر رسیده .
 از بی آفتی ناگزیر باسلامبول رفته اند . و بزر دستور دانش و هنر
 آزور . و خوشور فرهنگ کنجور . تیسار کشور یار . حاجی محسن
 خان امیر تومان . که روز کارش بر کار . و یزدانش در هر کنونه
 یار باد . چنانکه شنیده می شود بدبستان خسروی آنجا نهاده .
 و در آزمون بیغنه چهارم درخور افتاده اند . باینکه سد سال است
 در آنجا آغاز کار شده است . در این دمان کش اندک . دانش پژوهان
 تبریز بیایه بس بلند رسیده اند . که ازدویمین پایه بکازه چهار
 در آنجا بر می توانند آمد . زهی خوش روزی و نیک بختی و فرخجستی .

(آکمش)
 خبر
 (کنش)
 فعل
 (خهر)
 وطن
 (بسنده)
 کافی
 (کابنه)
 نظر
 (کازه)
 مقام
 (خنج)
 حاصل
 (فایده)
 حتی
 (آفت)
 حاجت
 (آزور)
 حر یص
 (و خوشور)
 سفیر کبیر
 (بیغنه)
 درجه

که اندک اندک از پستی نادانی . بدستگاه ایوان کیوان نشان دانش .
 که بهترین رستی همتی است می رسند . پن خسرو جهان بان . در
 آرزوی دیدن فهرست ارمکان هستند بنخستین دست آویز بفرستید .
 کنون را چون فلخ کار نیکو آغاز است یکسره باید هوش خردی را
 بارمکان فرهشی کودکان باز داشت . که انیر در مغز نغز آنان جاگیر نشده .
 بویزه منشی سرشتی هم از روز نخست کار و کردار خویش را از
 آرایش کج هنجاری و نکوهیده یاری دور دارند . و کرویز مردمی
 انکیر را در چنان انجمنی که برای آرایش آن پرداخته آمده . بخاتوله
 و جکاره مردم فریب که سرمایه بر باد رفتن دین و کیمیان است
 باز نکذارند . تا از هر چه جز خواست خدا است بپرهیزند و بدشیر
 کهر بنلادی که بدرستی آغازیده است . بسستی و پستی . که از همرهی
 فرومایگان دیوجان خیر نیامیرند . آموز کاران پاک جان . خردی
 توان بر کارند . که تا کامه از پرورش نهالان تازه چونانکه درخور
 و اندازه منش نیکو دهش است بر گیرند . بازمانده اندرز درخور
 اینکار را . پس از دیدار فهرست پیش نهاد دانش آباد . در کاست
 و فرود آن خواهند فرمود . همواره دستگاه فرهنگ و نیک بختی
 بهروزی و به آموزی آراسته . و از دست اندازی تیره روزی
 نکوهش یوزی پیراسته باد . خردادروز آبان ماه یزد کردی ۱۲۵۲
 برهمنه ۱۴ جدادی الاول

همچنان

(کرامی تیسار فرهنگ یارا) چون کابنه . فرخی نشانه شهر یار
 یزدان یار . بدان هنجار است . که همواره همه کشاورزان و پیشه
 وران . از هر کونه نوه و شوه که بهره بود پریشانی بود اتان کار پیمان
 است آسوده بوده . جز بکار بهی روزگار . و گرمی بازار خود
 نپردازند . نویم آکمش سرکشی سر کرده مولتانیان . که سرراز

(رستی)
 نعمت
 (ارمکان)
 تربیت
 (فلخ)
 اول
 (انیر)
 اخلاق سیئه
 (کرویز)
 ناطقه
 (خاتوله)
 تفاسق
 (جکاره)
 اختلاف
 (بنلادی)
 اصلی
 (آغازیده)
 مترج
 (اندرز)
 نصیحت
 (کابنه)
 نظر
 (نوه)
 حادثه
 (شوه)
 سبب
 (بود اتان)
 حواس
 (بهره بود)
 باعث

فرمان بدر برده . و پای از انداره شاهراه نیکو بنده کی کشیده .
 بکوره گذاردشت خشک سری . و تیره مغزی در آورده اند .
 و گاهی سر راه بر کار و انبان یزد و کرمان گرفته . خواسته سودا
 کران را . باشتم و ستم می ستانند . فرمان بوش توان رفت . که
 لشکری دشمن شکر . از مردمان بر کزیده . و سواران سنجیده .
 فراهم و کسبل گردد . بسر کردکان کار آزموده دانشی . که
 همواره آژیر نوه های نا که پدیدند . غیرای فرمایش پیروزی کشایش
 نکاشته آمده . بآن تیمسار کار گذار نیز آکمش دادن . ازین
 آهنگ با فروهنگ . از در در بایست کار است بگونه که کسی بوئی نبرد .
 و بدان بخت بر کشتگان آگاهی نرسد . پیادگان پر مشخ و ورزش
 آرسامان را . به بهانه فرستادن تهران . آژیر کرمان ساخته .
 و ساز در داده . کوش باواز باشید که در مردمان رسش مردان
 کار و کوشش . بنا کمان . چهار سوی بنگاه . آن کراهان را
 بگونه که کسی نرهد باز بسته . چونان که از زد و خورد . و دار
 و برد لشکریان مردم آن سامان . زیانی نرسد . کنه اهلکاران را
 بال بسته . بفرگاه داوری خرگاه فرستاده . شاهراه سود .
 و سودای بازرگانان راه گذر . و دهکانان کشتور کشوده آید .
 چون هر گونه خورش و پوشش . و در بایست است . و روش
 لشکر پیروزی پیکر . به همراه است . چیرنی جز به بهای همداستانی .
 داد و ستد . نخواهند نمود . پیش ازین آفت بسیار نیست .
 خرداد روز آبان ماه یزد کردی ۱۲۵۲ ۱۴ جادی الاول سنه ۱۳۰۰

همچنان

تیمسار فرهت یارا چنانکه سپید لشکرگاه کرمانشاهان نکاشته
 است . خداوندان دیه های کهرود . جوانان یل نمایان و کاردان را .
 از پشت سپاهیگری و سر بازی نهفته . بدشیر سر شمار چهار ارسال

(کوره گذار)
 معبر ضلالت
 (بوش)
 تقدیر الهی
 (غیرا)
 شرح
 (پر مشخ)
 معلم
 (آژیر)
 حاضر
 (تیمسار)
 جناب
 (فرهت)
 شوکت

پیش . و دیوان مرگ و زایش . و انکاره نام و نشان . بجای
 پنجمزار کس یک هزار و چهار صد جوان بکازه نشان بر آورده اند .
 و از شماره نوکاران امساله که بایستی تا کنون آگاهی رسا . از چگونگی
 ایست و جنبش . و بر کشت و روش لشکری بهمرسانیده باشند .
 مرد بسیاری کم آمده است . باینکه فرستاده ایشان . خود
 در آنجا چگونگی ناراستی را دریافته است . برای فرمان جستجو
 نداشتن بهمان سان گذاشته و گذشته است . اینگونه رفتارده خداوده
 داران یکسره از راه یزدان شناسی . و هده سایه ایزدپاسی بیرون
 است . در گونه که از روی دین بهین بر همگان چالش و کوشش
 نبسته است . از راه راست پیروی و خورش و بند باز گذشتن مر جوانان
 نادان را . چندان سنگ و هنیکی نیست . پیران دانش آموخته .
 و آزمون و خرداند وخته را . که دستیار کاری تابدینایه نکوهیده
 کشته اند . در درگاه پاداش و پاداشن جایگاه خسرو پیروزی
 دستگاه . کیفر جز بسر نخواهد رفت . و داشاد اینگونه کج آهنگی
 از راه درستی برکنار افتادگان . بیاز بردن همان کسان .
 بلشکرگاه نامبرده . و سپردن آنان . بکماشتگان سرکار سپهر یار
 (تمشیرخان) سپیدان سامان است و بس . که برده رسانیده .
 دریافت باشماره گرفته . برای آگاهی دوستدار . و باز بست
 کشتن در دیوان لشکری پیروزی توان بفرستند . هر آینه کوشش
 در خور را در انجام سفرنگ نیکو فرجام . برند دوستی پیوند بجای
 آورده . و از هیچ رو کوتاهی روا نشمرده و از چگونگی آغاز و فرجام .
 فلخ و سر انجام باز آور ز بان دار نکاشته آگاهی رسا دهید . اسپندار
 مذر و ز آذر ماه یزد کردی ۱۲۵۲ بر همنه ۱۸ جادی الاخره تازی ۱۳۰۰
 (در سیم . در پروانچه)

(پروانچه و الاشد) آنکه چون دهنسار بست و کشاد .

(زایش)
 ولادت
 (انکاره)
 دفتر حساب
 (ده خدا)
 مالک قریه
 (ده دار)
 ضابط
 (و خورش و بند)
 شریعت نبوی
 (پاداش)
 مکافات
 (پاداشن)
 مجازات
 (داشاد)
 تلافی
 (پرند)
 شقه
 (روا)
 جایز
 (رسا)
 کامل
 (بست)
 رنق
 (کشاد)
 فنی

ومهر و داد کشور والا فرآذر آباد کان . از سوسایه سایه بخش
 یزدان . شاهنشاه کیتی ستان . که بخشش بانوا و تختش همواره
 پایا باد . بدریابه وهوش سروش نیوش ماوا گذار آمده است .
 و بخرد درستی پیوند پدیدار است . که پیشرفت کار . بگردان کار
 آزموده و جهان دیده وابسته است و بس . که هم از روش دولت
 آگاه . و هم بدانش مردم داری . و هدیه گذاری درگاه .
 آراسته بوده . بفر برتری منشی . و جدا شناس نیک اندیشی .
 بکارهای پست زیان خیر دستوری ندهد . و در هر کنونه جزیره
 راستی و رستگاری نرود . از پایه و مایه خویش در هراس بوده
 و به بهتر پرستاری کارهای دولتی آنها را پاس گیرد . و چالش
 در راه دین و دولت را . بر تن آسائی گزیند . تا کارها بدخلوا
 ساخته و نابکاری و ناهنجاری . از مرز پرداخته آید . لادبر این
 و الاجاه بالا جایگاه . ستوده پایگاه . فرو هیده بی همال . میرزا (کلل)
 شیوانکار را که بفروزهای بایسته آراسته . و بوا گذار شدن هر گونه
 کار بزرگی شایسته است . و از روز نخست در آمدن بخرخه پرستاری .
 جز درستی و راستگاری از و چیرنی دیده و شنیده نکشته است .
 و کار داد خواهی کاری سترک . و سرفرشیم مرزداری و آبادی است .
 که بی آن هیچ زمینی کشتور . و نهالی سایه کستر نکشته . روی آسایش
 در جهان بی وی نکراید . و هرگز جانوری بی پشت بانیش بچراگاه
 و آنخور نیاید . و بهنای کیتی بی دستگیریش روزی نیاید . و دانش
 و هنر . که بنلاد هر گونه برتری است . یکی از نشوونهای بی بهای
 اوست . که یزدان بدان شناخته آمده . و پیروی فرستادگان و فرمان
 بری فرمانشان بر آن باز بست کشته که پیامردی خرد . در سایه پرتو
 افکن آن بدر بایست دوجهان توانیم رسید . و از هر چه جز خواست
 یزدان نیکوئی رسان است رهید .

(جداسناس)
 امتیاز
 (فرو هیده)
 ادیب ماقل
 (پرستاری)
 خدمت
 (نشون)
 اثر

(هر که درین خانه شبی داد کرد)
 (خانه فردای خود آباد کرد)

کاری تابدینمایه در کار را . براو که مردی کاری . از فرو بار
 باری است . و اگذار داشتیم . که بادیکر اندام انجمن داوری .
 در کازه داد کری . بنام سری و سروری انجمن داد کستر نشسته .
 بدرخواست و نالش داد خواهان . و ستر سیدکان . از روی
 درخواست نامه و دادخواست آنان چونانکه از مردان کار آزموده
 سزید و آید . بارسائی و ارسی . و ژرف نگیری رسیدگی کرده .
 برکه باز بست گفت و شنود . و دادستان بر همنه راه یزدانی رابه
 پیشگاه مانموده . از روی فر گفت . و دمستینه والا بکازه روانی
 گذارده هیچ گونه تن آسائی . و آسان انگاری رواندارد . و شناسان
 و پیش روان و ویش سفیدان و نامبرداران بوم و بر همه آذر آباد کان .
 اورا نشانده ماشناخته کارهای در خورداد خواهی و ستاویز برا
 براو برند . دیوان نکاران دیوانی غیرای پروانچه را لخت بر که های
 باز بست نموده . از کاست و فزون بیرون دارند . بهمن روز آبانماه
 یزد کردی ۱۲۵۲ برهمنه ۹ جادی الاول تازی ۱۳۰۰

همچنان

(پروانچه و الاشد) آنکه چون پایش دین و دولت . با آسایش
 دل و دست خداوندان دانش و شمشیر دلاوران چالش است . بیغوله نشینان
 گوشه تنهائی را . از روی دانشمندی باززدیکان بارگاه خدائی .
 دیگر گونه بستگی و آشنائی است . شاخ سیراب دولت و سرسبزی
 پهنای بافرهت کشور . با بیاری سمیر و نیایش فراخی فرایش ایشان
 اندر است . فراهم بودن زاد و نواله شان مه آرزوی نخستین شهریار
 داد کر . که بلنج بسیاری از سالیان هر کشور . بر آنان و گذار
 فرموده اند . و از سوسایه مرز بانان . بهزینه دیوان آمده و بگونه

(اندام)
 اعضا
 (درخواست نامه)
 عرض حال
 (دادخواست)
 استرحام
 (ژرف نگیری)
 غوررسی
 (برکه باز بست)
 ورقه مضبطه
 (دادستان)
 حکم و اعلام
 (ستاویز)
 محکمه
 (پروانچه)
 رقم
 (بیغوله)
 زاویه
 (سمیر)
 دعا
 (سالیان)
 مالیات

در خور . بارزانیان . و نمکخواران غیرسد . ستوده کار راستی
 کردار گردان باهوش . خریدار اندر زنیوش . خواجه (مهران) فرخ
 آهنگ را . که استوار در بار شهر یاری است . بر این کار گاشته .
 و این پروانچه نکاشتم . که از روی جریده نام و خانه و آستانه
 هر کس بی کاست و فزود . و گفت و شنود رسانیده . و در یافت رسید
 بدر بار ما رساند . چه نویم برای آسودگی خداوندان سمیر شهر یار
 دین و دانش پناه . که کارشان نیایش تندرستی خسرو کامکار .
 و خرمی کشور فرخی یار است . و ارسای این کار بردیسه خود ما
 است . تا از کم و کاست . باز ماند . ساله بهمن روز یزد کردی
 ۱۲۵۲ برهمنه ۹ جادی الاول تازی سنه ۱۳۰۰
 همچنان

(پروانچه و الاشد) آنکه چون برخه و لخت بزرگی از ایران
 زمین بهشت آئین . و ن سوی بر کزیده نامی آن . از سایه ابدی
 پایه یزدانی . که تاج جهان است توانا و پایا باد . بر کین سایه پیرو
 چا کری مایه . و ا کذار آمده . بکو نه دلخواه شهر یارانه آسوده کی
 مردم . بفراهم آمدن پیشرفت کار الفنج . و کشت . و شد یار
 کنج آکنج بسامان کشته . آبادانی کشور . و توانانی لشکر .
 در خور کامه خسروی پدید آید . از باز کذار آمدن اینگونه پرستاری
 سراپا سرفرازی . از سپاس یزدان نیکوئی رسان . و سپاسه
 سایه بلند پایه . با همه توانانی گفتار . بخسته . و زبان بسته ایم .
 و بخواست خدا و کرایش و یزه دیسه شهر یاری . که خسرویش
 آباد . و جانش با فرین ایزد بهمدان . همواره شاد باد . هر گونه
 کاری از پیل وری و برزگری و سودآوری و کشت و ورزی و سپاهیگری .
 در آوند این دمانکش اند ساله . بگونه بری و برتری گرفته و شود
 و بهر بودهای باز داشت پیشروی سوار . یکسر باز بسته آمده

(ارزانیان)
 مستحقین
 (استوار)
 امین
 (الفنج)
 کسب
 (آکنج)
 ملو
 (کرایش)
 توجه
 (باز داشت)
 منع
 (بخسته)
 عاجز

که کوشش کشاورزان و بازاریان . مانند روزگار گذشته بیهوده
 نمیرود و هنگام مردم کار جو و بی کاررو . به بیکاری و تن آسائی
 نمیکند . با همه سختی دهندا لشکری . از روی پایه و فری در خور که
 بسر باز چالشگر دشمن شکر . داده شده است . همه را آرزو بدر
 آمدن در آن جوش نجره ایزدی روشن است . و از آرزو و ام دینی
 خوشتر نیست . که با درستی تن و توش باید لخت رده یک تازان
 تندر خروش آیند . و امی گذارند . و بازار شوال دستی هم از پستی بر آمده
 چهر آراسته بر خریداری نماید . از پی پر باری بهارستان مغز
 و هوش دانشی کوش . دبستانی در اسپهان بر پا داشتیم . که بدانشهای
 سود بخش . نوکلان چن زندگی هوشیاران ارزنده را آرایش
 داده . دوستاری جاو نشین . و چگونگی دینداری . و هده
 دوست و دشمن گذاری . بر همگان بیاموزیم . و هر یک را در دمان
 کش اندکی از در ارمکان . پیوشیده های جهان آگاه ساخته .
 پلاتون توان و ارستونشان . بر آوریم . چنانکه از سر کار دبستان
 باز آور رسیده برخی از مردم کوتاه بین . از فرستادن کودکان .
 بدان دبستان تن زده . در پوزش آنند که دانشهای کیمیا . و منشی
 و کشکهای زمین و روشنای جهان . و آمیزش و اکدش اخشیان .
 و مانند آن زیان دین و شوه تبیه کاری آیین است . هرگاه چنین
 بودی . فرجام فرستادگان یزدان (اطلبوا العلم ولو بالصین) نفرمودی .
 و داماد با فرو دادش . که رهبر دین و دانش آمیغی . و سرور هر که
 ایزد کشسب است . از دانش ستاره شناسی سخن نراندی .
 هر آینه اینگونه گانه های سوتام را . از کوش بیرون کرده . و کودکان
 بی گناه را . از رستی دانش آموزی . که هنگامش چون بادوزان
 در گذرانست . و امروز هیچ گروهی بی آن زندگانی . نتوانند
 بیروزی ندارند . و بدین گناه خویشتر را . درست او بر سختی

(هنگام)
 وقت
 (جوش)
 حلقه
 (خره)
 نور
 (شوال)
 صنعت
 (همگان)
 کل
 (سرکار)
 مدیر
 (منشی)
 طبیعی
 (کشکهای زمین)
 خطوط ارضیه
 (آمیزش و اکدش)
 خلط و مزج
 (سرور)
 امیر
 (ایزد کشسب)
 مؤمنین
 (سوتام)
 ناقص
 (رستی)
 نعمت

(بازخواست) امیر فردا . بازخواست یکتاداور . درخور نسازند . فرجاد
مؤاخذ

دانش بنیاد . خواجه (جاماسب) بامهر و داد که بسرکاری دبستان
برنشاخته است . ارزوی دفتر زایش . کودکان شش ساله را بدستگیری
دزدان هر شارستان کرد آورده . تا دو سال در دبستانهای نخستین
بایه کوی . که شبها بخانه توانند برگشت با آموزگار سپرده . و در هشت
سالگی بدبستان دوم یایه برده و هفته دو بار دستوری خانه رفتن
داده . در یازده سالگی بدبستان بزرگ گذارده . و جز هفته یکبار
دستوری برآمدن نداده . چونانکه در فهرست دبستانی .
باز بست است . بار مکان دینی وجهانی آنان کوشیده . و کواهنامه
فرسادی داده . و سیاهه نام را بفرگاه مارساند . که هر کس پیرا
درخور دانش و کردار او بر سرکاری برنشانیم . در هر کنونه .
تن آسائی و کوتاهی در پیروی انجام نیکو فرجام گذاره پروانچه
ما . که نویم نیکی و نیکوئی در باره زیر دبستان است . روا
ندارند . مرداد روز آذر ماه بزد کردی ۱۲۵۲ برهمنه ۲۰
جادی الاخره تازی ۱۳۰۰

همچنان

(پروانچه و الاشد) آنکه از روی اینفت گروه آرمولو که به
پیشگاه دآوری دستگاه برگذار گردیده است . از گردیدن گذر بر گذر
و همه روزه از جائی بجای دیگر شدن . و در بنگاهی نیارمیدن به تنک
آمده . زیان اینگونه در بدری . و کو بکو و سو بسوئرا . که
روزکاری است کار گذاران دولت بافرهت . بهمه چادر نشینان کوه
ودشت پویان . و امی غودند . و سودی غمی بخشید . نه بخودی
خود . و ن ازار مکان سراپا سود دانشوری . که درزیر سایه سایه یزدان .
شاهنشاه با فروتوان . که روز کارش دراز . و درهای آرزویش
همواره بر رخ فراز باد . در دبستانهای دولتی اندوخته اند .

(اینفت)
استدما
(گروه)
طایفه
(ون)
بل

در یافته . جاو نشین و چراگاه و زمین کشتور میخواهند . که
در آنجا کرفته . از کوه و دشت کردی . و رده نوردی پیوشش
پهلوی و نیکوتر مردمی کرانید . تا کودکانشان . در دبستانها .
بخواندن و نوشتن توانا شده . خنج و دست رنج کشتورزان هنرو
رانشان . کونه برتری . و بادیکران همبری پذیرد . و روز کار
شان . بدر یوزه خورش روزانه در یافتن از دیهسان گذرد .
واسب و رمه و کلاه شان . از رنج رده نوردی . و کوه و شخ کردی .
آسوده بوده . بفرار خور منشی آفرینشی . کشت و گذار داشته .
سودی را که توان داد . باز گذارند . چگونگی در خواست .
بانجمن کار گذاران . و روشناسان کشور سفته رفته . بر کزیدن
جائی در خور . بفر کفت آمد . کال (میان دشت) را . که جائی
پر آب و گیاه . و چمنی از در چراگاه است . درخور واکزاری
بر آنان دیده . و هالنامه در چهل بند . به پیمان نیکوکاری .
و خوش رفتاری . با همسایگان . و باز گذاردن بده دیوان .
و کوش داشتن بفرمان مرزبان . و آژیر آوردن اسب و سوار همنگام
کار . و بلسکرگاه فرستادن جوانان بسر بازی نامزد . و کشتن
باغرز . و درختان بارور . و جزآن . که بهر سر کرده و ریش
سفیدان . و روشناسان رسیده . و در دیوانخانه سرکاری . همچنان
باز بست دیوان است . نکاشته اند . هر نیز نامبرده را . درخور
پذیرائی . و روائی دیده . آن زمین با فروزه نکاشته را . که
از روی پیمایش اندازه گیران شش فرسنگ در شش فرسنگ زمین
رویای پر آب و گیاه است . از امروز به پس . بدان گروه واکزار
داشتیم . که کلاته در پشته بلند تر آن برای نشین ساخته . و بابل
پیشادستی . که از پی دستگیری از دیوان برهمنه در یافت (لندهور
خان) سر کرده . و آوار ریش سفیدان به آنان داده شده است .

(خنج)
حاصل
(سفته)
حواله
(کال)
دره
(هال)
قرار
(پیمایش)
مساحت
(اندازه گیران)
مهندسی
(رویا)
منبت
(کلاته)
قلعه در بلندی
(آوار)
تصدیق

یوغ و ورزه . و دیگر افزار کشت و کار را . فراهم ساخته .
 بکشت و درو زمین بهشت آئین را . بی خود داشته . و بهره بود
 آسودگی و سود خویش را . باز هم ساخته . بادل آسوده بسپیره
 شاهنشاه سوره ستار پناه پرداخته . و تاده سال از بده دیوانی بهمان
 اسب و سوار و سر باز . که پیش از جای گزینی . در کوه و دشت کردی
 می رسانیدند . بسنده خواهد رفت . و از آن پس هر ساله ده بوده
 بدیوان همایون ریواز نشان دهند . و از پول دستی در یافت نموده .
 همه ساله هشت یکی باز شمرده . در یافت از کار داران گیرند .
 نویسندگان دیوان کشوری . غیرای پروانچه را بلخت نامهای باز
 بست برده . از رمش باز دارند . آذر روز آذر ماه یزد کردی ۱۲۵۲
 بر همنه ۲۳ جادی الاخره تازی ۱۳۰۰

همچنان

(پروانچه و الاشد) آنکه چون بالا جاه درستی پایگاه (فریدون
 بیک) تفنگدار . همواره . در راه پرستاری . و نیکو بندگی دولت
 جاوید فرغت . بارسائی شایستگی . و پارسائی و آراستگی راه
 رفته . هرگز بکسی از وی بدی و ستمی نرسیده . و از پی هر کاری که
 برگزیده و کسی کشته . پیاره و بیغاره خود را نیالوده . و در پیروی
 انجام آن نیا سوده . و کارها را از روی دستور کردار . بگونه
 ریواز آزمون دولتی برستی و درست هنجاری پیش برده . دخواه
 والا را . در سر انجام کار و خوشنودی و آسوده کی سوره ستار .
 بکار آورده است . برای استواری و پشت گرمی او . و شورانگیزی
 همکنان . بدست روی و بهنجار هوده کروی . که در هر گونه
 ره رسته کاری و برتری است . پایه او را بسرتفنگداری برافراشته .
 و این پروانچه بر نکاشتیم . که همه بار یافتگان در بار سرکاری .
 او را پایه نامبرده شناخته . آروند کازه فرمند او را . بگونه که

(خو)
 گیاه پیکانه
 (بسنده)
 کفایت
 (ده یوده)
 عشرز کوا

(پاره)
 رشوت
 (بیغاره)
 طعن

در خور است نگاه دارند . و یکسره تفنگداران باهوش و توان .
 نامور نامبرده را سروسرکار خود دانسته . از نکواندیشی و فرمان او
 سر باز نه بچسبند . آذر روز آذر ماه یزد کردی ۱۲۵۲ بر همنه
 ۲۲ جادی الاخره سنه ۱۳۰۰

گونه دوم در پایه و فرگفت
 (زروه نخستین پایه لشکری)

روزمه آذر روز آذر ماه . بمران و گردن و نامور و نامبرداران
 لشکر پیروزی پیکر در باری نکارش می باید . از روی فرمان بوش
 نشان . سایه ایزد بمانند . شاهنشاه ایران خداوند . که کرایش
 یزدانش همراه . و فره جهانگیریش همواره پیشرو سپاه باد .
 برابر پنج هزار کس از پیادگان سر باز . و هزار کس از سواران کردن
 فراز . باد و دسته توپ افکنان . که گذاره از دوازده کردونه
 توپ دشتی ته پر باشد . باید در زیر فرمان سیغور مند نیک بختی
 پیوند . پیروزی آروند (اسفندیار خان) سردار روانه کرمان شاهان
 شده . در آنجا بهر گونه کار و رفتاری . که از فرمانده نامبرده
 ستوده نامزد کردند . بسرانجام کوشند . از برای این مایه لشکر .
 پنج سرهنگ . و ده یاور . و پنجاه سر دسته . و یک سد جای گیر .
 و دو یست کاشته . و چهار سد سرده . از در در بایست است .
 و در دیوان سپهر توان . جهان پهلوانی . از روی سیاهه زیر . نام
 سران ناگزیر . سنجیده و برگزیده آمده است .

سرهنگان بافر توان

کب

بهروز خان کینه توز خا دزگیر خان خواجه بختیار خواجه دانشیار

کب کب کب کب کب

(نکواندیشی)
 صوابدید
 (پایه لشکری)
 حکم نظامی
 (اکرایش)
 توجه
 (سیغور)
 شهادت
 (برابر)
 مساوی
 (جای گیر)
 نایب
 (کاشته)
 وکیل

یاوران بهرام نشان

عـ کـ ب

خواجه خرد دوست خواجه مهر جو ایزد بخش خان دانش پیر خان
کـ کـ کـ کـ
شیراوژن خان خواجه جنگاور بهرامخان سیروزخان آتین خان مهریار
کـ کـ کـ کـ کـ کـ

بازمانده افراز شماره را از سردسته و جای کیران . و کاشته .
و سرده . سیاهه بفرگفت بر بسته . و امی نماید . در روز
هشتم . از امروز باید روانه راه کردند . هرگاه کسی را پوزش .
و یوزشی است . در آوند بیست و چهارتسو از دیدار پایزه لشکری
نکاشته . بدیوان جهان پهلوانی برکذارد . و هرگاه از سران
دیگر . از پایه داران با فروتوان . در آرزوی کار سازی . و دشمن
تازی و کردن فرازی برآمده . بر این جرمنه رفتن کرایند . در دمان
کش نامبرده نوشته درخواست بسپارند . که بجای پوزش داران
نکاشته و بر نشاخته آمده . هزینة راه بر آنان سفته یابد . دلیر
دشمنگیر به پرستاری آژیر (پیل زور) پایزه لشکری را . بلشکرگاه
در باری برده . بمهر ناموران نام برده رسانیده . باز آورده بدیوان
سپارد . ماه روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ تهران مینو نشان

همچنان

(روز مه آبان روز آذرماه نکارش می پذیرد) آنکه و یزه
دیسه شت شهریار بر خوردار . خسرو کامکار پیروزی پرکار . که
خواسته اش آراسته . و دشمن آرزویش همواره از جهان برخاسته باد .

(آوند)
ظرف
(تسو)
ساعت
(شت)
حضرت

نویم پشت کرمی . و دلشادی سران کردن فراز . و سر بازان
دشمن پرداز . در انکارش سرکشی . اسبریس تاخت و آخت
لشکر در باری هستند . که بنویسان سپاه آژیرا . از چگونگی
کوشش و پوشش و مشخ و ورزش . و دسته بندی . و یکرانی .
و تیردستی . و نشان گیری . و خودداری . و هم آورد کذاری .
بازدید فرموده . کمنونه سپاهیان را . از روی گونه و سنان .
برسپند . لادبراین . بر همه سرداران . و سپهبدان . و سران .
و سرهنکان . و نامور و نامداران سواره و پیاده . و توپ دشتی
و دزکوب . آکمش داده می شود . که در روز شنبه دی بمهر
روز آذرماه . بامداد . در اسبریس نو . با ساز و افراز . ساخته
و پرداخته . پاک و تمیز آژیر کشته . از روی کرتة که بمران
و سپهبدان . از دیوان جهان پهلوانی نکاشته شده است . رده های
دهنادی . بسامان گذارده . لشکر پولادیکر را . به پیشدار
باتلایه و پیدار بایشت بند . و دارندگان بنه . و پیشرو . بآئین لشکری
بخش کرده . کشکهای تاخت . و سپر و سنکرها را . بدانگونه
که در خورستیر و آویز است باز نموده . نمایندگان را . برجا .
و درفشهای سامه هر گروهی را . در جای خود . پر یادارند .
و سواره . و پیاده . در دشت نبرد . و رزمگاه . و کوشه
و مین گاه . چپیده دارند . و ژرف . و باریک درنکرند . که از آئین
سپاه رانی و لشکر کشی چیزی فرو نماند . چه اندکی لغزش در ورزش .
پس از این همه روزگار مشخ . و با هم بودن بیشتر سپهبدان . و سران
لشکر . در دربار زیواربار پیروزی یار . آکی بزرگ است . که
به چگونگی پوزش سترده نخواهد کشت (شیراوژن) سردسته فرمان پذیر
است . که پایزه را . بر ستوده من نشان نامبرده نموده . و در پشت پرند . دستینه
و مهر . از یکان یکان باز گرفته بدیوان برساند . ساله ۱۲۵۲ یزد کردی

(انکارش)
تصور
(سان)
عرض لشکر
(آکمش)
خبر
(کرتة)
پلان . طرح
(رده)
صف
(پشت بند)
قوة الظهر
(درفش)
بیدق
(ژرف)
عمیق
(باریک)
دقیق
(آک)
هیپ
(پرند)
شقه

سرداران . سپهبدان . سر بر خکان . سرهنکان .
 و همه سران . کردنان . نامور و نامبرداران . یلان .
 و دلیران لشکر پیروزی پیکر را . از دیوان جهان پهلوانی نکارش
 می باید : آنکه از روی دهند نیکو نهاد لشکری . نخستین پایه
 فرارون در شمشیر بندی چنان است . که کس بمایه جای گیری .
 از دبستان آرون فشان دانش ننگ و نبرد . و ز دخور در آمده .
 سپس با چالش و کوشش تنائی . و گذارش بهدائی . پغنه به پغنه .
 در زیر سایه بلند پایه شاهنشاه دارادربان . جشید توان .
 خداوند مایه و پایه شناس فرسنداج . و بر پروشان همه ایران .
 که یزدانش یار و کرایش نزدیکان در بار باریش . همواره دستیار باد .
 به برتری کرائیده . تاب سپیدی . و سرداری و جهان پهلوانی رسد :
 هرگاه خدای نکرده . در پهنای راه پرستاری و هو ده کذاری لشکر
 و کشور . فتوده شده . باندکی از این دامن گیر آلودگی بهمرسانید .
 بچندین پایه بفریون بر کشته . و کاهی می شود . که یکسره
 از مایه بچالش اندوخته . و پایه بدانش سخته . از هر دو دور
 و بیروزی کشته . دیگر در پرهون سرفرازی نشون . کرد نفر از ان
 اندر آمدن نتواند . و هرگاه سر بازی دانش دبستان نادیده و سخن
 از آموزگار آرشی ناشنیده . به نیکو هنجاری . و خوش رفتاری .
 بی کار و کردار مردی و مردمی گرفته . ارزندی خویشتن را . به
 نیکو بندی . و بی آزاری بنماید . باینکه مردم دور از دانش را .
 در بر نهاد زیوار بنیاد . هیچگونه راه پیشروی . و برتری کشوده
 نیست . و فزون از اندازه . سپارش خودداری و پرهیز از آن رفته
 است . ناوراست بآرزو . و خواست و یزه دیسه شاهنشاهانه .
 که خود دهند و بر نهادی رساست . برهمکان برتری جسته .

(فرارون)
 ترقی
 (تنائی)
 جسمانی
 (بهدائی)
 عالی
 (پغنه)
 درجه
 (فرسنداج)
 امت
 (بر پروشان)
 ملت
 (فتوده)
 مغرور
 (فریون)
 رجعت . تنزل
 (بیروزی)
 محروم
 (ناور)
 ممکن
 (رسا)
 کامل
 (همکان)
 عموم

بدست سرداری و سپیدی نشینند . باید خواسته یازده بخره ایزدی
 آراسته را . در اسب ریس مشخ . در کنة و نه که بزرگ و کوچک
 سپاه دانش دستگاه . چبیره و آژیر باشند . با وانهاده .
 و بر همه برخوانده . بگونه درخور . و زبانی ساده و روشن
 بی پیچیدگی و پر خیده . بدر پایه شان بر نشانند . که همواره خود را به
 نیکو روشی . و به کیشی آراسته . هرگز بکردت باهی . و روسیاهی
 که از ستمگری . و خواسته مردم بری . و دست اندازی . و پادرازی
 از اندازه خویش خیر ندانند پیر میرند . و باید منشان .
 و کج اندیشان . و ناراست کیشان . در نیامیرند . و جز راه
 نیکو بندی . و راست روی گذری . نکزینند . که راه یزدان .
 و خواست سایه مهر پایه آن . و یازده جهان پهلوان بر آن است .
 خور روز آذر ماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۳ جادی الاخره ۱۳۰۰ تازی
 زوره دوم . در فرگفت
 (بخش نخستین . فرگفت دستوران)
 (بالا جایگاه دلیری پناه خواجه بهروز یاور را . نکارش می رود)
 همه ساله بلنج چهار صد تومان . از کونه سالیان همسان . بنام
 راستاد . در باره کرامی استاد هیرسا . دانش آباد بینا .
 فروهیده خردمند . فرزانه دانشمند . آگاه راه یزدانی . پیرو
 نزدیکان بارگاه مهر و مهر بانی . سخن آموز فرهنگیان چرخه دانش .
 و هنر اندوز آرش و گذارش . میرزا (اسفندیار) مهر یار . که
 خدایش یار . و دست بهره بخشش پایدار باد . از دیوان خسرو
 دارادربان سفته است . چونانکه می نکارد . دو سال است چیرنی
 آزان پول بایشان نرسیده است . در اینکه گفتار ایشان جای هیچگونه
 کفایت نیست . سخن نمیرود . و سرکار استوار بهروز کار . دوست
 نیکو رفتار (میرزا اسفندیار) مرزبان را نیز . بدان سان بی بند
 حاکم

مفهوم
 (خره)
 نور
 (چبیره)
 جمع و مستعد
 (پیچیدگی)
 عقده
 (پر خیده)
 رمز
 (دریاه)
 دراکه
 (زوره)
 فقره
 (فرگفت)
 تعلیق
 (بخش)
 قسم
 (کونه)
 بابت
 (راستاد)
 راتبه
 (هیرسا)
 مرتاض
 (دست بهره بخشی)
 مسند افاده
 (کفایت)
 شک
 (مرزبان)
 حاکم

و بارتوانیم انکاشت . که در کارهای خود اینگونه آسان شماری کند .
 که در دیرند دو سال . مایه خورش و پوشش چنان مرد کرامی .
 که جز آن چیزی ندارد نرساند . هر آینه کارداران رنکی انکیخته
 و آن زر را بساخته کاری از میان برده اند . لاد بر این خود را
 کاشته دانسته . روانه پهلوهمدان شده . بنویم رسیدن . همه آن
 زر را . بی کم و کاست . از خود مرزبان . با هزینه رفت و آمد
 گرفته . و بهر دو . دریافت رسیده داده . بزودی برگشته .
 پول را بیاورد . که برایشان برسد . پیش از این . آفت نکارش
 نیست . سالمه بهمن روز آبگاه یزد کردی ۱۲۵۲

همچنان

(دوست مهربانا) چنانکه از لشکرگاه چهارم سپاه پیروزی
 دستگاه . نوشته اند . شماره یک سدکس . ازدخ دویم غزوبین
 کم است . و سر بازان تازه امسال . همه پرکار گشته اند .
 و نزدیک است . سرمای زمستان در رسیده . هنگام مشخو و ورزش
 بگذرد . بر رسیدن نوشته . از روی سیاهه نام و جای . جوانان کار آمد
 باتوان . از خداوندان دیده و روستا . بدان سان که در فرمان داد
 نشان نخستین خسروی . که در ایندر . بهمه کشور فرستاده شده
 است . غیر یافته . بی اینکه اندکی ستم و فسوس بر کنی از بزرگ
 و کوچک رسد . کردآوری کرده بفرستید . که تادمان کار نکند گشته
 است . ورزش چالشگری تحت شماره فرخ کذاره لشکری نمایند .
 هر آینه رسائی کوشش را . در چابکی انجام بجای آورده . فرغوی
 رواندارند . پیش ازین رنج نمیده . و رفتن راه شتاب نمی سپرد .
 اردی بهشت روز آبگاه یزد کردی ۱۲۵۲

همچنان

(کرامی سرور والا کهر) دانشور فرزانه . ره شناس

(دیرند)
مدت مدید

(دخ)
فوج

(فرغوی)
تکاهل

از پیروی منش بیکانه . دانشی مرد بیکانه (پیر بخش) آرش رخش
 فرجادی کونهاد . که دست هنر آموزش گسترده . و شاگردان
 دانش یوزش . همواره بدر پایه و رسی پرورده باد . به پیشگاه
 جهان پناه خسروی . که یزدان باتوان روزش پایدار . و آرزویش .
 در کنار کناد . نوشته است . رهداران باج گیر . بر کسان
 او . که کنیم وجو . و دانهای دیگر . برای فروش . بزنگان
 می برده اند . بدشیر بر نهاد بداد . که از چیزهای خوردنی .
 و آشامیدنی نویم آرامش و تناس بدارم . بهیچرو چیزی نباید
 گرفت . ساو خواسته . و از آروند پیشکار ایشان . کاسته .
 و از راهشان باز داشته . تا از سرما . دوسر از ستوران بار مرده .
 بارشان را افکنده . و بلنج چهار تومان داده گذشته اند اینگونه
 رفتار بیرون از هنجار . در کشوری که سپرده سرکار بسنده کار
 است . بر بود جهان سود خسروی . کران آمده . هم در فرگاه
 ستم سوز داد پناه . زبانی . بر من فرمان رفت . رنج افزاشده .
 بر انداختن این خوی . و بجای آوردن آنچه را از میانه رفته .
 و بسزای رسیدن کار دار ستکار را . بخوایم . اینک از آنزود در دسر
 میدهم . که بزودی جاو رستور . و بارهای آنها را . بکسان
 فرجاد مهر یاد رسانیده از کاشته برافراشته ایشان . که جو انگری
 آزاده و ازدوده بزرگان زنگان است . دلجوئی رسایجا آورده . فرماندار
 کج کار مردم آزار را . پس از کوشمال بسزا . از این کار باز گیرید .
 و بسپارید که دیگر از اینگونه نوه های نالشی خیر خشم انگیر . که
 یکسره بدشیر دلخواه کیخسرو و مهر خوی داد پناه . انجم سپاه است .
 رخ ندهد . پیش از این چه نکارد . اردی بهشت روز آبگاه

یزد کردی ۱۲۵۲

(فرجاد)
فاضل
(ریش)
وصول
(آرامش)
فراغت
(تناس)
ترفیه
(بادرام)
رهیت
(آروند)
شان

(جاو)
بدل
(آزاده)
اصیل و نجیب

(بالا جایگاه درستی دستگاه خواجه (ایزد دوست) رانکارش
 میرود) بدانگونه که تیسار دانش باز . خداوند راه یزدانی .
 پیشوای پیروان بزرگان آیین مسلمانی . آخوند منلا (ماند علی)
 که نکهدارش پروردگار . وز بان اندرز گذارش پیوسته بر کار باد .
 می نکارد . بریده ده او (خدا آفرین) بدشیر راه دین . و دلخواه
 خداوند تاج و تکیه . بلنجی پول . و چند خرواری کندم وجود در فزوده
 و بسختی و درشتی در کازه گرفت . و باز یافت ایستاده اید .
 تاب دین پایه باید دانست . که خواستن آنچه سنجیده دیوان کیوان
 نشان . داد نشان نیست . و در دستور نامه . و انکاره کشور
 برخه درآمد و هزینه اندر نیامده است . سرمایه بیاد رفتن آبرو .
 و باز ماندن از در باریک بختی یار . بیکسو است . که دیگر به هیچ گونه
 باز یافتنی نخواهد بود . هر آینه . رسیدن نوشته . کم خواستن
 گرفته . و هرگاه چیزی هم باز یافت کشته . بباز گذاشتن پرداخته .
 و از کسان ایشان نوشته باز یافت و خوشنودی نامه گرفته . روانه
 دارید . بیش از این غمی نکارم . خردا در روز آفتاب یزد کردی

۱۲۵۲ و ۱۴ جادی الاول ۱۳۰۰

بخش دوم . فرگفت کیامرزان . و دزداران . به پیشکاران
 (دوستا مهر بانا) هر ساله بلنجی از پول سالیان کاشان .
 بخداوندان انجم شناسی آن سامان . از سوی همایون دیوان . باز
 گذار کشته . بدر بایست رسد خانه میرود . به تیسار و الا پوشیده
 نیست . که این دانش امروز در جهان . تاجه مایه برتری جسته .
 و تا کدامین پایه ژرف نکری . در واریسی باین کار میرود .
 و از نیکو برزیدن و پیوسته ورزیدن . بالاگاه دل آگاه هوشمند
 فرجاد (میرزا فرهاد) ستاره شمر . که سرکار هوشیار آن انجم

(دستور نامه)

دستور العمل

(هر آینه)

البته

(کم چیزی گرفتن)

نظم بیدن

(کیامرز)

حاکم

(برزیدن)

مواظبت

(ورزیدن)

ادمان

(فرجاد)

فاضل

(سرکار)

مدیر

است . دانش شناسائی کنونه روشن . بدانجا رسیده است .
 که پیشتر خداوندان هنر کشورهای دیگر . چشم و کوش . بزنج
 اینجا کشاده . و کار و گفتار خویشتر را . بر آن بنیاد خرد داد
 نهاده اند . در بغ است که برای نارسیدن نیروی یاری . از چنین پایه
 بقیه کاری کشد . هر آینه پس افتاده سالیان پیش و امساله را نیز .
 بر آن افزوده . یکجا و یک بار . بدان کار گذار کاردان هوشیار
 بسیارید . که بدر بایست پیشرفت کار بکار برده . بیکار و پریشان
 روزگار نکردند . بیش از این رنج نگیرد . همه روزه تندرستی
 خویش . و وابستگان رانکاشته . شادانم سازید . مرداد
 روز آفتاب یزد کردی ۱۵ جادی الاول ۱۳۰۰

همچنان

(دلیر تیر و بر مردانه . راد مرد فرزانه . خواجه
 (بزرگهر) رانکارش می یابد) بالا پایه از چند مایه . میرزا
 (خردمند) (ده دشتی) نکاشته است . که مردم (پا جو یه) کاریزی
 در پهلوی کار بازو کننده . و نزدیک پنجاه پی . از رشته کاریزوی
 گذرانیده . و بدان شوه فسوس نشان . که رشته را فرو ترازمینه
 چاه های ده دشت کشیده . از زیر کار آب را بدر برده اند .
 در پیکره درستی گفتار . کار بس شکفتی پدیدار گردیده است
 و از هر راه رسیدگی با میغ این فروکش که بسیار تازکی دارد تا کزیر
 است . چند کس از چاه جو و کان کن . و ریش سفیدان کاردان .
 و مردم خبره به همراه بر گرفته بآن سرزمین رفته . و از رو تو زمینه .
 و میانه و دوری کاری را چنانکه در خور کار . و خواسته فرمانچه
 سالمه چهل و هشت شهریار بر خوردار . که بر همه کشور با
 ارزوفر . نکاشته آمده است سنجیده . و چگونگی آوارگان کن .

و چاهجو بان بر کزیده آنان را بحریده واریسی برده . بهر هر

دوسو . وروشناسان . وریش سپیدان رسانیده بساوید .
 که بویژه انجمن درخور واری اینکار سفته یافته . دینای برنهادی
 آئین داد . بروائی هوده ستوده . هرکسونه برون آید . بکازه
 انجام گذارده شود . چون هنگام کشت وکار نزدیک است . باید
 کشاورزان هر دو جا . بکار کشت وورز . پردازند . شتاب
 درخور را . در آژ یرواری داشتن مردم . و باز آوردن جریده .
 بجای آورده . کوتاهی رواندارد . ماه روز آذر ماه یزد کردی
 ۲۶ جادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(ارجند دانش مند (خواجه هوشمند) رابسته می شود)
 ستوده کار راستی کردار . (بهبودخان) کاردار سرکار بختیار
 بهروزی کار . (شیرزادخان) بهمانی و انودمی سازد . چند سال
 است پیشکار کارهای ایشان بوده است . و بگونه درخور
 پرستاری . و راست هنجاری بکارخانه . و دیه . و تیم و تیمچه
 و کارخانه های ابریشم تاب . و سپندار ریزی . و دادوستد .
 و خرید و فروش . بادلسوزی رسا . کوشش کرده . و از روی سفته .
 و دریافت . اماره درآمد و هزینه اش سر بمراسم . فزون .
 و بازمانده ندارد . و با اینکه خود سرکار شیرزادخان نیز . از آمیغ
 اماره در میان آگاهی دارند . نویم برانگیر . برخی از مردم
 ستیزان . در پی آزار اوست . از درستی منش . و استواری کنش .
 سرکار نامبرده بسی دوراست . که بجای او شود . تا کزیر بستم دست
 انداخته . مردم خردمند کار گذار را . که روزگاری . در پرستار
 و زواری او . بسر برده است . رنجانده . و از کار خود بیکار .
 و پریشان روزگار داشتن خواهد . در هر کنونه ژرف نکری .
 برفروکش بگفتار اندر آمده . تا کزیر است . و از سوی دست

(دینا)
 حکم و اعلام
 (برنهاد)
 قاعده

(سپندار)
 شمع
 (سفته)
 حواله
 (دریافت)
 قبض
 (سر بسر)
 مساوی

کیا مرزی باآروندوارز . استواران به روزگار . میرزا (سرور)
 پور (بهمن توش) نوشین روان (و میرزا تهم یوز) پورفرزانه هوشنگ .
 برگزیده گردیدند . که به همراهی برگزیدگان دوسوی در انجمن سری .
 آزار چند . باماره آنان از روی نوشته ها که در دستشان است . رسیدگی
 کرده . پیکره هوده آموده آرا . بامهر و دستینه همه آژیران انجمن باز
 آورد . که از روی بینش . هر نیر بر خاستن گفتگو از میان داده شود .
 هر آینه بزودی اینکار را انجام داده . خودداری رواندارد . بیش
 از این آفت بنکارش و سفارش نیست . ماه روز آبان ماه یزد کردی
 ۲۶ جادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(بلند پایه کرانمایه خواجه (خداینده) شهر بان (خررود)
 و (ابررود) را . رنج افزای کرد) چنانکه بالا جایگاه . نیک بختی
 دستگاه (سرفراز خان) کار گذار گروه (غورت بگلو) میگوید .
 از اسبهای بجزایله کرده آنکروه . که در چمن شهر یاری از روی
 دستوری دیوان می چیده اند . چند کس از سواران گروه (سپه کشان)
 نیم شبی بدانجا تاخته . چند سراز اسبان توانا و نامی را رانده برده اند .
 از آنرو که بشکاه نام برده . نخت زمینهای بر بالا جایگاه سپرده است .
 فرستادن ویژه کاشته برای باز یافت و رسانیدن ستورها . رواندیدیم .
 برسیدن نامه . اسبهارا همچنان درست . و بی کم و کاست .
 از کستانخان بجوانی . برزو یال آخته . باز گرفته . بشبانان
 گله سپرده . دریافت رسید بهر آنان . و آوار خداوندان ستور
 گرفته . برای نمودن بکار گذار . در میان سفرنگ چگونگی .
 بدید آمدن اینگونه کستانخی . و بی آب و آری از کردن فرازان .
 گروه ستوده (سپه کشان) را . که بدرستی و به نژادی آراسته .
 و بخیره ایزدی . از هر کسونه بدی پرکان نامردمی پیراسته اند .

(دستینه)
 امضا

(نخت زمینها)
 جزو اراضی
 (آوار)
 تصدیق

(به نژادی)
 اصالت
 (پرکان)
 جهالت

بفرستید. و نام یکان یکان کسان را که بدینگونه پستی همدستی نموده اند.
بدیوان بنکارید. تابه پیشگاه کردون پایگاه دیوان خسروی
باز گذار گشته. مرکب را دستوری خواسته آید. بیش از این
رنجست. کوش روز آذرماه یزدکردی ۱۲۵۲ و ۲۷ جمادی
الآخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(تقنود همراه بزرگی دستگاه میرزا (خداداد خان) دزدان
(دره رود) رانج فراست) از روی دهندا مردمی نهاد. که خسرو
کامکار یزدیار. ایران خداوند کار. بدستینه بر کزیده آراسته. و روانی
آرا. بفرمان بوش توان خواسته است. بخش آبیاری باغستان رز.
و درختان بارور. باید بشماره تسو. و از جو بهای برای آن
کشیده شده باشد. چنانکه شنیده می شود. برخی از بزه کاران دور
از مردی و مردمی. که سود خویش را در نابودی مردمان همسایه.
و همکنان همپایه میدانند. به پنهانی راهی بدزدیدن آب برده اند.
که از کج و ساروج نمی است. و باز مینهای سست و سراسیب آندره
دور مارم آرا زمین از دزد ربوده. بی سود می آشامد. و از روی
دیگر خداوندان باغ. بتف رسانه می سوزند. دزد کهنام مزد
بچار یک دزدیده نمیرسد. و هزار گونه زیان مردم راست رو.
و ارزانی میوه کشور. و نابودی خواسته کشتور. و تباهی سالیان
خسروی میرساند. هر چه زود است. باید راه اینگونه زیرابی زد
نراسته. از بدیهای بیکران آن رست. بخش مردم. چنانکه
در انجمن مه کدیور هر نیر یافته است. از شاهجو که با هزینه ورنج
فراوان بسامان گذارده است رسیده. از هر گونه دغلی و ناراستی
در پناه مانده. و بدکار نابکار را. چون کار نخستین است جستجو نکرده.

(تقنود)
نجدت
(روائی)
رواج
(شماره)
حساب
(تسو)
ساعت

(رمارم)
مقابل
(تف)
حرارت
(کهنام)
اسفل السافلین
(رسانه)
حمصرت
(مه کدیور)
امین الرعایا

و باز پرس نیاورده. باوا گذارند. که هرگاه بار دیگر از پی
اینگونه نابکاری برآید. درخور بدکاری. تابدینمایه پریان
بسر و جان کیفر خواهد یافت. کوش روز آبانماه یزدکردی ۱۲۵۲
۲۷ جمادی الآخره تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

تقنود بهروزی کار (خواجه اسفندیار) دزدان (شور بن)
رانکارش می یابد. چنانکه نیکو هنجار فرخنده کردار (رستم بیگ)
(ورارودی) در کازه دادخواهی. بزبان میراند. دختر (مهرچهر)
بانوام. دوشیره پردی فروزه (خواجه خجسته رام) نیکو
فرجام. پور (پاس ایزد) مینو آراما. از روی آیین سبی.
بکاین درخور آروند و سوی دست سوزده داشته. سپس خوانده
و نبشته شدن نیرنگ زناشوئی. از پی فراهم آوردن در بایست
سور بیوکی. بشارستان رفته. خوردنی و پوشیدنی. و دیگر
بایستی هارا گرفته و باز گشته. از پی گفتار در باره هر نیر.
شب مهمانی و کردک. نزد پدر زن میرود. بدشیر پیمان و پیوند
بدانگونه استواری. پاسخ زنهار خواری شنیده. رسیدگی
آمیغ کار را. نزد مردمان. در میانه در کار رفته در می یابد. که
همان دختر را. بیو الفجیدین. سرمایه از خداوند خواسته
بیکرانه که در دیه دیگر جادارد. دادن خواسته. و سرناسازی
بادامدراستین. و کردن کشیدن از فرمان و پیمان دین بهین پیش آورده
است. در کنونه راستی گفتار. پیمان شکنی تابدینمایه بیرون از هنجار
مردمی گذار. بسی شکفت است. بفراخور پیوند نامه گواهان
خنیده. که در دست دارد و می نماید. پردی نام برده زن آیینی.
وجفت مه کزینی او است. بی گفتگو. و تک و پو. بدرو گو باید
بوی و اگذار آید. هرگاه دوشیره را در میانه گفتاری بود. که

(باز پرس)
مسئولیت
(آوا)
اعلان

(پردی)
مخدره
(فروزه)
صفت

(آیین سبی)
مذهب مستقیم
(کاین)
مهر

(دست سوزده)
محظوبه
(بیوکی)

هروسی
(کردک)
حجابه

(الفجیدین)
اكتساب
(خنیده)

معروف
(نوله)
خطابه

(بند و پیوند)
عقد و نکاح

(دیرند)

مدت متمادی

(شیدا یزد)

نور الله

(دینا)

اعلام و حکم

(کستاخی)

جسارت

(بر نهاد)

قاعده

(بار کون)

منحوس

(وجر)

فتوی

(دستوری زیوار)

وزارت عدلیه

(نالش)

تظلم

(کناه)

جنحه

(برخی)

فدا

(فرخ)

مبارک

(جامه فروش)

بزاز

(کوی)

سکه وسیعه

۴۲

نوله بند و پیوندی آکهی . و همداستانی او از روی خواهش پدر
و آرزوی برادر . و خوشایان دیگر . نکاشته آمده باشد .
بر او سخنی نگوید . و کفر را کار داران . از پیش خود کار دیده .
که شمی بدین بزرگوار . بدختر جوان . در دیرند زنگانی در اینجهان .
روادیده اند . می برند . پیوند نامه نبشته را . باداماد دادخواه
کشته . بهمراهی بالاچاه . دلیری دستکاه (شیدا یزد) روانه
ساختم . انجمنی از کار داران با فرهنگ کرد آورده پیوند نگار و کواهان .
و پدر . و دختر را نیز . چنانکه در خور است . آژیر ستاویز
آورده . چگونگی را . رسیدگی کرده . از روی بر نهاد دینیای
زیوار پیرای بر نکاشته . بدینجا فرستید . پاداشن کستاخی و رزان .
باب وارز خداوندان هنوند . و باز یکوشان باآروند . بر نهاد
آیینی بر تر خداوند . داده شده . دیگر کسی . پیرامون اینگونه کارهای
باز کون نکرد . کوش روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۷
چهادی الاخره تازی سنه ۱۳۰۰

چهارم در . در دادخواهی و وجر از در بار

(و دستوری زیوار و ستاویز)

« فرشم نخستین . در نالشنامه که در کارهای کنایه »

— زدن و کشتن و مانند آنها نکارند . —

(برخی خاکپای کوه رسای فرخت شوم) کمتر ین سمیر کار

سترسیده . (بیژن) مسکر کرکاتی . خانه نشین در کوی

سنکج تهران مینو نشان . هفت پیش مردی از جامه فروشان .

در کوی دروازه شمیران . بر بنده ناتوان که پی کاری ازان

گذر میکنند . بر خورده . بی هیچ گونه آشنائی پیش کمر مرا

گرفته . فراخویش کشیده . مستی چند بر سرور ویم فرو گرفته

گفت . پنجاه دانه زرتلی باید بدهی . فریاد و فغان بر آورده .

۴۳

بنداشتن چیزی سو کنند و پیمان آوردم . نشنوده . بر اشل
و سختی فزودن گرفت . چند کس راهگذر رسیده . بر هاندن
من دست آخته از نیروی بازوی زورور سبت انداخته .
در گذشتند . در این دار و کبر . پسر هوشمند در رسید .
بیاری بچاره گرفتار . کر بیان مردم آزار ستکار گرفته . پس
کشیدن خواست . بی مهر دژ خیم چهر . دشمنی از کمر گاه تند
بر کشیده . بر نهی که فرزند مستمند در فشرده . روشنی دیدگانم
باوخی دردم ببرد . مراداغ دلسوز پسر . لرزان و ناتوان
کرده . از پای در آورد . و خونی ز بردست . خویشن از میانه
بدر برد . جانداران کوی . هیچ یک در این دیرمان . که
نزدیک بدو (تسو) بود . از جای بنجیده . دست بکاری زدند .
تار هکزاران کوی بر من مهر آورده لش جوان را . بایر دلگیر
از جهان سیر . در کنونه که پدیدار نبود از پیر و جوان . کدام
یک بیجانند . به پیشگاه دزدان رسانیده سفرنگ چگونگی را باز نمودند .
پیشرو جاندار و پاسبانان را بنخواست . سر پاسبان کوی .
فرا کوش وی سخنی چند بگفت . کیا بگرفت دو کس از یاوران
بریشان روز کا . و بستودان سپردن کشته فرمان داده .
مرا گفتند چند روز دیگر بیا . ناچار بخانه باز گشته . سوک
پسر بر پا داشته . بدلداری مادر و خواهر جوانمرد . که بسی
سخت و دشوار تراز مرگ اوست . پرداختم . امروز بدیوان
رفته . در میانه رده دادخواهان جای گرفتم . که بهنگام .
انجام نوید را پیرسان شوم . دیده داور چون بر ستمیده افتاد .
بزدن و راندنم فرمانداد . و بهانه چنان گرفت . که پسر را من خود
کشته . چفته بر دیگری انداخته و همراهان را . که هنوزم
شناخته نیستند . کواه ساخته آورده ام . تا همین پایه که بر اندنم

(نیرو)

قوت

(جاندار)

مستحفظ مسلح

(لش)

میت مجروح

(کیا)

حاکم

(ستودان)

قبر

(سوک)

ماتم

(چفته)

افترا

(کواه ساحه)

شاهد زور

(نزدیکی یزدان)
قربه الى الله

همداستان گردیده بزندانم نبردند . خوشدل شده . بیرون
درآمده و ارسی کردم . از آن دو کس زندانی نیز چیرنی ستده .
رها نموده اند از گرفتاری و زیان آنان . که نویم از پی نزدیکی
یزدان . بر بچه‌اره سرگردان یآوری نمودند . بیش از مرگ
فرزنداند و هناک کشته . روی داد جوئی و داوری . بیارگاه
خسروی آورده . سزای خونی و رواداشتن اینهمه ز بونی
و بیداد کیارا . که برای نکهتانی آسایش بر ستمیدگان . برگزیده
آمده . خواهانم تابکانه سایه نیک بختی پیرایه یزدان نیکی رسان .
داداین ستمکش . و دو کس فریادرس . که بچای نیکی
به بندکان خدا از برگزیده کان بارگاه . بدی و سختی یافتند .
خواسته آید . ساله ارد بهشت روز آبانگاه یزد کردی ۱۳۵۲ .

دهم جادی الاوی ۱۳۰۰

همچنان

(برگذار پیشگاه داوری دستگاه دستوری ز یوار هوده کردار .
میدارد) کمین بنده ستمیده (یزدان بنده) پور (هوشورز)
کهرودی . بلنج هشت سده تومان زرروا . از روی فرمود
و خشور فرمود . درست بی کاست و فزود . از خواجه جهانسوز
پور (تمپیل) مینو نشین . وام خواهم . در سرنوید . از پی
در یافت بدرخانه ایشان رفته . بدانگونه که از در دانش و فرهنگ
است . باز توختن . پولرا در خواست نمودم . بیاره پوزشهای
خرد پذیر . از نباریدن باران . و نبالیدن کشت زاران .
و رسیدن راستاد . و خوشیدن خنجهای خداداد . بهانه آورده
بکواهی برخی از ستوده کاران کو . و دستیاری مردم مهرجو .
ترده نو کرده . بسود خدا فرمود . سه ماهه پیمان داد . که
در سرنوید بی گفت و شنید . پولرا واکذارده . بهیج گونه

برگذار
تقدیم
(و خشور فرمود)
شرعی
(درست)
صحیح
(نوید)
وعده
(توختن)
ادا
(خرد پذیر)
معقول
(ترده)
سند

(خواسته)
مال

(پلسه)
اتهام
(روائی)
جواز
(رهبر)
دلیل

بوزش بر نخیرد . بهمان نشان بر سر پیمان رفته . خواسته
خویشتن خواستم . هفته دیگر بدانجا رفته خواست پذیرقم .
روز گذشته . بدرخانه اش آثر برگشته . در بکوتم . خود
و بندکان درم خریده اش . باچو بهای آخته . بر من ناتوان
تاخته . بی گفت و پرسش . سر و دست مرا درهم شکسته .
در برویم بسته . بخانه اندر شدند . همسایگان از زد و خورد آگاه
گشته . بر من کرد آمده . خداوند خانه را بیرون خواسته
از شوه کیرودار . و بایستی بودن ستم و آزار پرسیدند . خدا نا
ترس بی آرم . سر زده بمشک ویش درشدن . ستمیده را پلسه
افکنده . از آنرو روائی زدن و شکستن رهبر آورد . با اینکه
هرگز چنین کاری از کمترین سرزده است . و با میغ رسانیدن
فروکش خویش . باکواهان راستی نشان . در رسائی توانش
هستم . در پیکره پدیدار شدن آنگونه کردار نیز . نامبرده
کرامی . بی سنک و چوب یارای بر آوردن من . و بچسان دار
سپردن را . داشت . که سپس چگونگی را . در کازه مردمی
آغازه داوری خسروی . بکفتار آورده . کیفر بچه‌اره کج
هنجار را بخواهد . اینگونه خود سرانه دندان و دنده و دست
و پهلوی مرا . در چنین روزی . که بخواست یزدان دو پرتو
سایه ز یوار پیرایه با فروتوان او . همه مردم ایران . در تناس
و آسودگی فرو رفته . و کسی را با کسی جز از پی همدی و خوشی
کاری نیست . شکسته . و نام و هنوند مرا . ببویه خوردن زر
بمیان گیری مردم بسیار و در خواست و لایه بی شمار گرفته .
در میانه سران و همسران برده و جانمرا . که یکتا بخشش جهان
ارزش یزدان نیکی رسان است . بنا بودی و دمار بر نهاده است .
زروای . و بهای شکست اندامی . و هزینه پزشکی . و خسته

(تناس)
ترفیه
(بویه)
طبع
(پزشک)
طبییب

بند • دست مزد شکسته بند را • از کنه کار ستمکار باز گرفته •
بستم دیده رسانیده • و سزای آنرا • چونانکه راه یزدانی •
و بر نهاد • و بر بسته و خواره زیوار باره دیوانی است •
در دهند • سروش روز آذرماه یزدکردی ۱۲۵۲ دویم زجب
مازی ۱۳۰۰

فرشیم دویم در جستن وام و هووده های مزد وری
(و بها و مانند آنها کارهای داد و ستدی)

همچنان

(داد خواست کمین بنده سمیر کار کر بلائی شیرویه موتاب)
به پیشگاه بهروزی آرامگاه برگزیده دادار • برانگیخته شهریار •
آنکه : بلنج هزار و شش صد تومان زر رسا خزانه روا • از روی
فرمود - آیین فرمود • از (فریز) بوی فروش • که از من
پیشادست وام بی سود • بدمان کش ششماه از روزمه اورمزد
روز اردی بهشت ماه ساله ۱۲۵۱ گرفته • وام خواهم •
و تا کنون که چند است از نوید نوشته گذشته است • بسر هم
بندی • و تن زنی • امر روز و فردا گذرانیده کار سازی نمی نماید •
در فرگاه داوری پایگاه پدیدار است • که رشته کارماز بردستان •
رفت و آمد دانکانه و واستدن داده • باز بسته است و بس •
هرگاه اندکی سستی • در چرخه پرهون داد و ستد • پدیدار آید
بر هم بستگی کار گذاران یکباره کسسته • و گردونه رفتار با همکنان
از بن شکسته • بده سالیان دیوان • و در بایست کودکان • که
بر من و فرمانداران نکاشته یزدانی • و باز گذاشته سایه مهر پیرایه
اوست • اندر ماند • فرمان دهند • که استواری • از در بار
آن بولرا • شکاله • و رسا • بی کم و کاست • دریافت کرده •
بداد خواه رساند • که از روی آسودگی بکار خود • و سمیر

(کنه کار)

جانی

(بر نهاد)

قاعده

(بر بسته)

قانون

(خواره)

رسم

(بوی فروش)

هزار

(دانکانه)

متاع

(استوار)

معمد

(شکاله)

تمام

شاهنشاه دین و دانش پناه • و تندرستی خواهی نگاشته مهر انباشته
سپهر فرگاه او بکرایم • خرداد روز آبانماه یزدکردی ۱۲۵۲
۱۶ جمادی الاول سنه ۱۳۰۰

همچنان

درخواست • کمین بنده درگاه (بهزاد) یاور مرندی •
از پیشگاه داوری دستگاه نیمسار بختیار بزرگی هنجار • دستوری
زیوار دولت پایدار آنکه • در آوند چهارده سال پرستاری در بار
کشی بر کار • از بیستگانی و جامکی خویش • و نازگلووتن •
برای نیمی دست بر نکشتن • نزد فرزند وزن • بریده بخداوند
فروزه دینداری و خداشناسی آوازه • برگزیده رهروان مه که
و آستان بوسان پیامبر تازی (که درود یزدان بر جان و روان وی و پیره
پیوسته و یازده فرزندان جانشین او باد) حاجی خداداد سود آور •
که در تیم آب بخشان • دستگاه داد و ستد دارد • سپرده دریافت
بنکارش خود او گرفته ام • که افزاز خرده خرده گرد آمده •
یکمزار و یک سدوسی چهار تومان و پنج هزار و هفت صد و هفتاد پنج
همرس می شود • چند روز پیش • که پروانه آزادی • و باز دید
خانه و باز ماندگان • از دیوان پیروزی نشان جهان پهلوانی •
در ایوان اسیر بس ورزش کردن فرازان • بر خوانده آمد • بادی
از خوشی و شادمانی شبان • باز یافت سپرده شتاقم • که از خوردنی
و پوشیدنی دستموزه را • برای کودکان و خویشان • چیرنی
گرفته • ره سپار کردم • یکبار از درارندان در آمده • نزدیک بان
شد خود بنده راهم که از کودکی • در یک کو و دبستان • همبازی
و هم زبان بزرگ شده ایم • نشناسد • با خرد خیره • و دیو بر مغز
چیره • بناسناسی نگاشته خویش در انجمن سودا کران زبان
راند • امیدوارم داد ناتوان سرگردان • پس از اینهمه سالان

(مه که)

مکه

(پیره پیوسته)

خلیفه بلا فصل

(افراز)

جمع

(همرس)

دینار

(پروانه)

اجازه

(شبیلان)

مرتعش

(دستموزه)

هدیه

(ارندان)

انکار

دراز . دردوری از فرزندان . بسر برده از راه مانده را . بدر یافت
ورسائیدن پول نامبرده . با سود گذشته آن . و هزینه بازماندن از راه
فرمان رفته . و سزای درخور اینگونه آزار را . بگونه که بر بسته هوده
پیوسته می نماید . در گذارند . سرش روز . آذرماه یزد کردی
۱۲۵۲ . دوم شهر رجب تازی ۱۳۰۰

همچنان

ایفقت کمینه سمیر کو (شیرزاد) پور (رادخو) آن است :
که دوازده سال شکاله است . از روی هماسی نامه بمهر دیوانخانه
زیوار پیمانه رسیده . با استوار بهروز کار . خواجه (خرم دل)
کاشانی . پیوندانازی . و کارسازی بسته . در تهران و شیراز
ویزد و اسلامبول . و لندن . خانه دادوستد خواسته جامه از ساده
و نکارین کشوده . بگونه که در پیمان نامه هر نیز یافته است . در سر
هر سه سالی باید اماره کار دیده شده . و انکاره یکان یکان خانها .
بنوی باز دید کشته . درآمد و هزینه . سودوزیان .
چونانکه در خور مردان راستی هنجار است . روشن و آشکارا گردیده .
از آنرو بکار آینده آغاز شود . در سه ساله فرجام . هر چه کوشش
نمودم . که باماره گذشته و ارسی غایم . سودی نبخشیده .
بسرهمبندی امروز و فردا . و هفته و ماه . و بهانه های نارسیدن پیک
خشکی . و کولاک و توفان و برهم خوردگی دریا گردانده . پاسخی
که بهره بود آسوده کی از زیان و سود شود . از وی بدست نیامد .
بناچار از روی بر بسته و بر نهاد داد نهاد . باز کرفتی که یک نیرنگ
با وار دیوانخانه رسیده آن . آن در دست است . بکاره نگاهداری هوده
خویش برآمدم . و تا کنون که یک سال دیگر . از نوید فرجام
هماسی میکند . نیمه اماره همگانی که در زیر دست او است .
بدست نیامده . پدیدار نیست که از سودوزیان چه در میان است .

(بر بسته)
قانون

(هماسی)
شرکت
(خواسته جامه)
مال بازی
(اماره)
محاسبه
(انکاره)
دفتر حساب
(فرجام)
آخر
(باز کرفت)
پروتست
(نیرنگ)
نسخه
(هوده)
حق

از برای راههای دور فرنکستان . هزار گونه پوزش بی ارزش
می تراشد . و هر که سخنی می سراید . روز گذشته در میانه گفتگو
برزبان راند . که از باتوم بارهای جامه را براه آهن داده . بار گردونه
داشته اند . تفانگیر از راه فاتولیده . خواسته یکسره از هم
باشیده و نابود گردیده است . از این گفتار ناهنجار از خرد دور .
یکسره هوشم از سر بر مید . دیگر هیچ گونه ستواری از برای وی .
در نزد کمین بنده نماید . چه خواسته جامه . بنده و پشمینه
بنیکی بار بندی شده . شیشه و جام نیست که از افتادن شکسته
و خورد کشته . بیکار و نابود آید . از اینگونه سخنها
تراشیدن . و از پرداختن اماره تن زدن . پدیدار است . که
شیدا هرمن بروی تافته . در پی خوردن سود و سرمایه کمین
بنده است . که در دیرنده سال اندک اندک با ستین کرده است .
از فرگاه زیوار پناه . فرمان رود . که از روی بر نهاد داد
بنیاد . دو کس اماره دان . از سودا کران بانام و نشان .
از سوی خود برگزیده . نوشته داور پذیری . نکاشته آمده .
بابرگزیدگان . از سوی من . بکار اماره . چنانکه از در سودا
گری است . و ارسی شده از روی انکاره های رفت و آمد و خرید
فروش . چک و سفته . و دریا قهای بمهر هماسی . و دستینه
سرکاران خانه های نامبرده . که در هماسی نامه کشوده شده است .
فزون و باز مانده را . و انماید . سرش و روز آذرماه یزد کردی
۱۲۵۲ و ۳ رجب سنه ۱۳۰۰

همچنان

ایفقت کمین بنده سمیر کو . از پیشگاه . بهروزی دستگاه .
دستور داد آ زور دست زیوار شت شهر یار سپهر یار . آنکه .
نزدیک یک سال پیش . بامدادی . مردی ریش سپید آذرنگ .

(باتوم)
اسم جا است

(تفانگیر)

لوگو مو تیف

(فاتولیدن)

از راه بدر شدن

(شیدا هرمن)

وساوس شیطانی

(اماره دان)

محاسب

(داور پذیری)

کو مپرومیس

(فزونی)

اضافه

(باز مانده)

باقی

(آذرنگ)

نورانی

که روشنی از چهره اش همی تافت . دیدم . دستواره کوبان .
 بمزکت همی شتافت . دیدارش مرا ر بوده . از پیش روانه
 شده . بمزکت سر کوجه اندر آمدم . کفش و دستواره .
 بکفشدار رها کرده . نخت رده نخستین سوی دست راست
 پیشماز . که کشوده و باز بود . تشلیخ کسترده . بنمازیستاد .
 که بین بنده نیز درگاه که بدست آمد . بکزاردن کرور مهین
 داور پرداختم . بفرجام نماز . و اندر زسخن پرداز . هر کسی
 بی کار خود رفت . او هنوز در نماز و نیاز . بگونه اندر بود .
 که بهیچ سوئی نگرست . و از در هر روزه . چیرنی راره همی
 گفت و میگریست . تازدیک ایوار . ازویش باری .
 بکاری پرداخت . مرا مهر دل بروی بچسبید . خود نیز کرسنه
 شده بودم . ببازار برآمده . نان و دوغ و سکارو و تره و پنیر
 گرفته بازگشته . نزدیک مرد خدا پرست . نیایش دوست برده .
 درخواست همراهی کردم . پچشم و ابرو دندشی . در ناروائی
 جستنه دختسته بجای آورده . باز کرم کار خود کردید . مرا
 سرکرمی او با کاردار بیرون از اندیشه و گفتار . چنان از هوش
 برآورد . که کرسنکی و خورش از یادم بهرد . هنگامی بر خویش
 آمدم . که روز گذشته و سکارو سردگشته و شب را اندر رسیده یافتم .
 پیر بهشتی دیدار . سبک از جای برجسته . آبدست تازه کرده بنماز
 شام از پی پیشوا بایستاد . بنده نیز نان و ترانه بمزکت پیرا باز گذاشته .
 نخت رده نماز گشتم . پس از کزاردن شام و خفتن و گذشتن انجمن .
 فرایش پیر ستوده و بر رفته . بلا به وزاری . اورا بنخانه بردن
 خواستم . پس از کوشش بسیار . درخواستم را پذیرفته . همراه
 روانه شدیم . در راه از گفتارش دریافت شد . که سی سال است .
 روزها را روزه و شبها را بزنده داشتن بسر برده است . برای ناهاری

(دستواره)
 عصا
 (مزکت)
 مسجد
 (تشلیخ)
 سجاده
 (کرور)
 واجب
 (مهین داور)
 احکام الحاکمین
 (اندرز)
 نصیحت
 (سخن پرداز)
 واعظ
 (هر روزه)
 ورد
 (راره) (ایوار)
 سرانی عصر
 (ویش) (سکارو)
 تقدیس کباب
 (دندش)
 اشارت
 (ترانه)
 ادا
 (مزکت پیرا)
 خادم مسجد
 (ویر)
 خاطر
 (ناهاری)
 افطار

او . از چرب و شیرینی . آنچه کوارا و کرامی تر بود خریده .
 بنخانه درآمدیم . میر آورده . خوان بر نهادم . بنام خدای
 روزی رسان . چنانکه از میر بانان سزد . بکشایش خورش آغازیدن
 کرایدم . پیش نیامده . دست دراز نمود . شوه راجو بان شدم
 کرین شده گفتا : کرامی فرزند من . من جز بنان و سرکه روزه
 کرد کار نشکنم . و آنرا نیز از راهی که یزدان بهمدان . بر من
 روزی کرده . نخرم و نخورم . و تا این تسو . سه روز است .
 که روزه بروزه برده . چیرنی نخورده ام . چه رازداری . که
 سخن براو گفته . سوزیان خویش بکشایم . نیافته ام و در این
 شارستان پیواره و از خانه و آشنا آواره ام . همانا . ترا یزدان
 مهر بان . نویم نگاه داشتن جان من فرستاده است . که تکه نانی .
 برای من بخرد و بخورم . از ایندم تورا بفرگفت یزدان . که از روی
 مروا بر من هویدا ساخت . بفرزندی کرستم . بدانکه : خدای
 رازدان . بر من اکسیر زری داده است . سی سال پیش . که
 روز کار جوانی بود . اندکی ساخته بژیوه که بمزد رنجبری خریده
 بودم زده زر کرده ام . هرگاه استواری بدست افتاد . پارچه
 از آنرا . بفروش رسانیده . بهای آن سرکه و نان خریده خورش
 تن می نمایم . اینک این رنج باشماست . این بگفت و پارچه زری
 خفچه . از بیرو بدر کرده داد . ببه کزین برده بهای تلی سره
 فروخته . اندکی سرکه و نان خریده آورده با بازمانده پول . نزد
 پارسای هیرسا بنهادم . پولها را شمرده به بیرو گذارد . و اندکی
 نمک خواسته گفت . چون این رستی هنوز در ایران ز ربار آلودگی .
 بده و سالیان نرفته . در هر جا بدست آید . از آن یزدانست . خورد
 نشرا روا میدارم . و بستدن از دست تو . هده میهمانی میگزارم .
 دستشرا از روی سپاسه بوسیده . فرگاهش را بهره بود نزدیکی و خوش

(کوارا)
 لذت
 (بهدان)
 علم
 (سوزیان)
 مافی الضمیر
 (پیواره)
 غریب
 (مروا)
 استخاره . تفال
 (ژیه)
 زیق
 (رنجبر)
 عمله
 (خفچه)
 سبیکه
 (بیرو)
 کیسه
 (به کزین)
 نقاد
 (سره)
 تمام عیار
 (سپاسه)
 شکر
 (نزدیکی)
 تقرب

(فرهمندي)

شرف

(سفرنگ)

شرح

آمد یزدان شمرده . بفرهمندي در يك خوان . نان خوردن باوي .
خود وزن و فرزندان را . فرخجسته و شادان ساختم . پس از خوردن
خورش . بزم را از يكانكان پرداخته . بگفتگوشستم . سپس
سفرنگي دورود را . از نا هنجاري كردش روزگار . و سپري بودن .
هرچه كه در اين بر كار است . از زديك شدن هنگام گذشتن خويش .
از اين بنگاه آلودگي . و مرا شايسته سپردن بخشش يزداني دانستن .
سخن كشيده . گفت : چند روزي كه زندگاني بچاست . در هين
خانه بسر برده . چگونگي كار را بر شما نموده . مي آموزم .
و داروي چند نامبرده . فرمان بخريدن و آژير آوردن داد . بامداد
ببازار رفته . تابدان و دم و داروها خريده باز آوردم . بسوختن
و كوفتن و آغاريدن و سائيدن پرداختيم . بفردي آن چير ديكر بياسته
آمد . خريده شد . روز سپس آن چيرهاي ديكر . تا آنكه اندك
كار بداروهای کران بها و بي نام و جا كشيد . رفته بچشم خود او
چندين بار . چهل و پنجاه و سد تومان گرفته . نويم پاس پرستاري
بنده . و دلسوزي بر زن و فرزند . رنج پذيرفته رفته آورد . بنده
وزن و فرزندان . بگوفتن و سائيدن از دست و پا افتاده . در خانه
و سكونير چيرني از زر و كالا . بر جا نموده بنان شب آيفت بهر سبيد .
بنويم در يافت بپاركي خانان سوخته . نا كهان بهانه اينكه .
چند ماه است مرا از ستايش و نيائش باز داشته . بكار و داشتيد .
اينك كه كار زديك بانجام بود . زن دشتان بشيشه دست برده .
كار را تباه ساخت . شيشه را شكسته از خانه بدر آمد . پيش را
كرقم بخانه خواجه (برخوردار) پور (سروش بخش) اندر شد .
كسي را در آنجا كاشتم . كه بيرون نرود . چنانكه دانسته مي شود .
اروند زرهاي كين بنده را بدانجا سپرده است . و آسمه بارسائي
و نيابشكري . ستايش پروري . همه از براي بردن خواسته كين

(تابدان)

كوره

(دارو)

دوا

(بياسته)

ضرور

(سكو)

دكان

(دشتان)

حايض

(اروند)

عين

بنده بوده است . چه كم كم . كم نماز و روزه گفته . بخوردن
خورشهاي چرب و شيرين پرداخت . و همرا بگردن مروا
از بارگاه يزداني انداخت كه . امروز دستوري شيدو باغلا رسیده .
و امشب جوجه و باد بجان و غوره روا كرديده است . از بو وقف
داروها . پس روزنم ناخوش بستري شده اند . خودم نير .
با اين كنونه بي تاب و توشي هستم كه مي بينيد : نويم خوشنودي باري .
بفر ياد اين بدبخت در مانده برسيد . كه زر سره خود را بپاد داده
و كالاي خانه و دستگاه را . بنيم بها فروخته . در باخته ام .
واينك همه يكسره در بيروي آن بيروي از خره يزداني بدور .
برهم نهاده است . زرخويش و سزاي خدا نا انديش را كه
(زراندوز) نام است . از زيوار ستمديدكان نكهدار . بدين اينفت
نامه خواهانم كه همه مرد مرا . از فسوس و دستان او . پاس
گرفته بپاداشنش . بندگان يزدان . و سورتار جهان بان را پرماس
بخشند . بهر امروز آذر ماه يزدكردی ۱۲۵۲ چهارم رجب ۱۳۰۰

همچنان

ايفت بندگان كمين بنده درگاه (خدا بخش) كاردار . آنكه
در برابر جان فشانيهاي چندين ساله كمينه پرستار . در جرمنه هاي
دور و دراز . دوري از خانه وجفت و همدمي سوز و ساز . چند نه
خروار كنندم . و بلنج پنجاه تومان زر شكاله . بنام روزي و بيستگانه .
از ديوان بافر و توان فرمان رفته . بساليان كركان سفته فرموده اند .
همه ساله بي درد سر بر و ابستگان بنده . از روي در يافت پسر م
ميرسيد . سه سالست . سر كار فرهت يار . (هوشنگ خان)
دز آشوبي بشهر باني آنجا نشسته است . بنده زاده را كه از راه دور .
هر ساله بوام . ساز راه و بار كش فراهم آورده ميرود . آزرده
با دست تهي بر ميگرداند . چنانكه نوشته است در اين ديرگاه . آنچه

(سورستار)

رمایا

(پرماس)

نجات

(جرمنه)

سفر

(چند)

مقدار

(شكاله)

تمام

(ساليان)

مالیات

(وابستگان)

متعلقين

(در يافت)

قبض

(باركش)

مطيه

درخانه بوده است . فروخته خورده و بهزینه رفت و آمد . از بی درخواست پول و کنندم داده اند . از آکهی این کنسونه باز کونه بازماندگان درخانه . چنان پریشان هستم که هیچ کونه کار خود را باز نمیدانم . چاره در رسیدن این برخه روز واره . و بیستگانی که برابر جان فشانی پرستار است فرموده . و دستوری چند روزه دهند . رفته سرکشی خانه نموده بزودی بر سر کار باز آیم . در هر کنونه فرمان خداوند را است . خرداد روز آبگاه یزد کردی ۱۲۵۲ ۱۴ جادی الاول ۳۰۰

همچنان

ایفت چاکر بجان پرستار . بفرگاه دستوری زیوار خجسته کی کار . آنکه . بدست آویز ترده باوار دیوانخانه رسیده . بلنج چهار صد تومان زر سره . از خواجه (اورمزد داد) بدرستی ورستکاری خنیده . وام خواهم . و پاره از مسینه و پوشینه شال و خفتان ابریشمین . چنانکه در سیاهه که به دونیرنگ نکاشته . بدستینه یکدیگر در دست داریم . بکروکان بر من سپرده . اینک سالی است . نویدش بفرجام آمده . هر روزه پوزشی می آورد . وام خود نمی گزارد . هر چند خواهش میکنم . که استواری از برای فروش کارد . یا خود در بازار فزایش آفراید . بمرهم بندی افکنده . امروز و فردا گفته . نه پول را می رساند . نه کروکان را بفروش میگذارد . یا پروز پول بنده را . با سود بر نهاد نمود آن . کار سازی کرده . کروکان خود را بگیرد . یا اینکه کار گزاران زیوارخانه . چیرهارا فروخته . هوده مرا گزارده . بازمانده را برایشان سپارند . را امروز آذرماه یزد کردی : هفتم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(برخه)
جزئی
(روز واره)
جیره

(ترده)
سند
(آوار)
تصدیق
(خنیده)
معروف
(کروکان)
رهن
(فزایش)
مزایده
(پروز)
اصل

همچنان

(ایفت می شود) آنکه از روی نوشته ورسنگ که در دست است . شش ماه شکاله . بدرو پنجره ساختن . درخانه سرکار بهروز کار خواجه (کرسیوز) در کار بوده . بلنج هفتاد و پنج تومان دستمزد میخواهم . تا کنون یکماه می شود . که هر روزه پی دریافت بلنج نامبرده میروم . بفردا افکنده . بزبان چرب و شیرین . روانه ام میدارد . از کار و زندگانی خود باز مانده ام . بهر کونه که درخور دانند . هوده این بیچاره بر کشته روز کار را . باز ستده برسانند . را امروز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ هفتم شهر رجب تازی سنه ۱۳۰۰

همچنان

(ایفت کمتر بنده (فرود) پور (خارکن) شهر یاری . از پیشگاه زیوار دستگاه آن است که : از سالمه اورمزد درور اسپندارمزد ماه . هزار و دو یست و چهل نه . بنام پرستاری و زاوری . بخانه سرکار نیک بختی یار (پرویز خان) اندر آمده . تا امروز که سه سال و اندی است . چیرنی بر بنده جز خورش و پوشش . که آن نیز کهنه جامه خودشان بوده است نداده اند . از روی نامه مزدوری . بمهر ورسنگان . و دستینه ایشان در دست است . بهر نیز سالی دوازده تومان . سی و شش تومان زرروا . بر این بنده توختنی است . درجهان نان و نمک خواری . چهره شدن با ایشان راه . تا نا وراست خوش ندارم . چه ایشان نیز . در میان من است و خدا . کسی نیستند که بخواهند . هوده چون منی را رسانند . از رسیدن بیستگانی دیوان در تنگنا هستند . کونه شود که اندک اندک . پول نامبرده بر بنده برسد . که بروزی روزانه کودکان بر خورده . آسودگی پدید آید . تا کاری از برای خود بجویم . و تکه نانی بدست آورده . بسمیر خداوند کاران پوزش

(ورسنگ)

معبر
(باز ستدن)
استرداد

(ورسنگان)

معبرین
(هر نیز)
قرار

(چهره شدن)
مواجهه

(ناور)
ممکن

(میان من و خدا)
بینی و بین الله

پذیر کوشم . رامروز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ هفتم رجب تازی ۱۳۰۰
 بزنان بزرگان

مازندستان پناه پردکی دستگاه . ستوده دخت بافر هخت شهریار
 دادگر . و فرهیده جفت نیکو بخت برآزنده دست سری . ترازنده
 آیین سروری . میرزا (برخوردار) فرخ هنجار را کستای می رود .
 روشنی دید کاتم (داد بخش) در کنار دهکده دهدشت . چند هشت جو .
 از همه شش دانگ کشت گاه (چیده) نام . خداوند آب و زمین است .
 برنج بسیار . رنج بر و کشاورز یزد گرفته و از راه دور بدانجا برده .
 بمایه که روزی کودکان خانه را . بسنده شود . جو و کندم
 و کشت تابستانی . کاشته است . (تابشور) نام دهخدا .
 چند کس با خود گرفته . بر آن کشت اسب و استر انده . و کاریز را .
 بسنگ و خاک انباشته است . پدر بر پدر . برز یردستان . رستی
 ریز و مهرور بوده اید . در فرگاه داوری دستگاه . پدیدار است .
 که این جنبش کاشته درگاه والا . بدشیر آرزوی خدا . و دلخواه
 بار یافتگان درگاه جهان پناه میباشد . درخواست فرمان رفتن . به
 لایروب کاریز و داساد شکست و ریز می رود . که زیان پدید آورده را .
 تاوان داده . و کاریز را بکنونه نخست . باز آورند . و کوشمالی
 درست . بتابشور دهند . که دیگر با مردم نسبت نرند . و بزبان
 کسی نیاورند . پیش ازین کستای می رود . رامروز آبانماه یزد
 کردی ۱۲۵۲ هفتم بجادی الاولی ۱۳۰۰

فرشیم سیم . در وجر خواهی و وجر
 چه میفرمایند . دانشمندان کزین . و آموز کاران راه دین :
 دراینکه گزاردن نماز آدینه و جشنها . جریده رواست . یا آنکه
 ناگزیر با گروه باید بود . بنکارش پاسخ . کترین بنده را سپاسه دار

(مازندستان)
 عصمت
 (پردکی)
 خدارت
 (روشنی دیده)
 نورعین
 (کشتگاه)
 مزرعه
 (روزی)
 رزق
 (دهخدا)
 ضابط
 (داساد)
 تلافی
 (و جگر خواهی)
 استغنی
 (و جگر)
 فتوی
 (جشن)
 هید
 (جریده)
 منفرد
 (گروه)
 جاعت
 (ناگزیر)
 لابد

فرموده پاداش از خدا و نزدیکانش جویند . بهرامروز آذرماه یزد کردی ۵۲
 (پاسخ)

نماز آدینه . در شسپ پیشوای آمیخی . چنانکه هویدا است .
 بگونه توانش برکزیدن میانه آن و نماز پیشین . از روی کرور
 بودن یکی ازدو . باید خوانده شود : کسیکه آنرا خواند .
 نماز پیشین . بروی . از روی ژرف نگری کرور آید . کسیکه
 بنماز نیروز بسنده نماید رواست : در هر دو گونه . نماز
 آدینه . گزارده نشود . مگر در رسته برسان . بن نماز جشنها
 در نزد من . چنان است : گروه دوم نماز برده . نوله
 خوانده آید . هرگاه پیش ایست . دارای بایستینها همه
 باشد . بهتر آنست کشاک کرور کند : اگر با هتک و بژه نزدیکی
 کرد کار بود بسنده است . چه بدرستی موکده آهنگ نزدیکی
 بیزدان . در همه کارهای کروری و بهکاری پسندیده است .
 در هرگونه بهدان جز یکتا یزدان نیست . بهرامروز آذرماه
 یزد کردی ۱۲۵۲ پنجم شهر رجب المرجب سنه ۱۳۰۰
 دکر

چه میفرمایند . رهبران راه یزدانی . دراینکه : مردی مرده .
 دو پسر وزنی آبستن ازوی با زمانده است . زن کودک نوزار را
 بدریا اندر انداخت . زنده بودن او پانسته نیست . هرگاه
 زندگیش دانسته شده . نریا ماده بودنش پدیدار نکردد .
 فر گفت در مرده ریک او چیست .

(و جگر)
 هرگاه زنده بودنش پانسته نباشد . مرده شمرده می شود .
 و بمرده مرده ریک نرسد . و اگر زنده کیش دانسته شده .
 ماده و ز بودنش آشوغ بود بخش شود . بسه چاریک رسد .

(شسپ)
 غیبت
 (پیشوای آمیخی)
 امام علیه السلام
 (توانش) (کرور)
 اختیار واجب
 (ژرف) (بسند)
 احتیاط کفایت
 (رسته) (نوله)
 صف خطبه
 (بایستینها)
 شرایط . لوازم
 (برسان)
 جاعت
 (کشاک)
 نیت
 (موکده)
 مطلق
 (بهکاری)
 مستحب
 (پانسته)
 معلوم . محقق
 (فر گفت)
 امر
 (مرده ریک)
 ارث
 (و جگر) (آشوغ)
 فتوی مجهول

باینکه : نیمه رسدتر و نیمه از آن ماده برای او گرفته شود .

و گفته شده است بر آورده می شود . کارهوده او به پشک و بیی در آن نیست . و همه اینها مایع کواست .

همچنان

چه میفرمایند دانشمندان راه یزدان یگانه . و پروان دوازده پیشوایان آزادی رسان . که آفرین جهان آفرین . بر جان پاکشان باد : در کیود هست و بود آفرینش جهان . ونوه و باستان بودن آن . چه گروهی بر آنند که : این کیهان سرگردان . باتوان ونوان بوده . و خواهد بود . چه هیچ خردمند هوشیاری . مرشد . و کردش . و نهاد آنرا . یاد گرفتن و دادن نتوانسته . و نخستین روز . پدیداری و هنگام انجام . و پایان سپاری آنرا . و نمودن نیارسته است . بر هرهای خردی و آزمونی . با اینگونه سنگینی مردم درخو گرفتن بچیرهای در بایست . و وا گذاشتن بستگیهای ناشایست . که می بینیم : هنوز بر کزیده و نژادگان تازی . در انجیدن رو . و نوبل و کان فرنک . بچرب ساختن مو . و برخی از مردمان خاوران سوی ایران . ب سرمه کشیدن چشم و ابرو . و کوته داشتن پوشش پردکیان تا بزانو . پرداخته . بادانستن بدغمائی آن . نمی توانند گذشت . تا چه مایه روزگار می باید . تا از کندم نان پختن آموزند . و از پنبه و پشم . و کلاه و پیراهن دوزند . چه اینگونه آفرینش . از هر چه آفریده بهوش . و توش تراست جوجه چهار روزه . راه زندگانی . و خوردن . و زیستن خویشرا دانسته . از دشمن خود می پرهیزد . و بر زیر پر مادر . در میانه چندین مرغ میگزیزد . کودک دوساله . مار جان گزارا . بامادر مهر افرا . جدائی نشناخته و آتش

(مایکاو)

مروی

(کیود)

ماده

(رهبرهای خردی)

دلایل عقلیه

(آزمون)

تجربه

(در بایست)

ضروری

(نژاده)

نجباء

فروزان . از دانه انار و زهر زندگی فرسای . از نوشداروی

خرمی آرای بازنداند . اینگونه جانور . در زندگانی ده هزار سال . بگفتار باسیم آدرخشی دور کو . و راه آهن سبکرو نتوانند رسید . هر آینه روزگار جهان بی پایان . و باستان است . که در کردش تنائی و اندیشه مانی . روز آرشى مردم . از درازی بدین ناب و توان رسیده که یکسره نیروهای منشی از دست پنادو کرما و آب . و آدرخش بدان شفت و روشنی را . پرستاری خویش . باز آورده است . و از اینرو آنرا . جز آغاز و جز انجام انکاشته . روش و جزیدن را . بایسته منشی آفرینش سه پور دانند . و پاره بر آنند . که جهان پویان . نوه و پدیدار . و چون دیگر آفریده آفریده کاراست . و جز آن نیست . که راست بود آمیغی را . فروزه و ابسته بود است . و فروزه آفریده کاری . که یکی از زابهای کردکار کرد کر است . هم بابود او در نمود است . و بهیچ گونه نیامد پیش و پس در میانه نتوان داشت . تا او بوده . جهان بوده . و تاهست خواهد بود . فاید . پاره شناسوران یکتائی . می سرایند (خدایا بلندی و پستی توئی)

(ندانم چمنی هر چه هستی توئی)

دیگر روشنکرهای آوار داران بیاستائی . خود از اینرو در این گفتار . هویدا و روشن است . دیگر آیفیت پیر پاداشتن هیچ گونه رهبر . نیاز نمی افتد . آنچه باندیشه آمیغ پیشه . در رسد . نکارش دهند . و مزد آنرا از خدا و خداوندان کرایش آن درگاه دانند

همچنان

درخواست می رود از دانشمندان دین بهی . و جانشینان دست مہی . در باره شسن که در جامه دوخته . یا بر بالا پوش آویخته .

(سیم آدرخشی)

تلغراف

(باستان)

(کردش تنائی)

تغییرات جسمانی

(اندیشه مانی)

بقای افکار

(نیروهای منشی)

قوای طبیعیه

(پناد) (شفت)

هوا علو

(سه پور)

موالید ثلاثه

(جز آغاز)

اول لا اول له

(جز انجام)

لایتناهی

(بایسته)

لازم

(راست بود آمیغی)

موجود حقیقی

(زاب)

صفت

(کردگر) (نیامد)

فاعل تمیز

(شناسور)

حارف

(یکتائی) (شسن)

وحدت صدف

و یا بکر بیان و همیان اندر بود . با آن بنماز توان ایستاد یانه .
هرچه خدا خواسته . و خوشور بند آراسته است . بدو وازه
در بالای درخواست . نویم نزدیکی کردگار بر نکاشته . مزد
از خدا و نزدیکانش خواهند

✽ فرشیم چهارم . در دینا ✽
(بهره نخستین دنیای کشت وزندان و بارکشان)
✽ او است هست یکتا ✽
- دینا -

بنام نامی شت و یزه دبسته شهر یار بختیار بهروزی پرکار زیوار
هنجار (ناصرالدین شاه قاجار) که تخت خسرویش برجا .
و اندیشه هوده گذاریش در جهان . همواره کار فرماباد
(روزمه بهرام روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ برهمینه پنجم
رجب المرجب تازی)

برهم پیوست . انجمن اشکیود . از سر کار یزدان یار
برخوردار (میرزا پیروزمند) کز بود . و خواجه (نیرو یار) و خواجه
(مه نیوش) و خواجه (ایزدبخش) و خواجه (یلان توش)
اندام همیشه و (میرزا پلاتون) نویسنده دیوانخانه زیوار
دولت جاویدی پرکار در ویژه نشستگاه داوری
آغاز بنشست و واری کردیده . خواهنده و خوانده شده
اندر آمدند . و هر یک در جای خود رمارم در سند لیها نشستند .
در خواست نامه خواهنده . روبر و خوانده شد که : نالش می
نماید از خواجه (زر اندوز) باختری نخست اورا . پرهیز
کاری و هیرسائی فریفته . سپس سخن از کیمیا و اکسیر بمیان
آورده . هست و نیست اورا گرفته . پس روز نشرا . به بستر
ناخوشی در افکنده است . بولهای رفته و پاداش کنه کار را

(وازه)
مده

(دینا)
اعلام
(بارکشان)
اعمال شاقه

(کز بود)
رئیس
(اندام)
اعضا
(همیشه)
دائمی
(نشستگاه)
مجلس
(داوری)
محاکمه . مرافعه
(زینت)
رؤیت
(خواهنده)
مدعی
(خوانده شده)
مدعی علیه

بخواهد . پرسیده شد . جز اینکه نوشته است . جستۀ دارد
یانه . گفتا سخنی دیگر ندارد . چگونگی از خوانده شده
پرسیده شد . بداشتن پرهیز و نیکوکاری . سپاسگزاری کرده .
در کار کیمیا یکبارۀ ارندان نموده . آگاهی نداشتن از آنکار را پیش
آورد . چون رفتن بخانه خواهنده و در آنجا ماندن را خستو
کردید . و کواهانی که اورا . در خانه درخواست گذار .
در کار تابدان و دم . دیده بودند . در فرگاه یازند انجمن .
کواهی دادند . کان راستی گفتار نالشکر . نیرو گرفته .
بازدید دست و پای بدکان کرایند . پدیدار آمد . که جز روزه
و نماز بکار دستی هم می پرداخته است . زیرا سر انگشت
بزرگ . پینه بسته . و برخی از سر انگشتان دیگر نیز سوخته
است . پس از گفتگوهای بیشمار . بکاردم و تابدان نیز خستو
کردیده . گفتا . خواهنده نامبرده . اورا بدان کار باز داشته
است . دو کس دیگر از روغن کیران . که خود زر اندوز بر آنان .
زر خفچه فروخته بوده است . آژیر کشته . گذشته را روبروی
او گفتند . و بگفتار خود اندر افزودند . که او از ما
هرزید خواست . پول اورا دستگیری کنیم . در بتگاه ما
جا گرفته . اکسیر بسازد و بیاموزد . بچیزی ما را از فسانه
و فسون او پر ماس داد . سپس آن ناچار خستو بداشتن دانش
اکسیر گردیده . همه گفتار خواهنده را آوار داشته . کنه برزن
دشتان افکند . اگرچه هستی کیمیا . که مس و آهن زر
کند . در نزد خردمندان با کیش و آیین . ناچار باید در نزد
پیشوایان آمیخی . و آزاده مردان راه یزدان باشد و بس .
هیچگونه هکوی در کاست گفتار زر اندوز نماند . پن از برای
اینکه . همه سورستار کشور شهر یار داد گذار . آمیغ کار

(جستۀ)
مطلب
(ارندان)
انکار
(فرگاه)
حضور
(یازند)
هیئت

(روغن کیر)
عصار
(هرزید)
اطاعت
(فسون)
حیله
(پر ماس)
نجات
(پیشوایان آمیخی)
ائمۀ علیهم السلام
(آزاده مردان)
اولیاء
(کاست)
کذب

(الفخ)

کسب

(آید)

طرف

(چند)

مقدار

بیدار آید . که کرد گفتگوی مردم کوشش نکردیده . از
الفخ مردمی یار خویش باز نمانده . زر و خواسته خود را با آتش
نسوزند . رسانه و افسوس نیندوزند . بروی فرمان رفت :
درآوند بیست روز . که خودش در فروکش ساختن است .
در نزد بر کزیده انجمن (میرزا یلان توش) چند دانه کندی
بسازد . در سرنوید چون از هنر نامبرده بی بهره آمد .
بولهای خواهنده را . از جای سپرده باز خواسته . در فرگاه
انجمن بر او شمرد . پن چون بکاری . تابدیمایه پر آزار ناهنجار
کستخی کرده . در کشور همواره در گردش و زیان اندیشی
مردم است . از روی بر نهاد زیوار بنیاد . باید بسزای درخور کار
و کردار خود برسد . بگونه که در بندیکسد ونود و دو هر نیز
یافته است . سزای او را که کشتن است . تا او از خوی بد .
و بندکان خدای از کزند او برهند . بزندان جاویدی فرود آورده
بادهشت رای دینارفت : که تا جاندارد . در زندان بزرگ
شهر یاری . بکیفر بارکشان کرفتار آید . در هر کنونه فرمان
سایه زندان با فرو توان راست . سالمه بالا

همچنان

(اوست زنده پایا)

(دینا)

بنام همایون شت و یزه کیخسرو زیوار پرور دادگر بیداد شکر
(ناصرالدین شاه قاجار) که روز کارش دراز . و تخت پیروز
بختش . جاویدی ساز باد .

روز مه ارد روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ دهم رجب المرجب
تازی سنه ۱۳۰۰

آزیر ستاو یز ستمرسای داد فرما . آوردند (تبر چنگ) نام .

(بارکشان)

اعمال شاقه

(زنده پایا)

حی القیوم

(ستمرسا)

جنائی

پور (مهر اورنگ) و رارودیرا . بابرکه های باز بست نشستگاه
پژوهش نخستین پایه واری . خداوندان دستینه پایان دینا .
از کز بود و اندام همیشگی . برکه هارا . بگونه بار یک بینی .
و ژرف نگری . وازه بوازه خوانده . از کینه کار تبه روزگار .
باز پرسیدیم . بر همه کنونه گذشته . و گزارش نوشته . آوار
آورده . بدینگونه خست و کشت : (خرد آموز) کشته شده .
روزی در بازار . بدود شنام زن و فرزند داده . و بکشتن ترسانده
است . از اینرو . بروی بدگانی داشته . و هتکام دست یافتن
می جسته است . که بدمارش کام خویش بر آورد (از روز گفتار
او پرسش رفت . میگویدشش ماه . و چند روز . تا روز پدید
آمدن . نوه اندوه شوه گذشته بود . در پاسخ چرا همان دم
او را بجاندار نداد . و در این دیرند فرو کشی . بروی نکشاد .
سخنسان خرد ناپذیر . از دست دریغ داشتن . پیروی گفتگو
کردن . و از کار بازماندن . و نخواستن بی آروئی او و خویشتن
سخن میراند . و کواهی نیز بر گفتار او . که بگفته خودش .
در بازار بزبان آورده ست . ندارد) تا روز چهارشنبه سرش
روز دیماه یزد کردی . در گوشه کوچه سوزنکران او را
تنها دیده . با کردی . که درآوند این دمانکش . از پی کشتن او .
با خود همیداشتم . بکرده اش نواختم . فریاد وزاری برآورده .
و یآوری و یاری خواسته نیافت . زینهار خواست . دشمنه را
کشیده . بدل اندرش فشردم . دمی چند شمرده بمرد . تیغ را
هم بر سینه او نهاده کریختم . جانداران کوی . از بانگ او آکمی
یافته . در بیم افتاده . بگرفتند . در درندی . که بکینه توزی
او را کشته ام . در دیرندشش ماهه . مرا . پیمهران ستمران بایزه کاران .
یکجا . در زندان . نگاهداشته اند . برماس خویش . و پاداشن

(پژوهش)

استجواب

(دمار)

هلاک

(درند)

صورت

(بزه)

اثم

مردمان بدکنش را . که برمن چنین ستمی . روا داشته اند .
خواهانم . در کاخ آسایش . که برای گفت و شنود . کرد
آمدیم . پاره را . اندیشه بر آن شد . که بنامبرده آکهی داده
شود . اینگونه مردم کشتی . در نزد و خوشور بند . و بر بسته
ایران خداوند . کشتن بیرون از هنجار است . و کشته
بناچار . شاه خواهد شد . شاید از گفتار خویش بر کشته
و آمیغ کار . چنانکه بایسته است . پدیدار آید . که فردا در روز
پرسش . در خور سزا و نکوهش نکردیم . به نشست که بر کشته .
چگونگی را بر او گفته . از کشته شدنش سخن را ندیم . باز بر
همانگونه . با وار کشتن او ایستاده . باز سر آیدن گذشته .
کار نامه خواندن گرفت . در خونی بودنش . از روی خون
گرفته کشتن . دیگر هیچ گونه . هکوی و کان نماند . بد هشت
رای یازند ستاویز ستمگر ساسی . باروائی باز دید نمودن دینا .
هر نیر داد . که تیر چنگ . نامبرده . پور بیست و پنج ساله مهر
اورنگ و رارودی . زائیده شده ساله هزار و دویست و بیست
و هفت یزد کردی . در خانه پدرش که در کوی (باز یوز)
تهران بر آورده است . از روی بسیج . و آهنگ (خرداموز)
بر کشته روز پور (سهلان) در زیر آکهی و دوساله بود
کشته است . پاداش او از روی فرمان یزدان . و بر بسته هوده
پیوسته ایران . کشتن در میان گروه بگونه آشکار است . که
شوه پند دیگران . و بند سرکشی ستمگران کشته . از بد
اندیشی بکانه چنین پیش آمدی . بدیدیشند . بدی برخواسته .
و جان کسی نکزینند . ساله بالا

(شاه)
قصاص
(کار نامه)
فخریه
(هکوی)
تردید
(بازید)
استیناف
(درزی)
خیاط

بهره دویم دینای هوده جوئی
اواست یکتا یزدان بهدان
(دینا)

بنام همایون شت و یزه دیسه خسرو داد کستر بادرام پرور
(ناصرالدین شاه قاجار) که کشورش جاوید . و لشکرش
یزدان هرزید باد . روز مه یکشنبه . بهرام روز آذرماه یزد
کردی ۱۲۵۲ پنجم رجب المرجب تازی سنه ۱۳۰۰
انجمن داوری فراهم آمد . در زیر کز بودی سرکار
بر خوردار (میرزا پیروزمند) باندای خواجگان هوده دان
(مه نیوش) (ایزد بخش) (یلان توش) (نیرو یار)
و نگارندگی میرزا (پلاتون) نویسنده داوری گاه دولت جاوید
پایگاه . آژیر آمدند خواجه (رسته در) نالشکر و (شیروازن)
رمش آهنگ . و برکه و نوشتهای هر دو . که در فروکش کنه .
و رمش آن بدستاری انجمن پژوهش . نکارش یافته است .
خوانده آمد . از هر دو سو . بازمانده در کفتکو داشتن پرسیده
شد . گفتند سخن آن است . که در برکه های نامبرده نکاشته
آمده است . دیگر هیچگونه گفت و شنودی ندارند . خنج
گفتار خواهند و خوانده شده چنان است . که شیرا وژن از برای
توختن و ام خویش . با کارد بران که در دست داشته است .
سر رسته در را شکافته است . از سوی دیوان . و درمان
پزشکان . زخم او بهبودی یافته . اینک زر بوام داده خویش
و بهای زخم سر را . بگونه آیین فرمود . و خوشور بند نمود .
میخواهد . رمشکار اگر چه هنوز از در ارندان است .
از برکه های باز پرس . راستی فروکش نالشکر پدیدار است .
در کاخ کنکاش . بد هشت رای و اندیشه . بر آن هر نیر رفت .

(بادرام)
رعیت
(کز بود)
رئیس
(داوری گاه)
محکمه
(رسته در)
صفدر
(رمش)
سلب
(برکه)
ورق
(پژوهش)
استجواب

که در هر کنونه کار کنای . بر کارهای داد و ستدی .
چنانکه جان را برخواسته برتری است . پیشروی دارد .
نخست باید انجمن ستقرما بدینکار واری کرده سپس
بدایره هوده گذاری فرستند . هر نیز دآوری . آشکارا بهر
دوسو خوانده شد . هر یکرا . که آرزوی دریافت بیرنگ
بود . درپیکره رسانیدن سوغه آن . با وار رسانیده . بر او
باز گذارند . ساله بالا

همچنان

(اوست داور یکتا)

- دینا -

بنام همایون خداوند بهیم و افسر (ناصرالدین شاه) داد
کر که تیغش برا و کشورش آباد و پایا باد
بکابنه آمیغ کزین واری ستاویر هوده خیر بهوده
کریر . اشکیود از کز بود . و اندام شکاله . و نکارنده رسید .
درخواست نامه (میرزا ادهم) خواهنده . و پاسخ خواجه
(کهر سود) رمش گزارنده . و پس از رسیدگی . همه بر که ها .
در چهر هر دو نامبرده . خوانده شده . از فرو کشکار .
چگونگی کار . از نو پرسش رفت . همان چست نکارش رفته را .
بدینگونه بر زبان راند که . بلنج شش سد تومان . زر سره
کشور روا (بکهر سود) وام بسود داد و ستدی . از روی تده
ورسنگ . بمهر کواهان سنجیده . وام خواهم . از در ارندان
برآمده . هیچگونه دمسازی . در رسانیدن . پول نامبرده
نمی نماید . پول را با سود آن . و زیان از اینرو پدید آمده
و آینده را . از هزینه دآوری . و دینا . و مزد نکارنده و کاشته .
آنچه شده و خواهد شد . میخواهد . خوانده شده در برابر

(سوغه)

رسوم

(آوار)

تصدیق

(دمسازی)

موافقت

در خواست و گفتار او . با داشتن آوار . باینکه نکاشته
و دستینه و مهر از او است . بدینگونه بهانه جست که . نکارش
از آن اوست . بن نویم مشخ و ورزش نوشته است . و مهرش را
نیر دزدیده بیای آن برنشته اند . ازوام و چگونگی آن .
آگاهی ندارد . هم پولی به بها . و پیشادست . از او نکررفته است .
چون نکارنده سمیره او است . و کواهان نیز . مردمان ورسنگ
بافر و هنکند . زبانی نیز . سفرنگ برنکاشته را . آوار داشته .
بدهشت رای هوده پیرای . هال بر آن رفت . که پروز پورا
با پایه و هزینه گذشته . و آینده . و ستاویر .
و دو بیرنگ . که بهر دوسو باید داده شود . از و امدار باز ستده .
بواخواه رسانند . روز مه ارد روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲
و ۱۰ رجب المرجب سنه ۱۳۰۰

کز بود اندام

(پیروز مند) (خواجه پیروز) (خواجه سیخوار)
(خواجه یادگیر)

نکارنده

(میرزا هوشنگ)

(پنجم در . در پیوند و پیمان زنا شوئی و هماسی

و خرید و فروش و مانند اینها)

(فرشم نخستین . در پیوند و پیمان زنا شوئی و هماسی

(نخستین بهره . در زنا شوئی)

(اوست والا یزدان)

پس از ستایش یکتا پروردگار آمیزش بخش آخشیمان

کوهری . و آرامش رسان دوری آهنگان جان و تن . بمهر پروری .

که جهیز را در دین سبی بر بهدینان ناروا ساخته .

(سمیره)

خط

(پایه)

فرع

(کز بود)

رئیس

(اندام)

اعضا

(جهیز)

زنا

زنا شوئرا از پی فزونی شمار بندگان نیکو کار بفرگفت فرمانروا
تا کزیر و دروا داشت. درود یزدان بر کزیده ناوران. و سرنامه
و پایان پیامبران که: هر تاسی را بد. و زنا شوئرا شوه خوشنودی
خود گرفته. و نیایش پیره پیوسته او و نژادش که. دوازده
کانه پیشوایان راستین. و چم و چرخه آن نیکین مهن. و رهبر
نیکو بندگان درگاه جهان آفرینند. نکاشته می آید که: آثر
فرگاه دانشمندی راه خدا. و نشستهگاه فرستاده با آب و جاه
کردیدند. ستوده کاران بهروزگار. خواجه (خدایار) پور
(دانشیار) نهاوندی. کاشته (میرزا دلاور) پور (هامان)
خرم روان برو کردی. و (خواجه شهیار) پور (هامان)
یزدی. کاشته پردکی پوشیده رو. جهان بانو دختر ستوده
کوهر سرکار پیروزگار. (بهراخمان) پور (دشمنکبر)
مینونشین کرمانی. و زنی خواست خواجه (خدایار)
دوشیره نامبرده را از کاشته او. سپس پذیرفتن وی. پسر
و دختر را بدستگاه ویژه پرستاری راه یزدانی خواسته. چگونگی
خواستکاری و پذیرفتاری پژوهش رفته. بهمداستانی هر دوسو
و کواهی آثران فرگاه. پیمان زنا شوئی بفر خجسته کی بچهارسد
و پنجاه تومان زر روا. و یک جلتا کراسه بسمیره خوشنویس.
و یکجوش انکشتی سد تومانی. از هر گونه کوهری که
بوده باشد. و بدست آید. بنام کابین و دو یست تومان زر پیشین
شیر بها که هزینه وردك خواهد رفت پیوسته کردیده. این
پیوند نامه نکاشته آمد. امیدواریم که یزدان بهروزی رسان.
آنان را دمساز و دلنواز یکدیگر داشته. روزشان بدرو
ورودشان باشماره و پرسود دینی و کیهانی فرماید. تراج مهر
اسفند روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ سیر دهم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(دروا)
ضرور
(ناوران)
ممکنات
(هر تاسی)
رهبانیت
(همداستانی)
رضا
(فرخجسته کی)
مبارکی
(جلتا)
جلد
(کراسه)
قرآن
(جوش)
حلقه
(سمیره)
خط
(کابین)
مهر
(وردك)
جهاز
(تراج)
آمین

همچنان

سپاس مر ایزد والای بی چند و چونیرا سزاست. که بفر
گفت شو. جهان برپا داشته. و آنرا بهفت پدر که روشن
تاباند بیاراسته. بجفتی چار مادر. که بانوان ایوان آفرینش
ودیدگان کیهان دیدار و بینشند. سه پور کرا نمایه با کدش
فره وهران کافی ورستی و جانی پدیدار آورده: پایانی
بجنبش خواستی. جدا شناسی داده. ورستی کرویزرا.
بگونه مردمی بخشیده. برتری و فرمانروائی همادی برهمکان
روزی فرمود: چه اینرا بدرد خویش بیافریده. آیدینه
سان خود را در او دید. و گروهی را بنزدیکی خویش خوانده.
بنام پیران و رهبران و آزاده مردان برگزید. راه و رفتار
دو جهانی برجهانیان بدستگیری ایشان پرا کند. پیغمبر تازیرا
در آغیان. بدست برتری و مهتری نشاخته. کارهای شدنی
یکسر برداخت: چه راه راستین باوی. از سوی بالا بر این
خاکدان کشوده شده. با دوازده چراغواره جانشینانش
تیره دیده خاکیان. روشنی در خور برهم بسته. از کوردلی
و آواری رستند. چون پیروانرا بکرو و جنب یزدان وشت
و خشور بهدان. کار کردن از در در بایست دین سهی است.
و پیر پسین دمان. دوری از هرتاسیبان جسته. (النکاح
سنی و من رغب عن سنی فلیس منی) فرموده است. نویم بجای
آوردن فرمان. بهمسری خود درخواست نمود. بالا جایگاه بلند
دستگاه ستوده کردار بهروزگار (خواجه اسفندیار) شاهرودی.
دختر پردکی سرکار استوار در بار شهریار (میرزا یادگار) لاله
پشیمی را. و پس از زبان دادن ایشان. پذیرفتن خواستکاری.
خود مازدستان پناه. که بکل چهر نامدارست. خوانده شده.

(ایزدوالا)

الله تعالی

(چار مادر)

عناصر اربعه

(هفت پدر)

اباء علوی

(سه پور)

موالید ثلاثه

(اکدش)

مزج. خلط

(فره وهران)

ارواح

(کافی) (رستی)

جواد نبات

(جانی) (جنبش)

حیوان حرکت

(خواستی)

ارادی

(دوند) (همادی)

صورت کلی

(جدا شناس)

امتیاز

(رستی) (نشاختن)

نعمت نصب

(کرویز) (گونه)

ناطقه نوع

(آزاده مردان)

اولیا

(چراغواره)

مشکوة

(جنب) (پسین دمان)

سنت آخر الزمان

پیمان چگونگی هنجار روزگار هماسی . در بندهای چهارده
 کانه زیر نمودار است . از آنرو باید رفتار شود . و سود
 وزیان بگونه برابری و برادری . در میانه بخش یاب خواهد بود
 بند نخستین بند پیمان هماسی در میانه ماسه کس . از امروز تا
 ده سال . پاینده است و از هیچ روسا پذیر نخواهد بود
 (بند دوم) پول همواره از کاژه فروش . که تبریز و تهران است
 باسلامبول که جای خرید است . روانه میگردد
 سیم هماسان تبریز و تهران هده سفته بولی باسلامبول دادن
 ندارند
 چهارم نشاخته در اسلامبول . هده پول سندن .
 و سفته دادن بانوید که دردم رسید پیشا دست نتوانند بخواهند
 دارد
 پنجم خانه در اسلامبول . در هر دوماهی باید یکره کالابخانه
 بتریز و در سه ماه تهران . در کنونه که باز داشت نا که پدید .
 نیروی چیره و منشی . از دست برف و باران و مانند آن رخ
 نماید برساند
 ششم بارخانه جز جامه فروشی . از بلور و آبکینه . و مانند
 آن ها سالی یکبار است
 هفتم از ایران آنچه خواسته شود . سالی یکبار .
 از کس تردنی و پوشیدنی و دوبار از دیگر چیزها تواند شد
 هشتم خانه اسلامبول . نمونه های فرستاده از تبریز
 و تهران . چه جدا کانه . و چه باوار یکدیگرشان . رسیده
 باشد . باید پذیرد و خریده بفرستد
 نهم خانه اسلامبول . بی آوار خانه های تبریز و تهران .

(ساك)
 فسخ
 (بازداشت)
 مانع
 (نیروی چیره)
 قوه قادره
 (منشی)
 طبیعی
 (آوار)
 تصدیق
 (هماسان)
 شرکاء

که کاژه فروش است . چیر تازه نتواند خرید . هرگاه خریده
 بفرستد هماسان دیگر . در پذیرفتن باتواند
 دهم هزینه هر کس . در بیرون از خانه داد و ستد اگر چه
 يك همرس بود . بیای خودش است . بدرآمد و برآمد هماسی
 اندر نمی آید
 یازدهم فنودهای داد و ستد . از سفته و چك . و دریافت
 و باز یافت . و نكارش میانه هماسان . و جز آن آنچه نگاشته
 می شود . بمهر با گذاره (هماسان نستین و برادران) همین
 سان . که در اینجا زده شده است . با زاکاب رنگ بست .
 و دستینه هر کسی نیز باید بفرنود . گذاشته باشد . و هر چه
 بجز آن باشد . از پایه پذیرائی بدر است .
 دوازدهم در پایان هر سال . سود پدید آمده در انکاره همادی
 سه کانه . لختی سرمایه شده . با نكارش آگاهی بخشی . و پاسخ جدا کانه
 پا خواهد گرفت
 سیزدهم هر کونه هزینه . که در کار هماسی . در جاهای
 سه کانه . و جز آن بهم رسد . بیای کار . و پذیرفته است
 چهاردهم هرگاه در پایان ده سال . که پس از يك سال رسا .
 از امروز خانه های سه کانه کشوده خواهد شد . یکی یادو از
 دیسه های نامبرده . جدا شدن خواهند . باید دو سال پیش .
 بدیگر همالان . آگاهی داده . و از کامه خود در همان هنگام
 بستاویز داوری شارسانی . که در آن است . آکاهش داده بکارد .
 در هر کنونه یزدان نیکی ده و روزی رسان . پایندان کار کنسان
 باخرد و بهره یابان راستخانه داد کراست . و فرخی و فرخجستی .
 هر آینه همزاد هماسان . با مهروداد . و همدستان بکوشش
 هده بنیاد خواهد بود . دی بمهر روز آباغاه یزد کردی ۱۲۵۲

(هماسان)
 شرکا
 (همرس)
 دینار
 (فنودها)
 حج
 (زاکاب)
 مرکب
 (رنگ بست)
 ثابت
 (انکاره)
 دفتر حساب
 (همادی)
 کلی

(دیسه)
 شخص

(پایندان)
 کفیل
 (راستخانه)
 مستقیم الاطوار

(چمنّا)
مسبب الاسباب

(ورنهاده)

موضوع

(هال)

قرار

(تنگکو)

صندوق

(پوته)

مخزن

(دهشت)

اتحاد

(اندیشه)

فکر

(انکاره)

دفتر

(تاریک)

مسوده

(روشن)

مبینه

(ژاو)

خلاصه

(کارکرد)

عمل کرد

(کرته)

طرح

(پشتی)

استظهار

(ساک)

فسخ

۷۴

دکر

(بنام یزدان چمنّا)

پیوند هماسی بستند . نیک اندیشان سببی کیشان .
خواجه (ماهیار) خرم آبادی . وخواجه (بردبار) سمنانی .
درکار خشکه بار فروشی . که در دوسکوی ورنهاده در چهار
سوی بزرگ . وپهلوی در مزکت شاه نشسته . بکار دادوستد
کوشیده . سود پدید آمده را . بهرمایه که کردکار روزی کنند .
در سر سال برادرانه بخش کنند . سرماییه از هال هر کسی .
یک سد و پنجاه تومان . سی سد تومان زر روا برهم آمیخته .
در تنگوی آهنین . که در تیم شاه . در پوته ستوده کار .
درستی هنجار . (خواجه جهانسوز) سودا کر همدانی .
کذاشته اند نهاده . و پیمان انبازی چنان است . که خرید
باید بیکروئی رای هر دو شده . پس از گفتگو و دهشت
اندیشه که در انکاره روز نامه نکاشته و بدستینه هر دو
میرسد خریده شده نخت روزنامه تاریک و روشن آن
روز هر دو زفته . در نامه بزرگ اماره بکلک در آمده و در هر
شماهی ژاو کار کرد . از سود و زیارا باز دید کرده بهر راهی
که بهتر و سودمند تر آید . از برای رفتار شماه دیگر کرته
ریخته . از روی آن به پستی کرایش یکستا پروردکار بکار
کوشند . هرگاه خدای نکرده . نمونه زیانی رخ نماید بساک
هماسی در همان دم . بدینگونه توانند پرداخت که . یکدیگر را
آگاه ساخته . سکوها را بسته باماره نشسته . در آوند یک
هفته . بسرمایه و خواسته در میانه و ارسی نموده . دادوستد
بایکدیگر را بریده بپایان رسانند . که فزون از آنچه شده است
کم و کاستی پدیدار نیاید . اگر بخواست خدای مهربان . کار

۷۵

بخوشی و بهروزی گذشت . تا از یکسوی پایش نکذاشته .
شکولیدن اماره خواسته نشود . پیوند هماسی بر جا و بر
پا خواهد بود . پوشیده نماید که نامه های . درآمد و برآمد
و هزینه و سود . یکسر مهر شده بهر دیوانخانه دستوری
سودا کری است . باید نکارش در انکاره ها . بگونه آیین داد
کشور شهریار داد کر . بوده بیرون از هنجار کار گذاری
هماسی . چیرنی در آنها نکارش نیابد . اورمزد روز دیماه
یزد کردی ۱۲۵۲ بر همنه رجب تازی سنه ۱۳۰۰

فرشیم دویم . ترده خرید و فروش . و مزد

و مزدوری . و بخشش . و بازداشت . و مانند آنها

(فرنود آیین فرمود)

بفروخت به پیمان توانش ساک . در رسانیدن شیان .
از کتونه نکارش تادمان کش شماه رسا . والا پایه کرانماه
(شیر) تیرور . آرمیده در کوی پنبه ریس . یکدرخانه
و باغچه در آن کوی دارای دودستگاه بیرونی و اندرونی .
و آخور و باره بند و آشپزخانه . و ارا به خانه خود را . با همه
آنچه بدانخانه از رهگذر و چاه و مانند آنها وابسته است
ببلنج نه سد تومان زر سره (ناصری) که بومش پایاباد .
به بلند جای نیک بختی آرای میرزا (بهرام) سر رشته دار .
و دوباره بکفتار با هنجار آیینی و خشور بند . فروشنده پذیرفت .
سود سوداگری آن پول را . در ماهی بلنج دو تومان . چون
خانه در دست فروشنده است مزدی بر آن . در غی کبرد .
هرگاه در پایان دمان بلنج نه سد و دوازده تومان را .
بخرنده نرساند . فروش پایا و ساک ناشایا است . بگونه
نوشته خانه را همچنان بی کم و کاست . باید بخداوند زر

(شکولیدن)
تفریق

(ترده)

سند

(خرید و فروش)

مبايعه

(مزد)

اجرت

(مزدوری)

اجاره

(بخشش)

هبه

(بازداشت)

وقف

(فرنود)

حجت

(آیین فرمود)

شرعی

(توانش)

اختیار و قدرت

(ساک)

فسخ

(شوگاه)
خطیره مواشی

و کاریز و چراگاه و دیوار بست و اسب ریس و شوگاه
و نجیرگاه . و همه آنچه بدانگاه از دهکده . از همه
شش دانگ میرسد . بیلنج دوهزار تومان زرسره خزانه روای
(ناصرالدین شاهی) که خسرویش پایا . و آوازه برتریش .
جهانگیرا باد . و خستو کشت . به پیشادست گرفتن آن .
بیلنج و دست باز داشتن . از هر آنچه نامبرده شد . و باز گذاشت
توانست ساکرا . اگرچه انقت هم درداد و ستد . بهمرسیده
باشد . و پایندان تاوان کردید . فروشنده نامور . در پیکره
که فروخته از دیگری بود . پولرا با سود سود آوری .
بگونه که در کار است . کار سازی نماید . یزدان بخشاینده
بخشایشگر . بهر دویکی و فراخی و فرخی دهد . دی
بمهر روز آبانگاه یزد کردی . ساله ۱۲۵۲ برهمنه ۲۲ جادی الاول
تازی ۱۳۰۰

(مزدنامه)

بمزد گرفت ستوده سرشت بهروزی سر نوشت (فروزان)
پسر (تماسب) روان شاد . یکدر خانه نشین سه بخشی
(خواجه استوار) کننده کار شیرازی پسر (نکهتدار) نوشین
روان نهاده در کوی موی تابارا . بیلنج شش تومان
زرخزانه روا . بدمانکش ششماه . که در پایان نوید . چنانکه
بود خانه را بی کماهی از در و پنجره و جام و سَنک
فرش و جز آن با کُنه امروزه چنانچه باز دید شده
و در نوشته جدا گانه . در دویرنک نکارش یافته . بخداوند خانه
باز گذارد . هرگاه از برای خوش نشینی و آرایش و آسایش
خویش . از دست نکار و کاهکل ورنک و روغن . چیرنی
بکار برد . بشمار اندر نخواهد آمد . و ناکر بشوه آن

(ساک)
فسخ
(انقت)
غب
(پایندان)
کفیل و ضامن

(مزدنامه)
اجاره نامه

(بنلاد)
اساس بنا
(بازخواست)
مسئولیت

(تاوان)
غرامت
(کاشته همه توانکن)
وکیل مطلق
(خبر)
وطن

(فرنود)

حجت
(فرنودها)
حج

(کارنده)
موکل

(دینا)

اعلام

(بارنج)

حق الجماله

(گذاره)

هارت

خرده وزیانی . بر لاد و بنلاد پدیدار آید . بازخواست
بدواست که باید تاوان گزارد . دی بمهر روز آبانگاه یزد کردی
ساله ۱۲۵۲ برهمنه ۲۲ شهر جادی الاول تازی سنه ۱۳۰۰
(کاشتن نامه)

کاشته همه توانکن . برکاشت والا دستگاه بالا جایگاه
خواجه (مهری) پسر استاد (شهرور) مینو خهر . دانشمند
ارجند . هده شناس فرزانه میرزا (البرز) پیروز کوهی
پسر (شهنواز) بهشت پرواز را . در باره فروکش بازخواست .
یک سد تومان زرسره که پیشادست بسرکار ستوده کار . (میرزا
بهمن یار) پسر نیکوفر فرزانه میرزا (بهرام خان) نامه نکار .
بوام داده است . که در ستاوین دادخیز . در فرگاه داوری پناه .
بکاژه درخواست بر آمده . هوده اورا . چنانکه در فرنود
باکواهان استوار . آشکار و پدیدار است . باز یافت داشته
بایشان برساند . و فرنودها و دست آویز دیگر . از روی
شماره از یک تانه . بانسانه کپهای از الف تا ذال . از الفبای بهروزی .
بر او سپرده شده است . باتوانش هرگونه در بایست فروکش . از اثر
ستاوین شدن و سو کند دادن و باشتی و اداشتن و آشتی
پذیرفتن . فاید پیش از درآمدن بستاوین و گرفتن راه ستیر
و آویز . نویم نگاهداشتن کرور فرهنگ . گذشتن از سود گذشته نیز
داده شده است . که برهمنه بر نهاد بامهروداد و نگاهداری سود
کارنده . پیکره انجام بر کار داده و پولرا باز یافت داشته . بایرنک
دینا که برمی آید . بکمارنده رسانیده . نیمه دیگر از همه
پارنج را که گذاره . ازده تومان از روی دهیک است و نیی
پیشین در پیش چشم ما آثریران . در نکارش کاشتن نامه گرفت .
باز یافت سازد دی بمهر روز آبانگاه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۲
جادی الاول تازی سنه ۱۳۰۰

(کم فروکش گرفتن)
ترک دعوی

کم فروکش گرفتن

آثر کردید بستاوین دادخیز مهرآمیز . کرامی سرور
دانش پرور . خواجه (پلوه) پسر (ازدراوژن) نوشین
روان دز آشوبی و خست و کشت بر اینکه . وام و خواسته
خود را . از مردمی کار راستی هنجار . خواجه (برخوردار)
جهرمی تره فروش . شکله و رسا . باز یافت داشته . دیگر هیچ
گونه هده بر او ندارد . و این نوشته را بنام فروکش دیگر
بر او نداشتن بمهر و دستینه خویش بوی باز گذاشت . دی بمهر
روز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲ بیست دویم جادی الاول سنه ۱۳۰۰

آشتی نامه

آثر ستاوین رستکاری انکیز کردیدند . نکوکاران برد
باران . والا پایکان کراغایکان (خواجه شیرزاد) پسر یزدان
داد روان شاد . و خواجه (راموز) پسر (کهار) آمرزش یار .
و آشتی نمودند درباره گفتگوئی که در خداوندی یکدیوار دبست باغ
رز . نهاده در کوی خیابان تبریز داشتند . بر اینکه نیمه از همه
آن (از شیرزاد) و نیم دیگر از راموز بوده . باغبانیکه در نزد
هر دو استوار و راستکار باشد . بر نشاخته و در سر سال خنجر را
از تره و خشکه بزیوار بخش کنند . فراخی و فرخجستی . در هر
کنونه با راستی و درستی . و خوشی و یکدلی است . آمرزنده . و بخشنده
او است . مهر روز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲ بیست و سویم جادی الاول
سنه ۱۳۰۰

مزدوری نامه

بمزدوری داد خویشتر را . نیکو کار رادمرد (یزدان بخش)
پسر (سرفراز) آمرزش تراز برو کردی . بسرکار بختیار بهروزی
هنجار . (داد اندوز) پسر غباد روان آباد . بنام پرستاری

(تره فروش)
بقال

(آشتی)
مصالحه
(خداوند)
صاحب

(خنج)
حاصل
(زیوار)
عدالت
(مزدور)
اجیر

(راستاو)

وظیفه

(خواجه)

آقا

(برکه)

ورقه

(شماره)

نمره

(پیش فروش)

بیع سلم

(مه کدیور)

نظارت زراعت

(کری)

جرب

(پیه)

توابع

(چهاروی)

جهات اربعه

(اواختر)

جنوب

(چند)

مقدار

(اواختر)

شمال

(خاور)

مشرق

(باختر)

مغرب

(سومه)

حدود

در پیشگاه او . بدانگونه که هیچ که از راستی و درستی بیرون
رفته . و بدستکاری هر گونه کار باز گذاشته را . پیکره فرجام
داده . هرگز از راستا و نیکو بندی بر نیامده . ماهیانه خود را .
از روی هال همداستانی . ماهی یکتومان یجای روزی روزانه
باز یافت ساخته . و در هر سالی دو دست رخت . از کلاه تا کفش
و موزه و سرموزه . بفراخور ارونند خداوند . که باو داده
می شود پوشیده . پاک و شسته و پاکیزه راه رفته . خود داری
در نیکو خواهی خواجه خویش . از هیچ رو روا نشمرده بزبان
خواسته . و نام او از هیچ راهی نپردازد . سرکار داد اندوز
نوشته توختن پول و رسانیدن جامه و یا جامی را . از روی
بهای روز بکردن گرفت . خدا یکروئی و نیکو هنجاری
و راست منشان را یاراست . بیرنگ این نامه . در دو برکه نکاشته
بهر دوسو داده شد . و درند آن در نامه دیوانی شماره پنجاه
و پنج باز بست است . بهر امروز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۸
جادی الاول سنه ۱۳۰۰

(پیش فروش)

آثر بر دیوانخانه مه کدیور . دولت جاوید فرهت کردید
درست هنجار راستکار . (خواجه شنکی) خسته . و بفروخت .
بفروش آیینی . و خشور بند کزینی . خنج کندیم وجو چند
بیست کری . زمین آبی و دیمی کشته خود را . که ورنه داده است .
در دشت زابیده بسپید رود . ازین دز پول که چهار سوی آن .
از سوی اواختر . بیباغ ستوده کار . (کاله بر) و از سوی اواختر .
زمین نخود کاری (خواجه شاد کر) و خاور سوی بشاهراه همکلی .
باختر رو . بیباغخانه راستی هنجار (خواجه ارجاسب) سومه
یابست . بسرکار بهروز کار (میرزا شاوران) دماوندی . بیلنج

هشتاد و پنج تومان زرسره (ناصرالدین شاهی) که تاجهان است
 نامش آرایش نه پایه . و کازه اش دارای تن و توش ایزدی سایه
 باد . و شکله بلنج نامبرده را . در فرگاه ستاویز . بنامور
 فروشنده درست بی کم و کاست برشمرده از امروزه پس فروشنده را .
 هیچ گونه خداوندی در آزمین و کشته آن نماند . فاید . از بی
 پرستاری و آبیاری نیز بدان اندر نتواند آمد . همچنانکه کار
 واری . از آبیاری و مترس نشانی و درو و کرد آوری و خرمن
 کشی و توده کنی و کاو بندی و جنبجلی کشی و دجکاری . با خریدار
 است مزد دشتبانی و پاسبانی و دهخدا و کله بانی و چوپانی .
 و هده دیوانی نیز باوی است . چون در کر و آهنکر کار برای
 فروشنده کرده اند مزد از او خواهند گرفت . سپس درویدن
 خنج زمین بخداوند آن باز گزارده می شود . و چند بدست خروار
 گاه . خریدار از برای خورش کاو و کوسفند فروشنده . برای کان
 می بخشد . که در سر خرمن آمده بارگیری کرده ببرد . بهمن
 روز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۶ رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(بخشش نامه)

آزیر فرگاه دیوانخانه همایون دستوری کشور گردید .
 در کنونه رسائی هوش . و توانائی تن و توش . با خرد نیاد
 پیوند . و دریابۀ نیک ازید . خواجه هنوند و اروند خداوند (میرزا
 روشندل) پور کهن خواجه (رامتین) مینوشین . و بخشید
 یکدر پوته رنگریزی خود را . که نهاده در سرکوی آهنکران .
 از شارسان اسپهان است . بارنگ و افزار . از خم و پتک و سنگهای
 جامه کوبی . و دیک و پاتیل آهار پزی و جزآن . بدختر پردی
 خویش (پریدخت بانو) بنویم پدیداری مهر پردی . بی هیچ
 گونه بها . و شیان بنام بخشش رایگان . و ترده های باستانی

(نه پایه)

منبر

(در کر)

تجار

(رایگان)

مجانا

(بخشش)

هبه

(نیاد)

تمیز

(دریابه)

دراکه

(هنوند)

ناموس

(اروند)

شان

(خداوند)

صاحب

(پوته)

مخزن . مغازه

(شیان)

عوض

(ترده)

سند

آزانیر . که کذاره از پنج بارچه است . دست بدست بروی
 سپرده . در فرگاه کواهان بانام و نشان . که بر این نامه نکین
 بر نهاده اند بهاز کذارای سکوی نامبرده . بدخت نامور آوار
 آورده . و این چند رده بنام بخشش نامه نکاشته آمده . پریدخت بانو
 داده شد . که در نزد آیفیت دستگیر آید . درند نامه جزو
 باز بست نامه خانه . در ویژه نامه بخشش در شماره چهار صد
 و هشتاد و دو نکاشته آمده است . بمهرنروز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲
 شانزدهم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(پایندان نامه)

پایندان کردید والا جایگاه فرزانه (میرزا شاپور) پور (نوش
 آذر) کرمانی . بر نیکومنش راست کنش (بزم آکنج) پور (کلاور)
 روان پرور . در کیود واهی که بسر کار یزدان یار بهروز کار
 (تکاورخان) کرمانی دارد . که اگر از امروز تا یکماه دیگر .
 بلنج یک هزار و پانصد تومان وام نامبرده را نرسانیده . ترده خود را
 باز نستاند . (نوش آذر) مردمی فر . تا همرس پایان تاوان
 باز گزارده بهیچ گونه پوزش چنک نزند . روزمه بهمن روز دیماه
 یزد کردی ۱۲۵۲ شانزدهم رجب تازی سنه ۱۳۰۰

(دکر)

پایندان تنی خواجه (شپور) کردید . ستوده راه (خواجه
 کلاهو) کیلانی که اگر از امروز تا ده روز دیگر . و امدار
 نامبرده پول دادنی خویشتن بخواه . خود فرزانه یزدانی
 برگزیده را دمردان کیهانی (منلا بهروز) کوه کیلانی نرسانیده
 نوشته رسید نیامورد او را همچنان بزندانبان دیوان باز سپرده
 دریافت باز آورد . و کرنه خود پول واهی را بگونه که در ترده
 پانسته است توخته . پوزش بیرون از راه یزدانی و بر بسته

(کذاره)

عبارت

(نزد آیفیت)

عند الحاجه

(درند)

صورت

(شماره)

نمره . عدد

(پایندان)

کفیل . ضامن

(کیود)

ماده

(تاوان)

غرامت

(پانسته)

مقرر . معین

شهریاری نیردازد روزمه بهمنروز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲

شانزدهم رجب سنه ۱۳۰۰

(بازداشت نامه)

کیود این نکارش ایزدی کرایش کرفه فزایش . آن است
که کاتبه یزدان بهدان و برکزیدکان و نزدیکان و فرشته تنان رهبر
هوش سروش نبوش . سرکار سپهیار بهروز هنجار . خواجه
(کامیاب) پور خواجه (داراب) سوداگر شیرازی گردیده .
نوم توشه آنسرای جاویدی : بازداشت ششدهانک کلاشه رود
بر و کلاشه رود فرود زر خرید خود را . کهور نهاده در پرکنه
شاهرود از پیه شهرستانک است . بدیرستان برآورده بنام خویش .
که درکوی یافت آباد خراسان می باشد . که جزو مرده ریک او
ببازماندگان نرسیده . و از خرید و فروش و بخشش و رایگان
بر کسی باز گذاشتن برکنار مانده . در دست خداوندی فرزانه
نیکو نهاد استاد فرجاد میرزا (پرهیزور) که از سوی بازدارنده
بنام بهر جام جادنگو برگزیده آمده است . بدید آمد سالیانه از پول
و بهای خنج کشت زمستانی و تابستانی . پس از رساندن سالیان
دیوان . و هزینه آبادانی دیه . بگونه که در خوراست . بکار آموختن
و آموزگاری دانش پژوهان . که در دبیرستان نامور درکار بهین
کردارند برساند . روزمه بهمنروز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ شانزدهم

رجب سنه ۱۳۰۰

(میلاوی نامه)

شوه این نکارش آئین نکارش آمیغ پیش آن است : که آثر
فرگاه فرخجستی دستگاه . دیوان خانه دستوری بازرقانی
دولت جاوید فرهت گردیدند . ستوده کاران و درستی کرداران
استاد (نوروز) زر دوز . پسر (البرز) روان پیروز

(بازداشت)

وقف

(کیود)

ماده

(کرایش) (گرفه)

توجه

(بر) (فرود)

علیا

سفلی

(برکنه) (پیه)

ناحیه

توابع

(دبیرستان)

مدرسه

(جادنگو)

متولی

(دانش پژوه)

طلبه

(بهین کردار)

احسن الاعمال

(میلاو)

تلیذ

(شوه)

سبب

(دستور بازرقانی)

وزارت تجارت

و تمجیوز پور (شهر پور) بهروز و بشا کردی سپردیسر (شیردل)
نام ده ساله خود را . با استاد زر دوز نامبرده . از روزمه اسروزه
که همه روزه بدانگونه که در کاراست . ازگاه بامداد . بسکو
و پوته زر دوزی او در آمده . تاشب بکار و کوشش در خور
بسر برده . سر از فرمان استاد بدر نکرده . پای از دستگاه کار
بیرون نکذارد . همه روزه بستن و کشودن در و بازو فرازداشتن
کپنک . و کشیدن و نهادن خدنگ باشا کرداست . و تا دوماه
جز ناهاری و چاشت هیچ کونه هده بر استاد ندارد . و پس
از گذشتن دوماه . هرگاه دستش بشاخصار و سوزن آشنا گردید .
بهر نیز روزانه شش پول سیاه . که گذاره از شست هم رس سیم
بود بدو بدهد . و از آنرو هرچه بر شایستگی او فزایش یابد .
استاد نیز بر روزانه بیفزاید . تا بدانگاه که از روز مزد بر آمده
بدستزد شایسته آید . در هر کگونه ارمان کودک با استاد است
که او را بآرون زیور داده و از کردار نکوهشیده باز دارد .
و ستوده تمجیوز از سوی پسر پیمان داد که در پیکره آموختن کار .
از دستیاری استاد پانکشیده . بنزد استادان دیگر نرود . کار
کریرا در نزد او کرده و بفراخور رنج . دست رنج گیرد .
زامیاد روز آبگاه یزد کردی ۱۲۵۲ برهنه ششم جادی الاخره
تازی سنه ۱۳۰۰

باز گرفت که بفرستادگان دولتهای هم پیمان نکارند

تیسار بهروز کارا نامه کرامی که در باره گرفتاری خواجه
(چشید) پور (فریبرز) نکاشته و نگاهداشتن او را . از روی
بند و پیمان . در میانه دودولت با فرهت و فر . که بخجستی از بی
دوستی و دهشت و یگرونی و همدستی بسته آمده است شمرده آید .
رسیده دست آزر م پیوست گردید . برای درستی آرای والا

(روزمه)

تاریخ

(سکو) (پوته)

دکان مخزن

(شاخصار)

حده

(هر نیز)

قرار

(آرون)

اخلاق حسنه

(باز گرفت)

پروست

(فرستاده)

ایلمچی

(دهناد)

نظم

بوشیده نیست . که در کارهای دهناد کشوری و نگاهداشتن
نیکو هنجاری آسایش خویش و بیکانه . ویژه مهمانان از کشور
هم پیمانان . که با آزادی و دلخواه بکار گشت و گذار و الفج و سوداگری
جنبش و رفتار تواند نمود دست دست دولت است . باید آزر
آزا بپایه بس برتر . و مایه بسیار نیکوتر نگاهداشت . تا کار
بگونه دلخواه از پیش رفته . شورش و بر هم خورده کی روندند .
و اینگونه هده روشن . که یکتا سر رشته پیشرفت کار گونه مردمی
و آرامش مردم کشور است . هر گاه به پیمانی ویژه بکاره شکستن
نیر در افتد بکار نتواند رفت . و آن پیمان خود نابوده انگاشته خواهد
آمد . چه کارهای بیرون از منش . هیچ گاهی پدیداری و کنش
نمی رساند . چه جای آنکه سپاس خدارا زورستار هردوسو .
در بستن پیمان . با خرد خرده دان . پس و پیش کار را از هر رو
اندیشیده . و راه اینگونه پیش آمد نهارا بیکباره بریده اند .
چنانکه در بند چهارم بکلك اندر رسیده (نگاهداشت سامان
و دهناد کشور در هر گونه با کار داران کار گراست) کار داران کار کر
کار داران دولت با خسروی کشور است . که توانند کاری از پیش
برد . ابدان فرسته که کار دار هستند . پن در کشور دیگر کار کر
توانند بود . کاشته کار پردازی دولت با فرهنگ شما بایستی
در خواستن و خواندن چشید . در درندی که از فرمان سر برزد .
بدزداری شارسان باز گشته . انجام کار را بدستگیری آنجا
بخواد . بخودی خود در میانه بازار . مردی از مردمان کشور را
گرفتار کردن . از هر رو خرد ناپذیر است . و باید سزای آنگونه
کستخی ورز . که پرده دهناد کشور آباد بر نهاد دریده است
داده شده . و زندانی را رهاساخته و دلجوئی در خور را فرستاده
والا از دستوری هم پیمانان بنماید . و کر نه بفرار گرفتن چارسوی

(دهناد)
نظم

(نابوده)
کان لم یکن
(منش) (کنش)
طبیعت فعل
(زورستار)
و کلا .

(خسروی)
سلطنت
(ابدان)
اتباع
(فرسته که)
سفارتخانه
(دزداری)
حکومت شهر

(جوشاد)
قاعده
(دلجوئی)
ترضیه

کار پردازی فرمان رفته . زندانیرا . بیرون خواهند کشید .
و از اینرو هر چه پدید آید . از روی همین باز گرفت نامه بر دولت
تیمسار فرهنگ یار و دیسه نیک بخشی دیسه والا باز خواهد گشت
اردی بهشت روز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۷ رجب ۱۳۰۰
(پیمان ناگزیر از سوی فرستاده بدر بار)
تیمسار اروند یارا چم بند یازدهم پیمان نامه فرجای . که میانه
دولت با فرو فرهنگ دوستار یکرنگی و دهشت . با دولت با فرهنگ
والا . در دشت ماهی شست بسته گشته است . بگونه روشن
می نماید . که کر یخته هردوسوی در کشور یکدیگر پناه نیافته
بنویم رسیدن سومه باز گردانیده . در درند اندر آمدن هم
بدانگونه باز پس برده . بسومه داران و مرز بانان سپارند . اکنون
بیش از سه ماهست (فرامر زخان) کر یخته از دربار . بکشور
آبادی یار آن دولت برخوردار اندر آمده است . و تا کنون کرایشهای
نکارشی و سرایشی این فرسته که . یکسره بکوشه فراموشی انداخته
شده . هیچ گونه جنبشی در انجام خواسته . و پیروی پیوند و پیمان
نجدد آراسته . از سوی دربار هده پرکار . پدیدار نگشته است .
از اینرو چنان دریافت می شود . بر پیمانهای با فرهنگ و رسنک
غمی شود . چون لاد دوستی و دولت بسته بنکرش چگونگی
سفرنگ پیمان نامه در میانه نهاده است . و فرستادگان دوسوی
بر روی آن . در کشور یکدیگر زیست و ایست توانند نمود .
در گونه که زنهار هر نیز یافته را بگیری شمارند . بودن
یازند فرستاده در دربار شهر یار پیروده است . باید بر چیده
وره سپر آید . در آوند چهل و هشت تسو . یا فرامر زخان نامبرده را
گرفته . رهسپار سوی زاد و بوم داشته . یا کدر نامه یازند
فرستاده را نگاشته بفرستند . که در فشرای پایین آورده روانه شویم

(نیک بخش)

مسعود

(پیمان ناگزیر)

شرط لابد منه

بفرانسه اولتیماتوم

نامند

(چم)

مفهوم

(نیکارشی)

تحریری

(سرایشی)

قولی

(خواسته)

مطلوب

(ورسنک)

اعتبار

وروائی بند و پیمان را از دری که باید راه استواری بکشایم . بیش
ازین نمی نگارم و در سر نوید ره سپارم . اردی بهشت روز دیمه
یزد کردی ۱۲۵۲ هفدهم رجب ۱۳۰۰
(همچنین باز گرفت در کارهای دادوستدی)

به پیشگاه هده دستگاه دستوری کشور دادگر گستاخی می رود .
که ستوده کردار خواجه (پناوتی) نام سوداگر . از سوره ستار
دولت یونان که در تیم کهنه دلخان پوته دادوستد دارد . از روی
چک بینام بلنج پانصد تومان زر سره بر کین بنده بد هکار است .
روز گذشته که پایان نوید بود . خواستم بهانه جوئی کرده توخت
هنوز که بیست و چهارتسو از نوید نگذشته است . اورا بدین سه
بیرنگ باز گرفت نامه . از نگاهداشتن هده خویش . برای دست
آویز . پیش آمد آینده می آگاهانم . که پیش از نوید پول را خواستم
نداد . چون بنده هم بایستی . آنرا بهای خریدی که کرده بودم
برسانم . در هنگامش دستگیری نکرده . زیان بزرگی بر من
آورد . در ستاو یز داد بیز . هر گونه زیان را که از روی هر نیز
نامه و سفته ها پدیدار سازم . از او دریافت خواهم ساخت .
ایفت آنکه . آوار بر بیرنگم نکاشته . بیرنگی بر بنده داده
دیگر را از برای کواهی در دستور بیکه نگاهداشته . سمین را
بنامبرده باز رسانند . تاهشت روزه آثر بر بدآوری کشته از آمدن
بستاو یز نکر یزد . اردی بهشت روز دیمه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۷
رجب تازی ۱۳۰۰

(دکر)

باز گذار فرگاه بهروزی دستگاه داوری پناه دستوری ز یوار
میدارم . آنکه شیم مهرخیم (میرزا بهمن یار) کازرانی . ان باز
بکترین بلنج هزار و پنجاه تومان . چک سوداگری را . که بخواه

(چک بینام)
بونه

(شیم)
لفظ تعظیم
(خیم)
طبع

(دستوری)
رخصت

فرنکی خود . که از روی دستوری پیمان نامه هماسی بر بنده داده
شده است کشیده بودم . بی اینکه رهبر و روشنگری نگارد .
بر گردانیده . هنوند بنده را در میانه سودا کران ایران و فرنکستان
برده . از ورسنگی و الفنج آهنکی یکباره برانداخته است بدین سه
بیرنگ باز گرفت . اورا بباز خواست گرفته . داشاد زیان خواسته .
وهنوندی خویشستن و آزم سوداگری بااروندرا . خواهان
و در خواست می نمایم . که یک بیرنگ با وار رسیده بر او فرستاده
و بیرنگ دیگر بر کین بنده سپارند . تا از امروز رشته انباز را
کسسته دافسته . اماره پردازد . و پول سرمایه و هده مرا
باز ستده . هنوند سودا کر را که پامال کرده است بگونه که دهنداد
داد بیناد روشن ساخته است . بجای آورند . اردی بهشت روز دیمه
یزد کردی ۱۲۵۲ و ۱۷ رجب سنه ۲۳۰۰

ششم در . در نامه های دستوران باب و فر . و مردمان یکدیگر
فرشیم نخستین . نامه های دستوران

(از دستوری پیمان تاشان بفرستکه های هم پیمان)

تیمسار دارات پناها . از نکاشته سامان داران کشور . چنان
پدیدار می آید . (مستان) نامی از فرومایگان روستاهای نزدیک بکشته
سامان سمنکان . گروهی از نابکاران و هرزه کردان . که سود
خود را در زیان سوداگر و بازرگانان دیده . از دین و دولت آگاهی
نداشته . و نگاهداری آسایش و سوزیان آنرا ندانسته . از چندی
بدینسوی بترغازه بر پا خاسته . یکباره رشته آسودکی شاهراه
سود آورانرا کسسته اند . و بسا کالای مردمان راه سپرا برده .
و ستور خر بندکار را از دستشان بر آورده . و چند نفر از سر نشینان را
که بدانسوی میرفته اند کشته اند . هر چه بدزدانان آن سوی .

(اماره)
محاسبه

(سامان)
سرحد
(کشه)
خط
(سوزیان)
نفع
(ترغازه)
تغلب
(آسودکی)
امنیت

گفتگو شده بی سود و بر مانده است . و اینک راه آمد و شد بر مردم بسته شده . بارهای سود آوری در زمین مانده . کسی را یاری گذشتن و توانای گذاشتن نیست . اینگونه رفتار او و فرغوك كارداران آنسو . از هیچ رو در خور دوستی این دو دولت . و دهشت روشی که در میان است نیست . هرگاه در خوردانند . باسیم آدرختی بفرمان بران آن بلند آستان آکهی دهند . که روانی او و همکنانش را گرفته . راه را بکشایند . پس از روی سیاهه که داده خواهد شد . زبان بازرگانان را از خود کالا و شبان آن باسربهای کشتگان بازیافت ساخته . خود شرا بسزا رسانند . که دیگر کسی بدینگونه کارهای ناهنجار دست نیازد . اگر مردان کاری آثر در آنجا نباشد . دلبران اینسوی ببردن فرمان باساز و سامانند . بپرستاری و جان سپاری . در راه هر دو دولت دوست هم پیمان سرفراز و شادان . در هرگونه کامه شتاب در انجام کار . و از راه دور گردیدن خرسنگ ستمکار مردم آزار . و شبان زیان گذشته . و پشت کرمی از دهنداد آینده راه است . که راه سود آوری ایندولت . در جهان دوستی و یکرنگی . در خاک دولت هم پیمان بسته نکردد . دیگر بسته جز آرزوی سرسبزی شاخسار دوستی و یکرنگی در میان نیست کوش روز آبانگاه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ جادی الاول ۱۳۰۰

(بدستوری کشور)

سرور مهر پرور . چنانکه کار پرداز بمبئی با این پیک نوشته است . در آنجا و کنایهای دیگر هندوستان . پنبه زاو بسیار روانی دارد . و از روی آزمون پنبه خراسان . بویژه از آن سبزوار در بازار بازنمود پنبه . که امساله در شارسنجان نامبرده داده و کار پرداز دولت جاوید فرهت در آنجا . از هرگونه کالای ایران .

(فرغوك)
تکاهل

(آدرخش)
برق
(روانی)
فی الحال

(شبان) (بازیافت)
عوض مسترد
(سربها)
دیت

(کنا)
ولایت
(زاو)
قوی

(بازنمود)
اکسپوزیسیون
(روانی)
رواح

(چک به)
پون

(ش)
لفظ
(خ)
ط

بدستوری دیوان آثر آورده بود برر بسته . درسد سی و پنج کرانتر برآمده است . چنانکه می نگارد سوداگران فرنکستان و سرمایه داران آنسامان . همه در آرزوی خرید آن هستند . و پیشادست نیز تا بهرمایه پول بیا آید . در درند ستواری بکارداران . دردم می شمارند . ارونند باز آور کار پرداز خانه را در میان فرستاده . رنج افزا می کردم . که بگونه درخور چگونگی را بدستگیری دستوری سود آوری بسورستار و رزکار رسانیده بگونه که از کشت کنندم وجو باز نمانده . شوه غاز و نیابی خورش و کرانی پرورش نکردند . بکشتن پنبه و بنیکی پروردن آن پرداخته و آیین راستی و درستی را در دانه کشتی و بار بندی آن بجای آورده . هم چشمی با کشاورزان و بازرگانان افریک و آمریک . باخوبی و بالیدگی خواسته خدا داد . و راستکاری و درست هنجاری دین و دانش آباد . پیش گرفته راه توانگری بر کشور و هم خهران کشوده سازند . مردادروز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ رجب المرجب سنه ۱۳۰۰

(زورستار در بار)

سرور . بخواست خدا و فر پادشاه . کار روش دولت پیروز . روز بروز روی بهتری و بهتری است . برخی سنهای کهن که در آمیزه مردم نشسته . شوه هزار گونه زیان دولت وزیر دستان بود . بنمی و درست روی و یکرنگی و یکرنگی . دستوران باتوان از میان برخاست . و راه پنبش و دانش بر همه کشوده آمد . هنگامرا از دست نداده . از پی اینگونه بجابکی باید بشولیدن افزار کشت و ورز پرداخته . با یوغ و کاو آهنهای تازه که در آمریک غنجد کرده . بهبهای بسیار کم می فروشند

(بایا) (درند)
لارم صورت
(ستواری)
امدیت
(بازآور)
راپورت
(ارونند)
عین
(غاز) (نیابی)
غلا قحط

(زورستار)
و کلای دولت
(روش)
پولیتیک
(سن)
حادث
(آمیزه)
مزاج
(شولیدن)
تغیر
(غنجد)
ابداع

پی کار گرفت . چه بآن افزار یکمرد در روزی کار سد مرده
تواند نمود . سیاس خدایا زمینهای ما یکسره هموار . درخور
کشت و کار . و کشت گذار است . در بیشتر جاها سنگی بفرسنگی
بر پا میخورد . و خاری دامن رهاگذاری نمی کشد . مردم
کشورهای دیگر . به سنگلاخ و تخته سنگها خاک ریخته و رنج برده
زر برمی چینند . دشتهای مراغه و زنکان و پنجه و شهرستان
و سمنان و همدان و کرمانشاهان و پارس و جز آن . همگی ورزه خیز
و کوهر آمیز است . چون ساز و افزار کار دشوار است .
سورستار بگونه شایسته بشخم و شیار نمی تواند پرداخت .
باینگونه سختی باز شایستگی زمین چنان است . که از درو کندم
و جو ستوه آمده و اکذاشته . از فزونی بهائی بر آن نمی گذارند .
هرگاه راهی از برای بر آوردن ورزه پدیدار آید . تا بدریای
بوشهر و بندرهای آن باسانی بار توان برد . بهای دانه و میوه
کاژه درخور بهمرسانیده . از آنرو کشاورزان کارگر . دلگرمی
بهمرسانیده . بهتر از پیشتر بکار می چسبند . و کشتیهای بازرگانی
همسایگان بجای پول پیشادست بار گرفتن . و کرد فراگرد کشتن
و از مرمره و دریای سیاه گذشتن . و کندم و جو خریدن بندهای
پارس . که بسیار نزدیک است آمده . بهای کران کندم و جو
و دیگر دانه و میوه هارا خریده . شوه و کیود آبادانی آن سامان
میکردند . رفته رفته توانگری در سورستار پدید آمده .
بازرگانی روائی بهمرسانیده . کالای درونی راه بیرون شدن
وزر و پول بیرونی از کشورها اندر آمدن گرفته . کنج دولتی
فزایش می یابد . و بسی درهای بسته که از پری و آبادی آن . بر کشور
می کشاید . و از پیشرفت کار و گرمی بازار مردان کاری و جوانان
دلیر جنگ آژ بر . که از بیکاری بکشورهای همسایه تاخته و از

(افزار)
آلات

(پنجه)
خسه
(ورزه)
حاصل
(ستوه)
حاجز

(فراگرد)
محیط

(کیود)
ماده

شماره لشکر و بدهی سرزمین کشتور کاسته اند . بیوم مرز
بافر و ارز باز کشته بکار میکرايند . و ناکام از دیدار خویشان
و یار و تبار نمی مانند . و در آن میان سود فرخ بود . دولت .
به پیکره دلخواه دوستان . و کوری چشم بدخواهان میرسد
هرگاه اندیشه دور اندیش والا بدینگونه کار بهی نمودار همدانستان
آید . در انجمن کنکاش همین هفته بگفت و شنود برآورده .
پس از دهشت باهمراهان در بار . چگونگی را به پیشگاه آفرین
پایگاه برکشوده . فرمان خرید افزار از شهریار کامکار سورستار
یار . برتری و فزایش پرور گرفته . بقرستاده دولت که در امریک
است بنکاریم . خریده از برای نوروز پیروز رساند . که بمردم
داده شده هم از امسال بکار کرايند . بیش از این رنج نیندھم
کوش روز آبانگاه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ جادی الاولی
سنه ۱۳۰۰

همچنان

کرامی سرورا در چبیره روز گذشته که سخن از در
آمدن بیکانگان . بکشور مهمان پرور میرفت . در زوره دستینه
گذرنامه شان فراموش داشتم بایا بودن آنرا بنمایم . و این کار
بزرگ پرسود و بیم . بناکهان از میان برافتاد . خوب است
هنوز کشته آوار بنوشته زینهار . جاویدی پایدار . گذاشته
نشده است . هرآینه خود داری در مهر و جاور نمایند . تا کفتنیها
گفته شده کار سخته و سنجیده پایان رسد . در کنونه که برادری
و برابری در کار است . باید رمارم آنچه از سورستاران این دولت
جاوید فرهت هنگام درآمدن بدان کشور . بکار گذاران آن دربار
میرسد . بهمان سان در درآمدن آنان بر اینسوی کار سازی شده .

(ناکام)
محروم

(دهشت)
اتحاد

(چبیره)
جمعیت
(زوره)
فقره

(دستینه)
امضا

(گذرنامه)
تذکره مرور

(کشته)
خط

(نوشته زینهار)
همدنامه

(جاور)
تبدیل

(رمارم)
مقابل

(دهناد)
نظام

ودهنداد نیکو نهاد درهر کنونه پیش چشم سومه داران بوده .
دزدان و راهزنان . درجامه بازرکانان و کشاورزان و سرفرازان .
خودسرانه بکشور نخزیده شوه شورش و گفتگو درمیانه
نکردند . کوشروز آباگاه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۱ جادی الاولی

سنة ۱۳۰۰

(دکر)

تیسار بختیارا کرامی نامه نامی که سرایا جسته های
گزیده و سخنان خرد پسندیده است . بر هوش اندرز خردی
نیوش سپرده آمد . سرایای نوشته بفرز بود سرشته خوانده
و بر خوانده شد . در نازه کردن افزار کشت و کار که نخستین
شوه آبادی کشور مبین شهریار است . اندیشه درخور
آزادگان نمکخوار نموده اید . بنده را نیز از آرو که هوده
پرورش تنائی . و نیروهای آشکارا و نهائی . خوان روزانه
افشان جهان بان است . انکارشی بکانه اندر است . که بدر دسر
شما پرداخت می ارزد . چنان می بینم . که خرید افزار و باز
آوردن از راهی بدان درازی . هرگاه ارزان هم برسد . شکسته
بسته و ریخته و از نو پرداخته خواهد بود . که در دست
دهکانان نادان . دوروزه تاب و توان نیارود . و در کنونه
شکستن و ریختن آهنگران ایران . با راستن و پیراستن آن .
یارا ندارند . هر ساله بلنج همادی از کنج دولت . باید بهزینه
خریدن و آوردن آن رفته و بکاری نخورد . که بادرام بباز
کذاشتن بخش هر نیز رفته و ام آن دست یابد . بهتر آن است .
که دوسه کس از آهنگران کاردان و پیشه وران و اندازه شماران
فرنکستان . بخرجه پرستاران دولت جاویدان . باروز واره

(جسته)
مطلب
(فرز بود)
حکمت
(آزادگان)
احرار
(انکارش)
تصور
(همادی)
کلی

(اندازه کار)
مهندس
(چرخه)
دایره
(روزواره)
جیره

و بیستگانی اندر خواسته . مه تابدان آهنکاری درکان مازندران .
که امروز از روی پدید آمدن درمیان بیشه . در همه جهان
بمانند است بر آورده . باب کردن آهن و افزار ریختن و چیرهای
درخور ساختن پردازند . تا از دبستان اهنو خوشی استادان
باتوان بر آیند . رنجبران کار آگاه نیز در آن دستگاه بهمرسیده
همه روزه بنویس کردن افزارهای کهن . و ارزان برآمدن نو
پیروزمند بوده . پیشرفت کار بگونه دخواه فراهم می شود .
و بسا کارهای آهنی دیگر ساخته می آید . اکنون را . همان یوغ
و کوا آهن و ورزهای خاره کن . که بکار اندر می باشند بسنده است
وراه بیرون فرستادن خنج نیز . در پرتو کرایش خداوند درفش
و بالش . کشوده آمده است . کامه که دربارگیری کشتیهای
بار بر است . با همین کونه بر آورده است . رهبر گفتار سخنگذار .
از توانگری و سامان مردم پارس و کرمانشاهان پدیدار و نمایان است
دین روز آذرماه یزد کردی ۱۲۵۲ هشتم رجب ۱۳۰۰

همچنان

برخیت شوم مردم جهان . از روی پیش آمد نهاد
زندگانی . بایکرونی خرد و هوش . بر چند کونه اند : همدا
از روی منش سرشتی . در هر کنونه که بینی بر یکدیگر اندیشه
بری و برتری است . و در اینگونه بالا کرائی و برتر نمائی .
هر کس را اندازه ایست . که پری بر چشم نمیزند و پرده دارنده
آنچنان خوی بد را نمیدرد . چه هر یک از کونه های
مردم را . پیشروی و بالا نشینی از روی خواسته و توانگری .
یابازوی توانائی و زور آوری است . که از روی کانه سرمایه
بالش و نمایش . چندان پایه شایسته از بهر بچنگ آوردن

(مه تابدان)
کوره بزرگ
(اهنو خوشی)
صنعت . حرفت

(رهبر)
دلیل

(خواسته)
مال

خواسته بدست نیاورده اند . و زیان چندانی نیز بر مردم دیگر
نمیرسانند . توانگر اگر چیزی بدرویش ندهد . بر تر پایه کیش
اورا از آزار یکسان و در از دستی بر چیز کسان . باز میدارد .
زور آور نیز اگر چهار ناتوانی در پناه خود نکیرد .
یکنهاهی در پنجه اش نمیرد : مردمی دیگر که ستمکارانه
بسرمايه بی دانشی مردم خود را دانشور نموده . و بدان کیود
بمانند . بسود خویش . و نابودی همالان دلریش . دست
ودل بپداد آلوده اند . درخور توانش مایه شوه زیان
و پریشانی جهان هستند . زیانی که از اینرو . بر مهکونه
مردمی رسیده و میرسد . از آغاز آفرینش جهان تا بدین دمان .
از هیچ ستمگری پدیدار نیامده است . در میان آنان نیز (اھون
شرین) کم از اتر . آناند که بدانش آیینی و روش دینی
خویش را دانشمند می نمایند . چه از روی راه یزدان مهربان .
بزه ندانسته کاریها . یکسره بر او است . و مزد کردار
در هرگونه بکار دار دل سپیدی یار میرسد . پتیاره از چاره
برکنار مهکونه مردمی . مردمانی هستند . که از سوی
کارهای کیهانی . بدستگیری نادانی و پرگان بندگان یزدان .
خود را یکتا دانشور با آب و فر و انمود کرده . سر مشخ
واردم در این توده بفرغوی آمده میدانند . تابدا نمایه
باندیشه پیشی و پیشی اندر میروند . که دانش پایان ناپذیر را
نیز بر خود پایان و فرجام داده میگویند . بیش از این نباید دانست
بابالای دراز نازاز . همانگونه بود ترا دادوند شمرده . بلندی
و پهنی درخور خویشی اندام و انداز را که سرمايه کشی دارنده
و خوشی بیننده است . آک دیده نمی پسندند . بامبغ همادی
کار بر این است که در هرگونه . ورسنگ مردان دانشی از روی

(خواسته)
مطلوب
(بزه)
اثم
(پتیاره)
بلا . آفت
(گونه)
جنس
(مردمی)
بشر
(پرگان)
جهالت
(فرغوی)
عطالت
(آردم)
اسمی التصانیف
بفرانسه شدور گویند
(دادوند)
معتدل
(خویشی . تراز)
تناسب
(آک)

پدیداری ارزش . بد شمیر پیدانشی دیگران است . پن بر تر دانشان را
نیر . بیرون از کار شمردن و از روی سود یابی از بی دانشان .
و فزونی شمار آنان تابدین پغنه پستی کرائیدن در اینچرخه .
از زیوار خود شناسی و شرم پاسی دانشیار دوراست . و اینان .
در درندی که بر کار جهان و مردم آن خورده میگیرند . خود
تابدا نمایه کارندان هستند . که اگر بکار نامه سد ساله شان بر نکیرد .
جز کفتار زرنگار چیرنی بکار ندارند . و در بی دافش ایشان
نیز همین بس . که می انکارند کسی کنونه ایشان را
نمیداند . سخن کوتاه . کفتار و کردار در هر جا که بیک
هنجار نباشد وای بر آنکار (و قنار بنا عذاب النار) مرداد روز
دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ بیست و یکم رجب ۱۳۰۰

همچنان درسوك و سور

(خجسته بادی)

برخیت شوم از روی آکشی که اینروزها . از دربار سپهر
هنجار . دادیار داوری کار رسید . درخور آرزوی نیکخواهان .
ودلخواه دوستان . در پیشگاه والا جایگاه خسروی . به پغنه
برتری بر آمده بمهر خوان استواری دولت . چنانکه در کشور
بخواست خدا بودید . فره مندی جسته اید . و چه خوش
آمد مرا ز آکمش آن . در این دوره و پرهون . که از همه رو
کار بجا و درخور پدید می آید . فزون از مایه انکاره خرمی
و خرسندی گرفته . اینگونه سپاسداری در بار شهر یار را .
درباره تیمسار بهروزی یار . سرمايه کشایش بسا کار و کردار
درخور روزگار میدانم . امیدوارم پس از این . همه آرزوها
بیکره انجام پذیرفته . یکسره مردان کار گذار بر سر کار آیند .
بازار پاره کارهای ناهنجار شکسته کشته . و درستی و راستی آب

(زیوار)
انصاف
(کفتار)
قول
(کردار)
فعل
(خجسته بادی)
تبریک . تهنیت
(برخی) (آکمش)
فدا خبر

(مهر خوان)
لقب
(استوار)
امین
(فره مندی)
تشریف
(دوره)
عصر

و تاب کیرد . از هر رو پایه کراغایه بر تیسار ستوده کار فرخجسته
و پایدار باد . و یزدان مهربان . دیدار کرامی را بر من دور
افتاده . بهترین روئی روزی کناد . همه روزه چگونگی
تندرستی خود و وابستهکان را . با هر گونه فرمایشی که درخور
دانند بنکارند . بیش از این گستاخی نمیرود

(دکر)

بر خیت شوم سپاس خدارا . که جرمنه فرجامی .
بدوستانکامی زی پایان آمده . شوه هزار گونه شادمانی راستی
منشان کردید . کرایش دیسه شت شهریار هده گذار .
پاسیار کار و کردار کارداران پرستار . هزار گونه امید و نوید .
بر خورداری و کامکاری بر همگان بخشید . نخست آنکه . رنجهای
گذشته تیسار پیروز یکار و بهروزی کردار بگونه آمیخی کشوریار .
در دستینه مهرنکینه یک بر شمار آمده . زاوران دربار زیوار
هنجار را . دل آسوده و ستوار ساخت . و از روی دیگر
که تابش مهربالش خسروی . پیاداش و داشاد آنگونه بود .
بخره ایزدی آباد . بدلخواه دوستان بجا و سزا در تافت .
راستی خفتان دستوری کریبان کهر . بر بالای دستور .
پوشش آسمانی و خواست یزدانی است . که از روز نخست راست
و درست . در منش سروشی پرورش بنیروی برتر دستی
یکتا هستی . به بهروزی و فرخجسته کی نهاده آمده است . اگر
پدیداری اورا . روزکاری بر میان افتاد . از خود شماست .
که هیچگونه بنمایش هنر و گذارش پرستاریهای درخور .
نمی پردازید . هر چه کوشش و چالش است . همه را از روی
ناچیز انکاری پوشیده . و ناکرده انکاشته و ناغموده میدارید .
چون بامیغ در نکریم . هر چه از آن تن و توش و خرد و هوش

(جرمنه) (زی)

سفر طرف

(کرایش)

توجه

(دیسه)

شخص

(رنج) (گونه)

زجت نوع

(آمیخی)

حقیقی

(کشوریار)

معین الملک

(دستینه)

دستخط

(پیاداش)

مکافات

(اشاد)

تلافی

(خفتان)

جبه

(زاور)

خادم

(ناچیز)

حقیر

بر روی کار آید . اگر چه همه زنده کردن نام دولت بافرهت . و بر
افراشتن اختر به فرجام فرسنداج به آیین . در همه روی زمین است .
هنوز باخویشی بر ترمشی و روش اندیشی . که در آن بود جهان
سوداست . چکله از دریا و دمی از بناد فرجام ناهوید است .
بن بدشیر کوشش و پوشش . آوازه کار گذاری نیکو هنجاری
و بردباری و مهر یاری و مردمداری و رادی و مردی و مردمی .
کوش ناکوش چهارا فرا گرفته است . آفتاب بکل اندوده
و بوی مشک ناب . از هیچرو سوده و فرسوده نکردد . نامه و چامه
و کازه تازه . به تیسار خجسته کی یار . خجسته و پایدار بوده .
از هر گونه نیکی و بی . در پرتو کرایش یزدان و فزایش کابنه
سایه جاویدی پایه آن . بر خوردار بوید . و پییر پاک
ودوده و نژاد تا بنا کش یآوری کنند . که پخته دیگر بخجسته
بادی کلکم جنبان آمده در آن جنبش کار دیوان و ایرانیان .
در زیر سایه یزدان بدست یاری اندیشه کاردار کردان . بگونه
دلخواه بسامان کشته . بهروزی آمیخی روزی افتد . آذر روز
دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ بهمنه ۲۳ رجب ۱۳۰۰

درسو کواری

(سر سهرنی)

بر خیت شوم از شنیدن نوه نا که پدید . هوشم
از سر پریده جانم بر تن بلید و خردم بر شمید . آنچنان شاخه
برومند را چه بادی بر شکسته . از پای افکند . بهره بد اندیشان
و دشمنان باد . و سرور کرامی بادیکر بستکان و دلخستکان
دیر زیاد : کسیرا که چون سرکار برادر با کوهر و فرهت است
غرده است . چه نام نامی او در پرتو زاب مهر تاب کرامی . سو بسو
و کو بکو . کویان و روان است . در درندی که همه کس را



(فرسنداج)

امت

(بر ترمشی)

علو طبع

(خویشی)

مناسبت

(روش)

بولیتیک

(چکله)

قطره

(بناد)

هوا

(سایه یزدان)

ظل الله

(سامان)

ترتیب

(سو کواری)

تعزیت

(سر سهرنی)

سر سلامت

(نوه) (شمیدن)

حادثه پریشانی

(زاب)

صفت

(بدرود)
سلامت

اینرا رفتنی است . و بدرود ماندگان گفتنی . بناشکیبائی
بیهوده خود را با آتش افکندن . از سر پرستی بازماندگان
بازماندن است . سپاس خدا را که بازندگانی دراز . روز خود را
ببهر روزی و نام اندوزی بسر برد . و روزش با سودی سر آمده
بنیک نامی و به انجامی . در اینجهان روزیش نمانده . بمینوی
زدان در پی فرمان (باز کرد) شتابان آمد . کاش همه بندگان
زدان . بدینگونه آیند و گذرند . زدن بهمان . او را در بهشت
برین جای کزین فرموده . سرکار والا کار نیک بختی یار را .
باهمه بازماندگان . سرسبز و بر خوردار فرماید . ماهر و زدیماه
زد کردی ۱۲۵۲ بیست و ششم رجب تازی

(دکر)

سرور مهر پرور (پیک آمد و رنج بر سر آورد) نامه
نامیرا کشوده رخ خویشش شخو دم . چه همان از سر نامه
بوی اندوه بمغز اندر آمده . روزگار تغز و روشمرا . خیره
و تیره ساخت . کوئی که روزگار کجکار ناهنجار . نویم
از پی آزار بی انده خوار . شب و روز بکار اندر است .
که همواره رنج و اندوه درونی و بیرونی . پیوسته و بر بسته
بر یکدیگر می آورد . خونین جگر می دارد . از مرگ فرزند
دلبنده (هنوز مانده یارینه در دل) بود که این دیگر را در آورده
و آنرا ببرد . آری (سوزنی باید کز پای بر آرد خاری)
ترانه افسوس و رسانه این دردنو . اندوه چون کوه یکتا
فرزند دانشور برومند مرا . چونان برهمزده برباد داد .
که سفرنگ از آن نتوان کشاد . ایکاش بنودمی و ندیدمی و نشیندمی
(بالیستی مت قبل هذا) بن چه چاره که دلخواه بر آورده
نمی شود . و آمدن نیز دستم نمیدهد . تابدینایه باید بداند .

(رسانه)
حسرت
(سفرنگ)
شرح

جز آمدنی که نامد از دست

هر شرط دگر که بایدم هست

آنها نیز در کارم . که شاید بزودی بدست آرم و باز آیم .
تادست بدست داده . داد اندوه کساری بگذارم . بیش
ازین کنونه نکارش ندارم (توسر سبز بادی در آن انجمن)
ماه روز دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ و ۲۶ رجب ۱۳۰۰
(فرشییم دویم در نامهای از کوچکان پیرزکان)

نماز سویا در شکفتم چگونه می شود . که بندگی
نامه ها غیر رسد . تا امروز بسا درد سرها داده و سفرنگها
کشاده ام . چنانکه می نگارید هیچ یک نرسیده است . نفرین
بر پیک دهشت همگانی و ناخوشی نادانی . که نمی گذارند
به پیکخانه های دیگر داده . خود هم بیش از اندازه بها
میکیرند و هم نمی رسانند . فایده پاسخ نامه والا نیز . از تیسار
کشور یار نیکو خداوند کار مهر یار . معین الملک . که سایه اش
کسترده و پایه اش پرورده باد نرسیده است و دریغ است . اینک
نیرنگ آنها در میان فرستادم و غیدانم خواهد رسید بانه . نویم
دور اندیشی بدست یاری سرکار بختیار به روزی یار . حاجی محمد
صادق خان کار پرداز نخستین پایه مصر . روانه داشتم .
امید وارم چون نامه های دیگر . در نیمه راه نمانده بدان
فرگاه بهشتی بدرستی برسد . از چگونگی روزگارم بخواهید
(جسمی و سد آه چشمی و سد نم) رنجم فزون است و بختم وارون .
هر چه میخواهم نمی شود و آنچه پیش می آید بدشمن خواسته
من . افسوس از آن دارم . که هیچیک از دو سویرا دارا
نکشتم . نه از آزادگانی شدم که بسیریه و ستیره در نیامیرند .
ونه از کسانی که هر چه خواهند هم آن یابند . سپاس خدا را

(کنونه)
حالت
(نماز سو)
قبله
(شکیفت)
عجب
(دهشت همگانی)
اتحاد عمومی

(اجلنا)

جزو غیر مجلد
(برسام)
ذات الجنب

دیگر چه توان کرد . در میان همه گرفتاریها کار نوی بر خود
بسته و بسته ام . میخواهم اجلتای کوتاهی در نکارشها
کرد آورده . از هر دری سخنی چند بسرایم . هرگاه
خدایاری کند . و تیسار هوشیار . راه کذری بدینسوی
کشاید . تا آن هنگام بر ساخته و آثر توایند یافت .
در (استاندارد) که یکی از روزنامه های لندن است . مرک
حسام السلطنه را . بشو سینه پهلوی و برسام و شکم روش
نکاشته اند . سرکار حاجی محمد خان . هنوز در تهران است
جشن نوروز . سپاس خدایا که کش و پیروز گذشت . بر شما
همواره جهان نو روز دل افروز باد . بیش از این دست
درد سر دادم نیست . ماه روز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲
بر همنه ۱۹ جادی الاولی سـ نه ۱۳۰۰

(دکر)

بر خیت کردم جنک کونا کون هنرهای دانشی تیسار
والا آرایش دست بندکی پیوست گردیده . مایه هزار کونه
سپاس آمد . خجسته و خرم باد . که ترزی تازه و نوین
ریخته . و شهد آرشهای شیرین . از پیکره دازهای دلنشین
بر انگیخته اید . کردکهای همه ساده و کوتاه . هر یکی بر
مرد خرد دانش پژوه . شاهراهیست که دارای همه در بایست .
و بن پیرای هر چه ناشایست است . از هر چه دندش و پر خیده
دور است . و بر درستی و شیوایی کنجور . امید وارم .
کاتبه یزدان . بدان نیکوئی رسان یآوری کرده . کامه
فرخی نشانه . در پیوستگی رشته نختیهای دیگر نامه کرامی
که . نامه دانش و خرد است . بارور آمده . و از اینرو
بنکارش . و جوانان هنور کشور . راهی در خور دخواه

(جنک)

سفینه
(کونا کون)

متنوع
(هنرهای دانشی)
مجموعه معارف

(کردک)

جمله

(دندش)

ایما اشارت

(پر خیده)

رمز

(شیوایی)

فصاحت

نیکو خواهان کشوده آمده . در بایست پیشرفت و برتری
که جز دانش اندوزی و هنر یوزی . راهی ندارد ساخته و پرداخته
پیش آید . سپاسه اینرا که بویژه در این پر هون بختیاری
رهفون . نخت رده خریداران کارنامه دانشی گذار تیسار
آمده ام . بدل آگاه آمیغین فرگاه میگذارم . درخواست .
آنکه همراهه بخش روزی رفته را برساندن فرمان داده . و بهای
سالیانه را که بهر ایهشکار . رساننده بندکی نامه اندر است سندن فرمایند .
کوش روز آبانماه یزد کردی ۱۲۵۲ بر همنه ۲۱ جادی الاولی ۱۳۰۰
(دکر)

خداوند! روزکاری است . که از چگونگی روزگار
خویش . بکمین بنده دلریش و پریش . آکمش نداده . از تندرستی
خود و وابستگان . خرم و شادم نفرموده اید . چنانکه میرزا
(دلاور) میگوید . بخواست خدا . و کرایش آزادگان آنفرگاه .
باتن درست و آرمیده . و کارهای شایسته و آسودگی دل و دیده .
بارمکان کودکان . و سامان جشن زناشویی نورسیدگان هستید .
همواره خوش و دلکش باد . و جان بدخواهان و کم بینان و بد
اندیشان در آتش . روشنی دیدگانم (فرخ) بفراخور سال
زندگانی و مهر و مهربانی دودمانی . و دانش و سخن دانی خویش
چند تاهی در سورهمسالان و همالان خود سروده . و اینک بنکارش
بخسته گذارش او در میان است . که بخواجه زادگان خوانده آید .
دمی چند بشنیدن آن خوشدل شده در آغیان یادی از وی برند . باداد
وزاد او . اگر چه نسنجیده بپساوندهای شایگان پیچیده . و بدانگونه
که باید بسامان نواد و دازه نتوانسته است پردازد . تا همین مایه
که نیاد نسنجیده و بر بسته . و سرود و شیخته و چامه و چکامه
از هم داده است . سرمایه خوشنودی است . امیدوارم در زیر
سایه والا . که دودمان برگزیده را مهین کالای روزی شده از جهان

(برتری)

تقدم

(خداوند)

صاحب

(آکمش)

خبر

(کرایش)

توجه

(ناه)

فرد

(داد و زاد)

عمر و سن

(سامان)

ترتیب

(پساوند)

قافیه

(نیاد)

تمیز

(بر بسته . نسنجیده)

نظم

(سرود)

شعر

(سرود . شیخته)

نثر

(چامه . چکامه)

غزل قصیده

حسب الامر

(نمشته)

هقیده

(فروباربار)

فیض آثار

(آزاده)

ولی

(شادروان)

سقاخانه

(ژکور)

خسبیس

(جزناور)

غیر ممکن

(همادی)

کلی

(نکارین)

رقوم

(پازتازی)

جزنی

(شماره) (برزده)

حساب منها

(پراکنده) (براغند)

مفرقه حشو

(از آن) (خداوند کار)

من ذلك ولی التعمه

(فرجند) (کشیمده)

مفرده خط بطلان

(درند) (سمیره)

صورت خط

بالاست بارمکان شایسته آرایش یافته پرستاری • که از من بنده
بر او میرسد • راستکاری و درست هنجاری بپردازد • را امروز
دیماه یزد کردی ۱۲۵۲ پنجم شعبان المعظم تازی سنه ۱۳۰۰

(دیگر)

(از روی فرمایش زبانی)

میفرمایند روز گذشته نوشته های کیا مرز کنای خراسان
رسیده • از چگونگی کارهای دربار سرکار فروبار یار •
بگونه دلخواه آرادکان پرستار آکھش بهر رسید • تا بدینمایه
باید درستی نمشته و منش بینکو بهرکی آن درگاه سرشته
مرا دانسته باشند • که در هزینه آرایش آن و آرامش آهنگ
داران آستان بوسان • بهیچگونه خود داری نپرداخته •
تا امروز آنچه توانسته ساخته ام • هرآینه کما سی کاسه
و کوزه شاد روان آن را • بزرگوری روا نمیدارم • هرچه
زود تر ساخته • آکاهی دهید • را امروز دیماه ۱۲۵۲

دیگر

خداوند کارا روز گذشته در فرگاه والا • سخن از نیایی نواد
بارسی رفته هرکسی از ایندر سخنی رانده • بویژه نکارش نکارین
اماره راپارسی • ناشوا و نابای و جز ناور انکاشته • بکفتار پرستار
که در فروکش ناور بودن آن میرفت • کوش نداده با زارم برخاستند •
اینک همادی و پازتازی اماره را • بگونه که آثر بهوش رنج کوش
داشتم بر نکاشته • بر گذار داشتم • بر آنان غموده آید • سر
از شماره خریداره برزده • بادست خویش بزور سرزنش
شرمساری فزایش بازمانده • بر پای خویش نکارند پراکنده
ببراغند دانش خویش از آن بی بینشی نزده • فرجند خرد پایبرد
و کار کردرا • ببرخه بیکاری و بیکارگی • کشیمده نکشند •
چون درند سمیره شمار درخت نکارش پدید اراست • جدا
نوشتن آنها را افزون شمردم

افراز در آینه بالا دستک میرز در آینه فاف • در آینه خزینه آینه از روی
او در روز دیماه تا اینر آن از روی سرش نامه مار لوده در آینه آینه از روی

دستور کوراست

السلام علیکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم

از روی سیاه پازتازی درگاه بهرینه سر

السلام علیکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم

السلام علیکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم

السلام علیکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم

بنج منیر در وایند و دگل ویک لک پازتازی درگاه بهرینه سر
روغن و بازده سیر بود افراز بازمانده بهرینه سر
بر سنه ۱۲۵۲ یزد کردی بهرینه سر

السلام علیکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم
وعلی آئینکم وعلی آئینکم

(افراز)
مج
(خاک لار)
ناظر
(اورمزد)
اول
(ایران)
سنگ ماه
(اکزینیه)
خزینیه
(بازمانه)
باز
(بهرس)
وینار
(بوفراز)
ادویه قویار

ریاست
قبض

آرد به پست رسیده است سرکار و خود در این شهر
از کوه پستگاه نوب درگاه که از راه به بهرینه بهادر
بهین ریاست نامه رسید به راه به بهرینه
است

در دهان
نمایند و به این نام
است

کوش در ۱۲۵۲ و ۲۸ به بهرینه
است

سفینه
حور و بهادر

در دهان
انعام

در دهان
تلافی

خواجده
آقا

به بهرینه
مطابق

دشمن از لعل در دست و به بهرینه
کار که در نزد کار و به بهرینه
است

در دهان
نمایند و به این نام
است

خواجده به بهرینه
به بهرینه

کوش در ۱۲۵۲ و ۲۸ به بهرینه
است

در دهان
نمایند و به این نام
است

در روزانه نیکو کار است و به نهار خورشید در هر فرد به پست رکن
اندر آید و است از هر روز پس از روزی مانده بیاقت گرفته یا پست نویسنده

که با در بر نام
هست
از کوه روزانه از روزی در کوه
که با در بر نام
هست

از هر روز به هم زده و کارم به کوه روی پیریشانی
نهاده است در عینه خودم نیز نا کوارانی خورش
و در آروغ بوی تلخ و ترش بهمرسیده اسکرک بکفتن راه
نمیدهد و سستی و ناتوانی رک و پی بنوشن فرمان غمی برد
اگر دارونی از پی بهبودی است دیدن روی پزشک
سروشجوی مهرجوی است و بس که چاره از هر رو
در کار بیچارگان درمانده بیندیشید در بحس سرکوچه این برزن
بنده و ورستی است که هرچه خواسته آید پنخشا
غیرود مردمی و در به آورده دستی به تیرک بیمارار
از دوری باران سوده همه را بفرخی پای تندرستی
و دلخوشی آرای آسوده بفرمای هرگاه از پرستاران فرگاه نیز
کسیرا از پی بردن فرمان و آژیر آوردن در بایست و درمان
تاراس کیرید پیش پایی و رسائی در ره شناسی فرموده اید

۱۴۰۰
کوشش روز ۱۲۵۲ بهت رستم بهت رستم

(پستخانه)
مردب
ر روزانه
صبر
(پستگاه)
نیت
(پست)
به
(پست)
قبض
(پست نویسنده)
ظهور
(از ده)
سند
(مر)
دفعه
(پست)
(پست)
(پست)
صاف

(فرشیم سیم در خرده نامه)

دوست دلسوزا چندی است بدشیر خوی مهرجوی
کم ما گرفته و باندیشه نیکوئی پیشه خویش بد رود ما
گفته اید نمیدانید بچه کنونه اندریم و چگونه روزگار بسر
میبریم خانه ام بیمارستان کشته از زن و فرزند کنیز
و آغوش سام سرکش بدرام کسیرا آسوده و بدرام نهاد
دست تنگی و فنک تیر چنک از سوئی پنجه کشوده و دیگر رو
انده خواران و کاردارانم در بستر رنج و ناتوانی غنوده اند
زاور را شیرونه بر سر باورم را (رنج باریک تفته کرده جگر)
مادر فرزندان منش کشته و زنجبه داراست و دایه کودکان
مستمند جای مند درمانده کار کجروی جهانم آمیزه سرشتی
از هر رو به هم زده و کارم به کوه روی پیریشانی
نهاده است در عینه خودم نیز نا کوارانی خورش
و در آروغ بوی تلخ و ترش بهمرسیده اسکرک بکفتن راه
نمیدهد و سستی و ناتوانی رک و پی بنوشن فرمان غمی برد
اگر دارونی از پی بهبودی است دیدن روی پزشک
سروشجوی مهرجوی است و بس که چاره از هر رو
در کار بیچارگان درمانده بیندیشید در بحس سرکوچه این برزن
بنده و ورستی است که هرچه خواسته آید پنخشا
غیرود مردمی و در به آورده دستی به تیرک بیمارار
از دوری باران سوده همه را بفرخی پای تندرستی
و دلخوشی آرای آسوده بفرمای هرگاه از پرستاران فرگاه نیز
کسیرا از پی بردن فرمان و آژیر آوردن در بایست و درمان
تاراس کیرید پیش پایی و رسائی در ره شناسی فرموده اید

بهمنروز بهمن ماه یزد کردی ساله ۱۲۵۲ شانزدهم شعبان سنه ۱۳۰۰

(خرده نامه و پز کاله)

رقعه
(دلسوز)
مشفق
(سام) (بیمارستان)
مرض مرخصخانه
(بدرام) (فنگ)
و حسی فلاکت
(زاور) (شیرونه)
خادم علت دماغ
(رنج باریک)
دق
(نفته جگر)
مدقوق
(منش کشته) (زنجبه)
معلول مقص
(جای مند)
مقعد
(نا کوارانی)
سوء هضم
(اسکرک) (پزشک)
فواق طیب
(یمیه) (بحس)
معه دواخانه
(برزن) (پنخشا)
محل مضایقه
(تیرک) (در به)
نبض شفقت
(تاراس)
استماع

سرور مهر پرورا
روز گذشته بکوشه و کاشانه
پژوم . دور از زاد و بوم . پی آزرده فرموده . چون روزگار
فرخ جوانی و شادمانی . نایستاده گذشته اید . هماندم
کین پرستار پریشان روزگار . در رسیده . و ناکام بر جامانده .
از پرمانی و پدر خسته کی . که از کردش دمان و پیش آمد از آن
داشتم . خنک آرزوی رسیدن بد آنفرگاه شادمانی رسان
از پی نراند . با خود در اندیشه بودم که بدان چاکی گذشتن
ودمی آسوده نکشتن . پس از پیودن آنهمه راه دور و دراز را
شوه خرد پسند بجوم . پای اندیشه ام از همه جالنگ آمده .
کالیوه و دنک ماندم . چاهه سرای هوشیار خردی هنجار
(میرزا خرم) در رسیده و از کنونه پرسید . چنانکه گذشته
بازش غوده و رازش سرودم . پس از خنده دراز . سرفراز
آورده گفت : مکر نمیدانی که کرامی سرور مهر پرور را این روزها
سرورائی دیگر است (براه پشک در مست و ملنگ است)
سناریار مهر رخسار شیرین کاری کردیده . به پشک او .
شب کرد بر زن و کو آمده . در هیچ جا آرام نمیگیرد و از هیچ
در پند نمی پذیرد . جز از سخن دلدار و دوستکان خویش .
اگرچه فراتین بود نمی شنود (لیلی سوزی سوبله یو خسه
خاموش) میگوید . (هرچه کوئی از پرور یار کو) . ویژه
اینروزها . که بفرور اندر گرفتار آمده . و یارش از دیده دور
افتاده . بی آکهی از او راه جرمنه دوری پیش گرفته .
ون خویشانش از پی نکاهداری از بد نامی . از اسپریس
پشک ورشک . و خنج بسیار رنج آن بیرونش برده . سنار
ناشکیبارا پریشان و دروا داشته اند . پرور بزور ناورنه .

(کوشه)
زاده
(زاد و بوم) (پژوم)
وطن حقیر
(پدر خسته) (کالیوه)
مکدر حیران
(چاهه سرای)
شاعر
(پشک) (سنار)
عشق عاشق
(دوستکان) (فراتین)
معهشوقه کلام سماوی
(پرور) (فرور)
وصل فراق
(خنج)
حاصل

وبکار اندرش از هیچ روئی یاور . سرکردان و پرمیان راه
میرود . و بی جسته آهنکیده و سنجیده . کوبکو و سوبسو
میکندرد . بخورش و پرورش نمی نکرد . میگوید خاشراش
پیغام دنواز مهر ساز است . و سنار را ساتکین انده اوبار . گفتار
ساتکین کار خسار است : راست است دل و دیده از بهر
دوستاری . و مهره وری از دیدار نکارین است (کر نه بیند چه
بود فایده بینائیرا) پن . هر کار را راهی و هر راه را سنکاری
و دستیاری باید . تا مرد را بثر دلیذر رساند . نخست باید
دانست که . از روی آزمون تن شناسان پلاتون نشان .
پشک خود سامی خون آشام است . که اگر بزودی لکامش
گرفته نشود . سر بر سوائی و پریشانی کشیده . تباهی
خواسته و جان رساند . و درمان بی سر و سامانی آن .
بدل و دیده برجای دگر داشتن . و با کارخان مهتر و بهتر پشک
باختن است و پس (که برو بحر فراخ است و آدمی بسیار)
اگرچه بنخستین انداز . گرفتاران زنجیر مهر دنوازا را .
این پرده بکوش ساز نمی آید . پن در درندی که بدیده
فرزانه خرد در نکرند (تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است)
باز مانده گفت و اندر زرا . امشب زبانی می شم-ارم . بزم
از خنیا کر و را مشکر . و بادیه های جان پرور . تاهوی ژاو
کوهر . کزک خشک و تر . پسته و بادام شور . و سکا روی
بره و کور آراسته . و از هرچه بینکانه و ناسازگار
پیراسته ام . چنک و چغانه . و تار ترانه . در کار
هوشربائی است . و سر آهنک بزم خواجه (نکیسای) اندوه
فرسای است . چانیان مهوش . جام می می کردند .
و دلبران آهو چشم سرود و آهنک میخوانند . بیان آدمی داد

(غاش)
مغرم
(ساتکین) (سنکار)
محبوب رفیق
(دستیاری) (ژیر)
معاون مقصود
(کزک) (سکارو)
نقل کباب
(سر آهنک) (چانی)
رئیس الغناء ساقی
(درند)
صورت
(خنیا کر و را مشکر)
مطرب
(تاهو) (ژاو)
هرق خالص
(آزمون) (تن شناس)
تجربه طیب
(نخستین انداز)
وهله اولی

از دهر دژخیم چهر • بستانیم • و بادوستان بکرو اندوه روزگار
دوروی را • پشت درمانیم • بهمنروز بهمن ماه یزد کردی ساله
۱۲۵۲ شانزده شعبان سنه ۱۳۰۰

مردم را کس نویسند اسب و استر و شتر و کوسپند را
سرنگارند

دندان را ریشه نویسند پرنده را پارچه نکارند
باز و مرغان شکار را بهله جامه دوخته را پوشه نویسند
نکارند

جامه ندوخته را توب نویسند کلاه و مانند آنرا تا نویسند
دستکش و موزه و سرموزه جام و کاسه و مانند آنها را
و کوراب را جفت نکارند دانه نویسند

رخنه را برکه که نویسند نامه را جلتا و برخه را که
پوست ناکرفته بود اجلتا نکارند

نوشته در (پاکت) نهاده را زبغ و شاد ورد و هر چه کستر
تنزه نویسند دنی هنیکفت است تخته نویسند

جامه سرپا و ستام اسب و مانند پیل و شیر و مانند شانرا از نجیر نویسند
آنها را دست نکارند

سک و تازی و توله شکار را کریواره نهال ریشه دار را بنه نویسند
نویسند

نهال بی ریشه را شاخه نویسند درخت ریشه دار که من را تنه
نویسند

(گوراب)
جوراب
(رخنه)
قرطاس • کاغد
(برکه) (نامه) (برخه)
ورقه کتاب جزو
(جلتا)
جلد
(تنزه)
پاکت • ظرف
(زبغ • شادورد)
فرش
(کریواره)
قلاده

پایان

زبان پارسی از روی توانگری و شیرینی • بهتر و برگزیده
ترین زبانهاست • رهبر خردی اینفروکش • پارسی داشتن
فراستین • که بزبان تازی برشت و خشور • برگزیده جهان
آفرین • فرود آمده بسند است • وترده زاور آزان •

کسی را یارای خواستن نیست • چه درمیانه بهترین زبانها •
کوینده بهمان • بدان نواد سخن رانده • آزر زبان پارسی
و خداوندان آنرا • برجهانیان بدین ویزه دست آویز باز نموده است •

از آنجا که تن و توش • و رای و هوش • آفرینشی همواره
درخور کاسی و کاهش است • ژیر از آن نوله دلپذیر را
ندانسته • همه روزه بکاستن پارسی و فزودن تازی پرداخته •

کار را بجائی رسانیده اند • که امروز جز رندهای بندوبست •
در نیکارش دیران سخندان • نشانی از پارسی نمانده است •
هرگاه سخنی در ژاو و پالودکی زبان از آک آلودکی میرود •

آمیخته بودن زبانهای دیگر • از دست روسی و فرانسه و انگلیسی را •
کواه بایا بودن اکدش • و شوه تن آسائی خویش می آورند •
تا بدینمایه نمی اندیشند که آلودکی نوادهای نامبرده • از روی

آیفت است • که چیرا نداشته از بیرون گرفته • و درند
بنیاد آنرا شکسته و از هم ریخته • بر نواد خویش بگونه
آمیخته اند که خداوند آنرا نیز • نیروی نییاد نیست •

بد شمر پارسیان • که بی بهره بود زیان و سود • بجاور داشتن
نواد پرداخته و آنچه را که جاور داشتن توانسته اند برهم
شکسته و تازیکنانده • بگونه و پوشش تازی برنشانده اند •

فاید بر آن نیز بسند نکرده • با کتونه و نجی بخرد نا کنجا •
بغلث نوشتن دازه های درست مانند سد و شست • تهران

(پایان) (توانگری)
خاتمه ثروت
(رهبر خردی)
دلیل عقلی
(شت و خشور)

فی مرسل اولو الامر
(ترده) (زاور) (آزرم)
سند اقوی احترام
(ویزه) (ژیر) (رندها)
مقدس مقصود حروف
(ژاو) (نواد)
خلاصه لغت
(نامبرده) (آیفت)
مذکور حاجت
(بهره بود) (جاور)
باعث تبدیل
(تازیکنان)

تعریب
(ونج)
مهرم

و غزوبین . و افراز بستن دیه و نوشته و فرمایش و گذارش بدهات
و نوشتجات فرمایشات و گذارشات . دست انداخته . و الف
و لام . سامه نام تازی را . بوازه های پارسی بر آورده
الفرمایش نکاشته اند : در درندی که زبان را آفت بیچگونه
وام و ایرمان نباشد . چرا باید بدریوزه برآمده . در بدر و کو
کو چیرهای ندانسته کرد آورده نکاشت . که درسد پنج
کس . بآرش نکاشته خویش بر نخورده . نویم خو کر
بودن بکفتار زبانزد در میان . بنمودن راز و کامه بازگوشند .
اکنون بدان نیز بسنده نشده . دازه های فرانسه و روسی
در میان آورده . دیرینه و باستانخانه بسپهر بر آورده را .
که دارای آرایش نو و کهن کشور است . موزه خانه نامیده .
بفروزه کفش کن می نمایند . و گردونه آسمان نمونه را . درشکه
و کالسکه می سرایند . و در کازه و کال چون و چرا .
بی چیری و تنگی زبان پارسی را بهانه می آورند : کمترین بنده
با کرفتاریهای چند گونه کارهای پرستاری که از نکارش پارسی
همادی و خشوری . و گذارش کارهای کفتاری . و آمد و شد
درباری . در دست دارم بمایه توانش خویش . در رسائی
تنهایی و بی دستیاری و نداشتن افزار کار . و یکسره کم بودن نامه های
پارسی هنجار . خواستم این بهانه را از میان برداشته .
ببزرگان خرده دان . آسان و باتوان بودن نکارش و زبان
پارسی را نموده . راهی از برای این کار و کردار درخور آفرین
آفرید کار بکشایم . و انکارش چنان بود . که در یکماه پرداخته آید
بازداشتهای ناگزیر . از برای تافتخانه بهمرسیده پس افتاد .
و نکاشتهای دیگر که در میانه سراینده و خداوندان فروهیده . از هر دری
نکارش یافته . بهر خه دیگر ماند . بخواست خدا . از پی این برخه

(سامه) (نام)
خاصه اسم
(درند)
صورت
(آرش) (زبانزد)
معنی مصطلح
(کازه) (کال)
مقام محل
(پرستاری) (همادی)
خدمت کلی
(وخشوری)
سفارت کبرا
(مایه) (توانش)
قدر قدرت
(انکارش)
تصور
(بازداشت)
مانع
(ناگزیر)
لاعلاج
(تافتخانه)
مطبعه
(سراینده)
مؤلف

بر تافته و ختی آن خواهد کردید . و فرهنگی نیز در دست
نکارش است . که بدستیاری آن . همه را توانش نکارش
پارسی ژاو . بهم میرسد . اینک هر کرا بسته
و خواسته بکانه اندر آید . که در این برخه نکاشته نشده
باشد . با سرنامه که در پشت برکه نخستین است بنکارند .
تا نکاشته شده . نخت برخه دومین گردد : در هر گونه امید
چشم پوشی و بخشش . از هر گونه فراموشی و لغزش است . روزمه
خرداد روز بهمنماه یزد کردی ساله ۱۲۵۲ برهمنه ۲۰
شعبان تازی سنه ۱۳۰۰



(رو)	صفحه	غلط	درست	فراویز	(رو)
(رده)	۴	همجوار	همسایه		(رده)
سطر	۵	آسابش	آسایش		سطر
(غلط)	۶	بیمج	بیمج	متاع	(غلط)
غلط	۷	پایندان	پایندان		غلط
(درست)	۸			قرشیم	(درست)
صحیح	۸			فصل جزو	صحیح
(فراویز)	۹	نشاز	نشان		(فراویز)
حاشیه	۱۰			خلایق سیئه اخلاق سیئه	حاشیه
	۱۲	سوم	سیم		
	۱۳	راستاد	ورستاد	راستاد ورستاد	
	۱۴			توب بزرگی توب بزرگ	
	۱۸	پیغنه	پیغنه		
	۱۹	نعمت	نعمت		
	۱۹	بودتان	بودتان		
	۲۰	بوش	بوش		
	۲۰	پیش	پیش		
	۲۰			اثر اثر	
	۲۱	حوامان	جوانان		
	۲۱	پیران	پیران		
	۲۲	سایه	سایه		
	۲۲	بی بها	بی بها		
	۲۲	پیوند	پیوند		
	۲۲	بزدان	بزدان		
	۲۳	بزدانی	بزدانی		

رو	رده	غلت	درست	فراویز
۲۳	۲۲	فرایش	فزایش	
۲۳	۲۲	زادونواله	خورش و پرورش	
۲۳	۲۳		سمیر	سمیر
۲۴	۶	سمیر	سمیر	
۲۴	۱۳	ابدی	جاویدی	
۲۴	۲۵	بهر بودی	بهره بودی	
۲۵	۱۷	آخشیجان	آخشیجان	
۲۵	۱۸	آنان	آن	طبعی
۲۵	۱۸		امیرش	طبعی
۲۵	۱۸		مؤمنین	مؤمن
۲۶	۳	ارزوی	ازروی	
۲۶	۶	یایه	یایه	
۲۶	۱۲	پروی	پروی	
۲۸	۱۲		عشرزکوة عشر ۰ زکوة	
۲۹	۵	پایزه	پایزه	(جهان پهلوان)
			سرعسکر	
۲۹	۶	زروه	زوره	
۲۹	۱۴	پیوند	پیوند	
۲۹	۱۴		اکرایش	اکرایش
۲۹	۲۱	فرتوان	فرتوان	
۳۱	۱۷	پریا	پریا	
۳۱	۲۱	پیشتر	پیشتر	
۳۲	۱۴		اینر	اینر
۳۲	۱۹	فاشنیده	فاشنیده	

رو	رده	غلت	درست	فراویز
۳۲	۱۹			بهدائی
۳۳	۱۲			زوره
۳۳	۱۲			بخش
۳۴	۲	کرامی	کرامیرا	
۳۶	۲		البسته	البته
۳۶	۲		قطلبیدن	قطلبیدن
۳۷	۱۵	پنجاه	پنجاه	
۳۸	۱۴	هنگار	هنگار	
۳۸	۲۲	پرستار	پرستاری	
۳۹	۲۲		دستینه	دستینه
۴۰	۸		نجدت	نجدت
۴۰	۲۳	انجمن	انجمن	
۴۱	۳		بازس	باز پرس
۴۲	۱۲	پیرامون	پیرامون	
۴۲	۲۱	هفته	هفته	
۴۳	۶	بی مهر	بی مهر	
۴۳	۶		کواه ساحه	کواه ساخته
۴۴	۱۱	ارد بهشت	اردی بهشت	
۴۶	۵	نازی	نازی	
۴۶	۱۶	امروز	امروز	
۴۶	۲۰	کار کذرون	کار گذاران	
۴۸	۲۲	رسیده آن	رسیده آن	
۴۹	۲۰	سروش وروز	سروش وروز	
۵۰	۱۴	پچشم	پچشم	مهرین دوار مهرین داور

رو	رده	غلط	درست	فراویز
۷۱	۱۰			(انکاره)
				دفتر حساب
۷۲	۶	بند دوم	بند دوم	
۷۴	۶			دفتر دفتر حساب
۷۸	۲	نخجیرگاه	نخجیرگاه	
۷۹	۱۶	آژر	آژر	
۷۹	۱۶			عبارت عبارت
۸۰	۱۴	یکدیوار بست	یکدیوار بست	
۸۱	۳	راستاو	راستاد	راستاو راستاد
۸۱	۱۲	بیرنگ	نیرنگ	
۸۱	۱۲			بیش فروش پیشفروش
۸۲	۱۹	ازید	ازید	
۸۴	۱۱	جزو	پرمه	(پرمه)
				جزو
۸۴	۱۴	پرهردور	پرهردور	
۸۴	۱۵	برکرده	برکرده	دستور دستوری
۸۵	۲۰	پیمان	پیمان	
۸۶	۲	هم پیمان	هم پیمان	
۸۷	۱۵	پیروی	پیروی	
۸۷	۱۵	پیمان	پیمان	
۸۸	۱۱	بیرنگ	نیرنگ	
۸۸	۱۷	بیرنگها	نیرنگها	
۸۸	۱۷	بیرنگی	نیرنگی	
۸۹	۵	بیرنگ	نیرنگ	

رو	رده	غلط	درست	فراویز
۵۱	۱۴			تمام عیار تمام عیار
۵۴	۱۰	بحان	بحان	
۵۷	۷	بسنده	بسنده	
۵۷	۲۵	بود	بود	
۵۹	۰	باب	باب	
۵۹	۸	زش	زش	
۶۰	۶	دنیای	دنیای	دنیا دنیا
۶۱	۸			(بدکان)
				مظنون
۶۲	۴	بیست روز	بیست روز	(دهشت)
				اتحاد
۶۲	۴			حی لقیوم حی لقیوم
۶۵	۱۳	رمش	رانش	رمش رانش
۶۵	۱۴	رمش	رانش	
۶۵	۱۹	بران	بران	
۶۵	۲۳	رمشکار	رانشکار	
۶۶	۱۶	رمش گزارنده	رانش گزارنده	
۶۷	۱۰	بیرنگ	نیرنگ	
۶۸	۱۲	دشمنکبر	دشمنکبر	
۶۹	۱۹	هرتاسیبیان	هرتاسیبیان	دزدند درند
۷۰	۴	کابین	کابین	
۷۰	۷	بگونه	بگونه	
۷۰	۱۰	تراح	تراح	



۶۶۰

رو	رده	غلط	درست	فراویز
۸۹	۷	پیرنک	نیرنک	
۸۹	۹	دنبسته	دانسته	
۹۰	۲۴	مازار	بازار	کنا کنا
۹۱	۲۴	لارم	لازم	فار فاز
۹۲	۱۴	کشاوزان	کشاورزان	
۹۳	۹	بقرستاده	بقرستاده	
۹۴	۹		اجرار احرار	
۹۵	۲۱	پرده	پرده	
۹۶	۳	یرچیر	برچیر	
۹۶	۲۰	پیشی	پیشی	
۹۶	۲۴	بامبغ	بامبغ	
۹۹	۲	آین	آین	
۹۹	۳	اندبشی	اندبشی	
۹۹	۱۵	آمبغی	آمبغی	
۱۰۰	۱۷	برنج	رنج	
۱۰۱	۷	نامها	نامه ها	
۱۰۵	۲	خانسالار	خوانسالار	
۱۱۵	۱۴	پس	بس	
۱۱۶				ریغ ریغ
۱۱۹	۵	بشت	بشت	